

# تبریز



تهیه و تنظیم : امیر قربانی

الحمد لله

# تبریز

## تهیه و تنظیم : امیر قربانی

منبع : نشریه الکترونیکی تاریخ سیاسی معاصر ایران ( گذرستان )

تمام مطالب این کتاب از نشریه گذرستان بدون کلمه ای کم و کسر برداشته و عیناً نقل شده است

وبلاگ : [www.shiphistory.blogfa.com](http://www.shiphistory.blogfa.com)

## فهرست مطالب

|    |                                                                     |
|----|---------------------------------------------------------------------|
| ۶  | درباره ی تبریز...                                                   |
| ۱۱ | اعدام ثقه الاسلام تبریزی                                            |
| ۱۳ | اولین آتش نشانی ایران در تبریز دایر شد                              |
| ۱۴ | بافت قدیم و جدید تبریز                                              |
| ۱۵ | تأثیر ویرانگر جنگ جهانی اول در تبریز                                |
| ۱۷ | تبریز و شهدای محراب                                                 |
| ۲۶ | جمهوری های تبریز و مهاباد                                           |
| ۳۷ | حماسه ۲۹ بهمن تبریز                                                 |
| ۴۷ | روز قیام                                                            |
| ۵۱ | روند تاریخی شکل گیری از دوران صفویه تا اواخر دوران قاجار            |
| ۵۴ | زندگی و زمانه کلنل پسیان                                            |
| ۵۷ | سردار ملی و سالار ملی                                               |
| ۶۳ | بلوای قحطی نان در تبریز                                             |
| ۷۱ | کتابخانه مرکزی تبریز                                                |
| ۷۳ | موزه های تبریز ، گنجینه ای غنی از تاریخ معاصر ایران                 |
| ۷۶ | نقش ستارخان و باقرخان در نهضت مشروطه                                |
| ۷۹ | نمایش کارت پستال های تبریز دوره قاجاریه ، در نگارخانه کتابخانه مجلس |

- ۸۲----- استاد شهریار ، شاعر نام آور تبریز
- ۸۴----- « انجمن تبریز » ، شورشی دیگر در پس انقلاب مشروطه
- ۸۸----- اولین شورش تبریز علیه محمد علی شاه
- ۹۲----- بناهای قدیمی تبریز
- ۹۶----- تبریز ؛ بازاری با هویت اسلامی و شرقی
- ۱۰۰----- جمعیت های خیریه تبریز دستاورد انقلاب مشروطه
- ۱۱۸----- تبریز و چله های خونین
- ۱۲۸----- خیزش جمعیت دیانت اسلامی تبریز علیه سیاست های فرهنگی رضاشاه
- ۱۴۸----- روزی که دیگ سنگی تبریز جوشید
- ۱۶۶----- ریشه یابی نام تبریز
- ۱۷۵----- زنی که باعث بستن بازار تبریز شد
- ۱۷۸----- قتل عام و غارت شهر تبریز
- ۱۸۴----- قیام شیخ محمد خیابانی در تبریز
- ۱۸۷----- موزه علما و مفاخر آذربایجان در تبریز
- ۱۸۸----- نقش زنان در مبارزات آذربایجان در عصر مشروطیت
- ۱۹۱----- نگاهی به خانه مشروطه تبریز
- ۱۹۲----- سخن پایانی

## درباره تبریز ....

تبریز مرکز استان آذربایجان شرقی است . در ۶۶ درجه و ۲۵ دقیقه طول شرقی و ۳۸ درجه و دو دقیقه عرض شمالی از نصف النهار گرینویچ واقع شده است ، ارتفاع آن از سطح دریا ۱۳۴۰ متر می باشد . با وسعتی حدود ۱۱۸۰۰ کیلومتر در قلمرو میانی خطه آذربایجان و در قسمت شرقی شمال دریاچه ارومیه و ۶۱۹ کیلومتری غرب تهران قرار دارد و در ۱۵۰ کیلومتری جنوب جلفا ، مرز ایران و جمهوری آذربایجان قرار گرفته است . جمعیت تبریز بیش از یک و نیم میلیون نفر می باشد. تبریز از سمت جنوب به رشته کوه منفرد همیشه پر برف سهند و از شمال شرقی به کوه سرخ فام عون علی (عینالی) محدود می شود. رودخانه آجی چای (تلخه رود) از قسمت شمال و شمال غرب تبریز می گذرد و بعد از طی مسافتی قابل توجه در دشت تبریز به دریاچه ارومیه می ریزد و مهرانرود از میانه تبریز می گذرد که اکثراً در فصول مختلف سال بی آب است.

تبریز زمانی دارای باغات و مزارع فرح انگیز و پر آوازه ای بود به همراه قنات ها و چشمه های متعدد که امروزه تمامی آن همه باغات و مزارع از میان رفته یا در حکم ازمیان رفتن است و گستره شهر پیرامون خود را به مناطق مسکونی، تجاری، اداری و صنعتی و خدماتی مبدل ساخته است .

شهر تبریز از گذشته های دور تابه امروز هرگز در قاموس سطر ها و نوشته ها نگنجدیده است . پیشینه تبریز همواره در هاله ای از ابهام مستور بوده و امروزش نیز حکایتگر غریب است. تاریخ تبریز در پیش از ظهور اسلام اسیر ظن ها و گمان ها و گاهی اغراض هاست و بعد از ظهور اسلام سیمای پر شکوهش نظر جهانیان را معطوف می سازد و در گستره وسیع حکومت اسلامی به « قبه الاسلام » مشهور می شود.

سپس در شاهراه ابریشم ، شرق را با غرب پیوند می دهد و رونق اقتصادش به بنیان بازارها و کاروانسراهایی می انجامد که عظیم ترین مکان مسقف پهنه گیتی می گردد . از این رو - رشک انگیز - دارای شکوه مندترین ابنیه اعصار و مرقی ترین دانشگاه آنزمان ها - ربع رشیدی - می شود . بنیاد شهر تبریز و وجه تسمیه نامش افسانه ای را می ماند ، گاهی بوی اغراض می دهد و برخی موارد نیز از ظن ها و گمان ها نشأت می گیرد .

زنده یاد عبدالعلی کارنگ در آثار باستانی آذربایجان (آثار و ابنیه تاریخی شهرستان تبریز) در باب وجه تسمیه تبریز می نویسد: کلمه تبریز را جغرافی نویسان عرب چون سمعانی و یاقوت حموی به « کسر تاء » و جغرافی نویسان ایرانی و ترک چون حمد الله مستوفی و کاتب چلبی به « فتح تاء » و مورخان رومی و ارمنی و روسی چون فاوست ، آسولیک ، وارطان و خانیکف به « فتح تاء » قلب « باء » به « واو » یعنی به صورت « تورز Tavrez » و « تورز Tavdrz » ، « تورش avres T » دَورز Davrez « ذکر کرده اند.

درباره بنا و وجه تسمیه شهر تبریز حمد الله مستوفی و یاقوت حموی می نویسند: بنای تبریز از زبیده زن هارون الرشید است. وی به بیماری تب نوبه مبتلا بوده ، روزی چند در آن حوالی اقامت کرده ، در اثر هوای لطیف و دل انگیز آنجا بیماری زبیده زایل شده، فرموده شهری در آن محل بنا کنند و نام آن را « تب ریز » بگذارند.

اولیا چلبی کلمه « تبریز را به معنی ستمه دو کوچو » ( ریزنده تف و تاب ) و این نام را با آتشفشانی دیرین کوه سهند مربوط دانسته است.

زنده یاد کارنگ در ادامه می افزاید: مورخان ارمنی هم اسم تبریز را « تورز یا دورز » محرف عبارت « د ، ی ، ورز » و به معنی انتقال گاه دانسته و نوشته اند: بانی تبریز خسرو ارشاکی ( ۲۳۳ - ۲۱۷ م ) حکمران ارمنستان است که آن شهر را به یاد گرفتن انتقام « ارتبانوس » یا « اردوان » آخرین پادشاه پارتی ارز اردشیر بابکان بنیاد نهاده و نام آن را ( Da - l - vrez ) گذاشته است.

مؤلف آثار باستانی آذربایجان با افسانه شمردن موارد ذکر شده می نویسد: قدیمی ترین ذکر نام تبریز را در کتیبه سارگن دوم پادشاه آشور خواهیم یافت، شرقشناس شهیر فقید ولادیمیر مینورسکی می نویسد: « سارگن دوم در سال ۷۱۴ قبل از میلاد به قصد تصرف ممالک اورارتو سفری به شمال غربی ایران کرد. از ناحیه سلیمانیه کنونی ( واقع در کردستان عراق ) داخل کردستان مکری شد. از پارسوا Parsua ( پسوه کنونی ) و ساحل جنوبی دریاچه ارومیه گذشت. از سوی شرقی دریاچه به راه خود ادامه داد و پس از پشت سر گذاشتن « اوشکایا » ( اسکوی کنونی ) قلعه « تارومی » یا « تارونی » و « ترماکیس » را گشود. بعید نیست یکی از این دو کلمه نام قدیمی تبریز کنونی باشد.

چنانچه اشاره شد پیشینه تبریز همواره در هاله ای از ابهام مستور بوده است و بنیاد و وجه تسمیه نامش گاهی افسانه ای، گاهی مغرضانه و گاهی نشأت گرفته از ظن ها و گمان ها می گردد. این که تبریز قبل از اسلام مکانی آباد و یا غیر آباد بوده است هنوز سند محکمه پسندی در میان نیست حتی در اوایل ظهور اسلام نیز در حمله اعراب به آذربایجان نامی از تبریز دیده نمی شود. تنها اشاره دقیق و مستند مربوط به زمان سلسله روادیان است که در زمان خلافت متوکل عباسی، رواد ازدی از اهالی یمن در آذربایجان به حکمرانی پرداخت و در زمان او و فرزنداناش تبریز رو به آبادی نهاد و دور شهر را بارو کشیدند. از آن زمان به بعد تبریز با سپری ساختن وقایع تلخ و شیرین آوازه ای جهانی یافت. اوصافی که در طول تاریخ از تبریز شده است به اجمال چنین است:

در قرن چهارم هجری یاقوت حموی تبریز را مشهورترین شهر آذربایجان می خواند. ابوحوقل در ۳۶۷ و ابن مسکویه در ۴۲۱ و ناصر خسرو در ۴۳۸ تبریز را بزرگترین و آبادترین شهر آذربایجان می خوانند.

در سال ۶۱۸ لشکر مغول به پشت دروازه های تبریز می رسند، اما تدابیر شایان تقدیر بزرگان شهر تبریز را از حمله مغولان مصون نگه می دارد و مردم تبریز با بذل مال شهر را از کشتار و ویرانی رها می سازند. البته این اتفاق سه بار تکرار می شود و در هر سه بار مردم متمول تبریز همان تدبیر را به کار می بندند تا این که در سال ۶۳۸ هجری قمری مغول ها به سراسر آذربایجان مسلط می شوند و تبریز را پایتخت خود قرار می دهند که در زمان غازان خان تبریز شکوه ویژه ای می یابد. شنب غازان با ابهت تاریخی اش چشم ها را خیره می سازد. خواجه رشید الدین فضل الله وزیر اندیشمند ایلخانیان ربع رشیدی را بنیاد می نهد که در زمان خود عظیم ترین مرکز علمی - فرهنگی به شمار می رود و از آن همه مجد و عظمت اینک ویرانه هایی از برج های ربع رشیدی در میان محله ای باقی مانده است.

این شهر در طول تاریخ دوره های طلایی متعددی را سپری ساخته است. دوران پایتختی، دوران ولیعهد نشینی، دوران شکوفایی تجاری، اقتصادی، هنری و .... زمانی مکتب تبریز در عرصه هنر تحول شگرفی را موجب می گردد که امروزه آثار کم نظیر آن دوره زینت بخش موزه های جهان است. مردان و زنان نامداری از این شهر برخاسته اند، کعبه ملی روم، میعادگاه عرفا، شعرا اندیشمندان و بزرگان بوده است. به همین خاطر تبریز یگانه شهری است

که صاحب مقبره الشعرا است. مقبره ای که خاقانی ها، همام ها، قطران ها و ..... سرانجام واپسین مقتدر آسمان شعر و ادب شهریار شیرین سخن در آن مکان مقدس آرمیده است. اگر چه از بلایی زمینی و آسمانی در امان نمانده است، زلزله ها، سیل ها، بیماری های واگیر، جنگ ها و .. تبریز را آشفته، اما باز این شهر همیشه سرفراز به قول آقا یحیی ذکاء، هر بار از زیر ویرانه ها و خاکسترهای شهر پیشین همچون سمندری، زنده تر و سرفرازانه تر قد برافراشته، زندگی از سر گرفته و هیچگاه زبون پیشامدها و بازی های روزگار نگردیده است. میر علی تبریزی واضع خط نستعلیق، پیر سید احمد تبریزی استاد کمال الدین بهزاد و ... از جمله هنرمندانی بودند که تحولی در عرصه دینی هنر آن روزگاد پدید آوردند. در زمان صفویه این اقتدار هنری در تبریز به اوج خود رسید اما جنگ صفویان با دولت عثمانی آنچه را که یافته شده بود پنبه ساخت و از تبریز و از آن هم مجد و عظمتش جز کشتزارهایی سوخته و کوشک هایی ویران چیزی بر جی نماند و پایتخت به اصفهان منتقل شد و هر چه استاد و هنرمند و اندیشمند بود به اصفهان کوچید و بناهی عظیم اصفهان که امروز مایه مباهات کشورمان است به دست کوچندگان تبریز و هنرمندان این خطه بنیاد شد و پادشاهان صفوی که پادشاهانی فرهنگ دوست و هنر پرور بودند اصفهان را نگین ایران ساختند و همای سعادت از فراز آذربایجان بویژه، تبریز پر کشید و بر سر اصفهان سایه افکند.

تبریز گذشته از آنچه ذکرش رفت، در امور بنیادی نیز همواره پیشگام بوده است و شاهد این مدعا قیام ها و تحول های فرهنگی، هنری و صنعتی است که شاهد آن بوده ایم و هستیم. نقش بنیادی تبریز در نهضت تنباکو به استناد مدارک وجود حقانیت مبداء نهضت تنباکو از تبریز را به اثبات می رساند که در پی آن میرزای شیرازی فتوی معروف خود را صادر می کند و شرح واقعه به قلم پژوهشگر ارجمند آقا صمد سرداری نیا تحت عنوان «تبریز در نهضت تنباکو» به انجام رسیده است. قیام عظیم مشروطیت و نقش تبریز در اعطای مشروطه به مردم آن زمان امر مبرهنی است که حکایتگر دلیری مردان پولادین اراده ای چون زنده یادان ستارخان سردار ملی، باقرخان سالار ملی ثقة الاسلام، شیخ محمد خیابانی، علی مسیو، حسین خان باغبان و ... است.

بعد از قیام مشروطه و وقایع مختلف، تبریز پس از سپری ساختن سال های بحرانی ۲۰ الی ۲۵ سال ۱۳۳۲ در نهضت ملی ساختن نفت یکی از ارکان حرکت های آن زمان در سراسر کشور

به شمار می رفت و گواه این ادعا، صفحه های حاکی شور و حال انقلابی مطبوعات تبریز در آن سال هاست و ملاقات های شادروان سید اسماعیل پیمان با آیت ا... کاشانی و دکتر مصدق می باشد. در نهضت خرداد سال ۱۳۴۲ نیز بازاریان با بستند بازار و خطبی تبریز با ایراد سخنرانی های مهم و پخش شب نامه ها و حرکت های اصیل انقلابی دین خود را ادا کردند و سرانجام در ۲۹ بهمن سال ۵۶ با حرکتی توفنده بنیاد شاهنشاهی ۲۵۰۰ ساله را به لرزه درآوردند و عظمت واقعه به قدری غیر منتظره و خارق العاده بود که رژیم شاهی را دچار سردرگمی ساخت و ساواک با تمامی ادعاهای پرطمطراق خود عاجزانه به تقلا برخاست.

آنچه رفت مختصری بود از تبریز و وقایع تاریخی فرهنگی آن. با این امید که این سطور در شناساندن سیمای تبریز برای هر صاحب اشتیاقی سودمند واقع شود.

منبع :

پورتال کلانشهر تبریز

## اعدام ثقة الاسلام تبریزی



میرزا علی آقا ثقة الاسلام تبریزی از آزادیخواهان به نام عصر مشروطیت در ۹ دی ماه ۱۲۹۰ مقارن با روز عاشورای سال ۱۳۳۰ ق در شهر تبریز توسط متجاوزان روسی به دار آویخته شده به شهادت رسید. ثقة الاسلام فرزند حاج میرزا موسی ثقة الاسلام در رجب ۱۲۷۷ ق در تبریز متولد شد و پس از پایان تحصیلات مقدماتی در علوم دینی و حوزوی در سال ۱۳۰۰ ق جهت تکمیل تحصیلات دینی خود راهی عتبات عالیات شد و در محضر درس شیخ محمدحسین فاضل اردکانی و شیخ زین العابدین مازندرانی تلمذ کرده و به مقام اجتهاد نایل شده در سال ۱۳۰۸ ق به تبریز بازگشت. ثقة الاسلام که عالمی روشن اندیش بوده مطالعاتی در مسایل سیاسی و اجتماعی داشت سالها در رفع اختلاف شیخیه و متشرعه در تبریز کوشید. با آغاز جنبش مشروطه خواهی در صف مشروطه خواهان قرار گرفت. او همواره از افراط و تفریط در مسایل سیاسی دوری می کرد و از خودسری ها و تندرویهای انجمن ها و گروه های مختلف سیاسی در تبریز و آذربایجان سخت بیزاری می جست. با این احوال مورد احترام بسیاری از گروه های سیاسی مشروطه خواه بود.

در جریان بمباران مجلس شورای ملی و آغاز دوران استبداد صغیر که آذربایجان و تبریز در برابر حکومت محمدعلی شاه مقاومت می کرد، ثقة الاسلام که رویه ای معتدل داشت واسطه بین حکومت مرکزی و انجمن ایالتی آذربایجان در تبریز بود. ثقة الاسلام بویژه نگران هجوم

و تجاوز روس ها به آذربایجان در شرایط حل نشدن اختلاف فیما بین دولت مرکزی با مشروطه خواهان تبریز و آذربایجان بود. ثقة الاسلام تلاش بسیاری کرد بلکه اختلاف دولت و انجمن ایالتی تبریز به صورت مسالمت آمیزی حل شده مردم آذربایجان از فشاری که به آنان تحمیل می شد رهایی یابند. در همان حال به شاه و حکومت مرکزی هشدار می داد جهت جلوگیری از گسترش بحران بار دیگر مجلس شورای ملی را افتتاح و نظام مشروطه را تجدید کنند. اما چنانکه دلخواه دو کشور روس و انگلیس بود بحران آذربایجان فروکش نکرد و به دنبال آن ارتش روسیه به بهانه خطرهایی که اتباع آن کشور در آذربایجان و تبریز را تهدید می کرد، در ۹ ربیع الثانی ۱۳۲۷ وارد آذربایجان شد و تبریز را اشغال کرد و بدین ترتیب مشروطه خواهان و دیگر مردم آن سامان تحت فشارهای عدیده روس ها قرار گرفتند. بدین ترتیب مقاومت مردم در برابر روس ها مدتها ادامه یافت. ثقة الاسلام در مخالفت با روس ها از پای نشست و نهایتاً در روز ۹ محرم ۱۳۳۰ از سوی قشون روسیه در تبریز دستگیر شد و چون حاضر به همکاری با آنان نشده بود به سرعت محاکمه و به اعدام محکوم شد و در روز عاشورای حسینی سال ۱۳۳۰ ق/۹ دی ماه ۱۲۹۰ ش به همراه چند تن دیگر به دار آویخته اعدام شد.

منبع :

موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران

## اولین آتش نشانی ایران در تبریز دایر شد

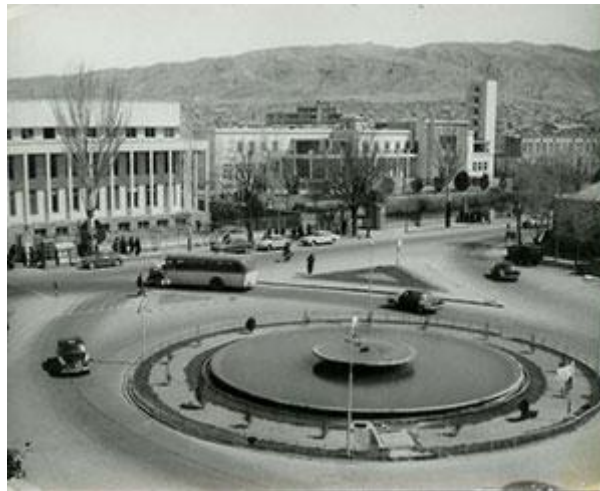


با نگاهی به اسناد و مدارک موجود درباره تاریخچه تأسیس نخستین آتش نشانی به این نتیجه می‌رسیم که در سال ۱۲۲۱ هجری شمسی زمانی که تبریز در تصرف نیروهای اشغالگر روسی قرار داشت، این کشور استعمارگر نه به دلیل ارائه خدمت به مردم بلکه برای منافع اقتصادی و سیاسی نیروهای وابسته به خود اقدام به ایجاد یک واحد آتش نشانی در تبریز کرد؛ به همین دلیل تبریز را می‌توان نخستین شهر دارای آتش نشانی در کشور دانست. «برج یانقین» که نماد برج آتش نشانی‌های کشور است، نزدیک به یک قرن پیش در محوطه اطفائیه قدیم و سازمان آتش نشانی فعلی بنا نهاده شد که نقش دیده بانی و خبری را ایفا کرد و امروز یک اثر تاریخی به حساب می‌آید.

منبع :

خبرگزاری فارس ، ۶ مهر ۱۳۸۶

## بافت قدیم و جدید تبریز



توسعه شهر تبریز از طریق ایجاد بازارچه هایی در امتداد دروازه های هشت گانه قدیمی صورت گرفته است. با پوشش فواصل بازارچه ها توسط واحدهای مسکونی، سیمای شهر فعلی در قرن گذشته شکل گرفته است و اکنون نیز این سیما را می توان در محلات قدیمی شهر کاملاً مشاهده نمود. هر چند خیابان کشی های جدید آن بافت قدیمی و سستی را از بین برده با این همه در بین کوچه پس کوچه های قدیمی شهر و بر خیابان های قدیمی می توان به وضوح معماری قدیمی شهر را که از آنها آثاری هر چند غیر معمور بر جا مانده است مشاهده نمود. این قسمت از شهر از شمال به محله دوده چی ( خیابان شمس تبریزی )، از جنوب به محله لیلاوا و چرنداب، از شرق به خیابان ثقة الاسلام و خاقانی و از غرب به راسته کوچه و شریعتی محدود می گردد. در درون این هسته مرکزی بازار تبریز قرار گرفته است که با وسعتی معادل یک کیلومتر مربع از تیمچه ها و سراها و دالان ها و مساجد و حمام ها و حجرات تشکیل یافته است. این بازار بعد از مشروطیت و مخصوصاً بعد از سال های ۱۳۰۰ شمسی در اثر عدم توجه رو به خرابی گذارده است. هجوم معماری جدید و استفاده از مصالح جدید به جای مصالح سنتی قدیم، این بازار را مورد تهدید جدی قرار داده است. رکورد اقتصادی منطقه بعد از سال هی ۱۳۲۰ که مسیل سیاسی وقت موجب آن بوده است و فرار سرمایه های بومی، در انهدام بازار تبریز نقش مهمی داشته است به طوری که در دهه های ۳۰ و ۴۰ بی توجهی به اوج خود رسیده و بیشتر انهدام بازار و بافت سنتی آن در این سال ها صورت گرفته است.

منبع: پورتال شهرداری تبریز

## تأثیر ویرانگر جنگ جهانی اول در تبریز



در سوم اوت سال ۱۹۱۴ که جنگ جهانی اول آغاز شد ایران فقط در ظاهر کشور مستقلی به شمار می‌آمد. احمدشاه قاجار تازه به سن هجده سالگی رسیده و تاجگذاری کرده بود قدرت و اختیاری نداشت. قریب هفت هزار سرباز روسی که به عناوین مختلف در ایالات شمالی کشور حضور داشتند به موجب قرارداد ۱۹۰۷ روس و انگلیس برای خود حقوق و امتیازات خاصی در شمال ایران قائل بودند. انگلیس‌ها هم در جنوب کشور فرمانروایی می‌کردند و حکم دولت ایران فقط در مناطقی که به عنوان «بی‌طرف» تعیین شده بود خوانده می‌شد. با شروع جنگ جهانی اول روس‌ها که با عثمانی‌ها درگیر شده بودند یکبار دیگر بدون توجه به اعتراض دولت ایران نیروهای خود را وارد ایران کردند و در اواخر سال ۱۹۱۴ در حدود هفتاد هزار سرباز روسی نواحی شمال غربی ایران را در طول سرحد عثمانی اشغال کردند. انگلیس‌ها هم از سمت جنوب نیروهای خود را وارد خوزستان کردند و به متصرفات عثمانی در بین‌النهرین حمله‌ور شدند. با حمله نیروهای عثمانی به خاک ایران و به دنبال جنگی که در نزدیکی تبریز بین قوای روس و عثمانی در گرفت روس‌ها ناچار شدند این شهر را تخلیه کنند. شهر تبریز در جریان این جنگ به آتش کشیده شد و خسارات فراوانی به مردم شهر وارد آمد. نیروهای روس که تا نزدیکی جلفا عقب‌نشینی کرده بودند با رسیدن قوای کمکی از روسیه دست به حمله متقابل زدند و پس از شکست نیروهای عثمانی در جنوب جلفا روز ۳۰ ژانویه ۱۹۱۵ مجدداً تبریز را اشغال کردند. نیروهای روس سپس به سمت غرب حرکت کرده در بهار سال ۱۹۱۵ رضاییه را از نیروهای عثمانی پس گرفتند و تا حدود دریاچه وان پیش رفتند. قوای روس در ۱۶ آذر ۱۲۹۴ از قزوین به تهران حرکت کرده، ۱۸ آبان وارد کرج شدند. به دنبال حرکت قوای روس به سمت تهران عده زیادی از رجال و نمایندگان مجلس

به سمت قم حرکت کردند و در آنجا کمیته دفاع ملی را تأسیس کردند. روز ۲۲ آبان به علت نزدیک شدن قشون روس به تهران تصمیم انتقال پایتخت گرفته شد. اما در ۲۳ آبان وزیرمختار روس و انگلیس احمد شاه را ملاقات کردند و او را از انتقال پایتخت به اصفهان منصرف ساختند. آخرین حد پیشروی روسها در ایران در فوریه ۱۹۱۷ بود، ولی از این تاریخ به بعد به علت بروز انقلاب در روسیه و سقوط حکومت تزاری وضع نیروهای روسیه در ایران هم دچار آشفتگی شد. این آشفتگی پس از انقلاب دوم روسیه در اکتبر ۱۹۱۷ و روی کار آمدن حکومت بلشویکی به حد اعلی رسید و نیروهای روسی دچار تفرقه و پراکندگی شدند. به موجب قرارداد صلح «برست لیتوفسک» که روز سوم مارس ۱۹۱۸ بین آلمان و حکومت بلشویکی روسیه امضا شد روسها متعهد شدند نیروهای خود را از ایران اخراج کنند و بقایای نیروهای روسی هم تا اواخر بهار همین سال ایران را تخلیه کردند. ولی نیروهای انگلیس تا کودتای ۱۲۹۹ (۱۹۲۱) در ایران ماندند.

منبع :

خبرگزاری فارس ، ۱۵ آذر ۱۳۹۲

## تبریز و شهدای محراب



شهدای محراب ۵ نفر می باشند که عبارتند از :

۲- سید اسدالله مدنی تبریزی

۳- سید محمدعلی قاضی طباطبائی

۴- سید عبدالحسین دستغیب

۵- محمد صدوقی

۶- عطاءالله اشرفی اصفهانی.

دو تن از نخستین شهدای محراب یعنی آیات عظام سید اسدالله مدنی تبریزی و سید محمدعلی قاضی طباطبائی از خطه تبریز بوده اند . مقاله حاضر به شرح مختصری از زندگی شهید آیت الله مدنی پرداخته است .

زندگی نامه شهید آیت الله مدنی

یکی از روزهای سال ۱۲۹۲ شمسی (۱۳۲۳ ق) در خانه با صفای آقا میرعلی از سادات محترم آذر شهر - کودکی پا به عرصه زندگی گذاشت که بعدها خدمات گرانقدری به اسلام و

مسلمین کرد. عشق و ارادت پدرش به امیر مؤمنان علی (ع) او را بر آن داشت تا برای فرزندش یکی از القاب آن حضرت یعنی (اسدالله) را نام بگذارد.

اسدالله در چهار سالگی مادر خود را از دست داد و در کنار پدر و در دامن نامادری پرورش یافت. هر چه بود روزهای سخت و حساس کودکی سپری شد، و او در جوار پدر روز به روز قد کشید و با تربیتی اسلامی پا به دنیای نوجوانی گذاشت. در آن روزها آقا میرعلی در بازارچه بزازان (آذرشهر) مغازه کوچکی داشت که از راه آن امرار معاش می کرد. او هر چند گاه دست این نوجوان را می گرفت و در کتاب خود می نشاند و برای او از رنج و درد روزگار گذشته حکایتها می گفت.

#### اندوه پدر

هنوز شانزده بهار از عمر سید اسدالله سپری نشده بود که چراغ زندگی پدر نیز به خاموشی گرایید و او در میان امواج متلاطم دریای مشکلات تنها ماند و لبخند شادی، مدتها از چهره اش رخت بربست، سید اسدالله در آن سنین نوجوانی ناچار مسؤولیت اداره زندگی نامادری و سه کودک یتیم را به عهده گرفت او از آن پس، بسیاری از اوقات خود را در مغازه پدر سپری می کرد و برای گذران زندگی بر تلاش شبانه روزی اش می افزود.

#### در سلک سالکان

سید اسدالله در اوایل جوانی بود که به سلک طالبان علم و کمال راه یافت، هر چند در زمان حیات پدر خواندن و نوشتن را در حد ابتدایی در مدرسه طالبیه تبریز فرا گرفته بود، اما مرگ پدر و گیردار مشکلات زندگی مدتها او را از این راه باز داشت. سید در دورانی که دیگر سایه مهر پدر بر سر او و خانواده اش نبود، در کنار سامان بخشیدن به وضع معیشتی خانواده، با پشتکاری وافر به تحصیل علوم می پرداخت.

#### هجرت

زمانی که سید برای تحصیل علم تصمیم به هجرت گرفت، اسلام و روحانیت روزگار سختی را می گذراندند، از یک سو رضاخان پهلوی در اوج قدرت و استبداد، فعالیت علمای اسلام را محدود ساخته بود و از سویی دیگر ظهور روشنفکران غربگرا و سرسپرده به فرهنگ بیگانه در

ایران، عرصه تلاش برای تبلیغ احکام و ارزشهای اسلام را تنگ تر می نمود. سید در چنین روزگاری حجره بزازی پدر را رها کرد و در حالیکه زندگی نیز به کامش شیرین بود، دوباره با رنج و محنت غربت همنشین گردید و هیچگاه اوضاع سخت زمان و ملامت دوستان در او اثر منفی نبخشید. وقتی دوستانش به او می گویند: اکنون وقت این سفر نیست چرا که رضاخان علما را نمی گذارد فعالیت و تبلیغ داشته باشند، سید در پاسخشان جواب می گوید: (حداقل که برای خودم ملا و واعظ می شوم) و این را بزرگ می شمارد.

### حوزه علمیه قم

قلب لبریز از عشق و شغف به معارف اسلامی او را واداشت که سالها در جوار بارگاه فاطمه معصومه (س) ماندگار شود و از محضر بزرگان دانش فقه، اصول و فلسفه بهره مند گردد. سید مدنی در مدتی که در این شهر بود در پای درس آیت الله حجت کوه کمری و آیت الله سید محمدتقی خوانساری حاضر می شد و روز به روز به اندوخته های علمی خود می افزود و با شرایط سخت اقتصادی و فقر مالی آن عصر حوزه علمیه قم، در دروس خود پیشرفت قابل توجهی می نمود.

### در محضر امام

امام خمینی که از شاگردان برجسته آیت الله حاج شیخ عبدالکریم حایری به شمار می رفت . و سالیان دراز در مکتب درسی و اخلاقی ایشان و اساتید دیگر تلمذ کرده بود در آن زمان خود، از استادان پرآوازه حوزه در فقه و اصول و فلسفه محسوب می شد. سید اسدالله مدنی چهار سال در محضر امام خمینی حضور یافت و از دروس فلسفه، عرفان و اخلاق ایشان بهره فراوان برد و همین درس نیز موجب گشت امام را در مقام عمل بالاتر و برتر از مرز علم بیاید و عشقش نسبت به ایشان فزون یابد.

### به سوی نجف ، شهر بلند آواز

نجف اشرف از شهرهایی است که پس از اسلام احداث گردید . در سال چهارم هجری وقتی پیکر پاک امام علی (ع) در این سرزمین به آغوش خاک سپرده شد، دیار نجف به دیار افلاکیان پیوست و کعبه آمال شیفتگان آن حضرت گردید. و رفته رفته به صورت شهر بزرگی درآمد و دیار هجرت علما و ابرار شد. در سال ۴۴۸ (ق.۵) شیخ طوسی به این شهر هجرت کرد

و در آن به تدریس علوم اسلامی مشغول گردید. و کم کم دیگر دانشمندان اسلامی و شیعیان نیز روی بدان سو نهادند و بدین سان به همت شیخ بزرگ طوسی حوزه علمیه نجف اشرف بنیانگذاری شد. از آن پس حوزه نجف از آثار و برکات فراوانی برخوردار گردید. هرچند در طول سالها، حوادث تلخی را از سر گذراند. اما همواره به عنوان پایگاه بزرگ اسلام مطرح بود. اوایل قرن سیزدهم هجری بود که حضور دانشمندانی چون آیت الله شیخ محمد حسین کاشف الغطا و آیت الله شیخ محمد حسین نجفی (صاحب جواهر) و شیخ انصاری در آن، بر شکوه این شهر افزود و از آن پس، نام پرآوازه نجف در هر شهر و دیار اسلامی طنین افکن بود. سید اسدالله مدنی که جوانی طالب کمال بود این آوازه را سالها پیش، از دور شنیده بود. او در سال ۱۳۶۳ (چهل سالگی) به زیارت خانه خدا رفت و پس از اتمام مراسم حج، بی درنگ به سوی نجف اشرف روانه گشت و از همان اوان ورودش به حوزه علمیه، بساط درس و بحث علمی را پهن کرد و در اندک زمانی رشد نمود آیت الله مدنی به جهت خلاقیت و در عین حال متانت خویش همیشه مورد توجه اساتید حوزه علمیه نجف بود و به دستور آیت الله سید محسن حکیم در دروس مختلف تدریس می کرد. او هنوز چند سالی از حضورش در نجف اشرف نگذشته بود که از اساتید بزرگ در حوزه علمیه نجف بشمار رفت.

#### اجتهاد و تدریس

اجتهاد در ابواب مختلف فقهی و علوم عقلی که آرزوی هر طالب علم و کوشا در مسیر تحصیل است و سالها حتی در ایام کهولت سن به دنبال آن می گردد، چیزی بود که آیت الله مدنی در دوران جوانی بدان رسیده بود، تا جایی که آیت الله حجت در همان زمان، مقام علمی او را اینگونه توصیف می کند. (ایشان در منقولا (فقه) و در معقول (علوم اصول و فلسفه) مجتهدند...) در حوزه علمیه نجف نیز اساتید و علما از او به عنوان مجتهد دارای دقت نظر و سرعت انتقال مفاهیم علمی، یاد می کردند. آیت الله مدنی همان گونه که در مقابل بارگاه قدسی امام علی (ع) زانوی ادب بر زمین می نهاد و روز و شب به پالایش روح و شکستن (بت نفس) همت می گماشت، در فضای آکنده از معنویت حوزه علمیه نیز تلاشگری خستگی ناپذیر به شمار می رفت. او که از دانش و معارف بزرگانی چون آیت الله حکیم و آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی و سید عبدالهادی شیرازی بهره می برد و مدارج علمی را به سرعت پشت سر می نهاد، روز به روز بر درخشش شخصیت علمی و معنویتش نیز افزوده می شد تا جایی

که به اندک زمانی توجه اساتید بزرگ را به خود معطوف داشته بود آقای راستی کاشانی که در آن زمان از دوستان نزدیک ایشان به شمار می رفت در توصیف مقام علمی ایشان چنین می گوید:.. در آن ایام که ما در خدمتشان بودیم مراحل اجتهاد را طی کرده و مشغول تدریس دروس مختلف بودند و از درس ایشان محصلین زیادی استفاده می نمودند، به گونه ای که در نجف از همه درسها، درس ایشان پرجمعیت تر بود، و شاگردانشان با یک عشق و علاقه خاصی در درس ایشان شرکت می جستند. البته عظمت مقام علمی ایشان بر کسی پوشیده نبود اما تقوا و روح پیراسته او هرگز این اجازه را به وی نمی داد که او را (آیت الله) خطاب کنند و به اطرافیان می گفت: شما چه حجتی دارید که به من آیت الله می گوید؟! او خود می گوید: وقتی در نجف بودم عده ای از من خواستند رساله بنویسم که مخالفت کردم، برای این که مرجعی چون حضرت آیت الله خمینی وجود داشت که باید همه از ایشان تقلید می کردیم)

منبع: سایت جامع فرهنگی مذهبی شهید آوینی

زندگی نامه شهید آیت الله قاضی طباطبایی

آیت الله سید محمد علی قاضی، فرزند حاج میرزا باقر، در ۱۲۹۳ ش در تبریز متولد شد. تحصیلات مقدماتی علوم دینی را از مادر و عموی خود - میرزا اسدالله - در مدرسه طالیبه تبریز فرا گرفت. در ۱۳۱۶ ش. هنگام قیام مردم تبریز، به اتفاق پدرش و به دلیل مبارزه، به تهران تبعید شد و پس از چند ماه توقف اجباری در تهران و ری، به تبریز بازگشت. در ۱۳۱۸ ش. برای ادامه تحصیل به حوزه علمیه قم رفت و از آیات عظام، گلپایگانی، حجت، صدر، بروجردی و امام خمینی درس آموخت. در ۱۳۲۸ ش. راهی حوزه علمیه نجف اشرف شد و در درس آیات عظام، حکیم، عبدالحسین رشتی، میرزا باقر زنجان، بجنوردی و علامه محمد حسین کاشف الغطاء شرکت کرد و در ۱۳۳۱ ش. مجدداً به تبریز مراجعت نمود. آیت الله قاضی در دوران مرجعیت و زعامت امام خمینی نماینده تام الاختیار ایشان بود. با شروع نهضت اسلامی در ۱۳۴۱ ش. مبارزات او علیه رژیم پهلوی اوج گرفت. ابتدا در زندان قزل قلعه زندانی شد و سپس به شهرهای بافت، کرمان و زنجان تبعید گردید. همچنین مدت سه ماه به سبب فشارها و ضربات روحی و جسمی، در یکی از بیمارستانهای تهران بستری شد. بعد از

خارج شدن از بیمارستان به عراق تبعید شد و یک سال در آنجا ماند. پس از یک سال به ایران بازگشت و به هدایت مردم و تبلیغ اسلام پرداخت.

آیت الله قاضی طباطبائی به زبان عربی تسلط داشت و آثاری به زبان عربی به چاپ رسانده است: ۱

۱. الاجتهاد و التقليد (عربی، خطی)

۲. الفوائد (فقهی، تاریخی)

۳. خاندان عبدالوهاب (فارسی، خطی)

۴. کتاب فی علم الکلام (عربی، خطی)

۵. فصل الخطاب فی تحقیق اهل الکتاب (عربی، خطی)

۶. السعاده فی الاهتمام علی الزیاره (عربی، خطی)

۷. اجوبه الشبهات الواهیه (فارسی، خطی)

۸. رساله فی اثبات وجود الامام «ع» فی کل زمان (عربی، خطی)

۹. سفرنامه بافت (فارسی، خطی)

۱۰. المباحث الاصولیه (عربی، خطی)

۱۱. حاشیه بر کتاب رسائل شیخ انصاری «ره»

۱۲. حاشیه بر کتاب مکاسب شیخ انصاری «ره»

۱۳. حاشیه بر کتاب کفایه الاصول آخوند خراسانی

۱۴. تقریرات اصول آیت الله حجت کوه کمری

۱۵. تاریخ قضا در اسلام

۱۶. صدقات امیرالمؤمنین و صدیقه طاهره «علیهما السلام»

۱۷. حدیقه الصالحین
۱۸. رساله در دلالت آیه تطهیر بر اهل بیت «علیهم السلام»
۱۹. رساله در اوقات نماز
۲۰. رساله در مباحله
۲۱. رساله فی مساله الترتب
۲۲. رساله در نماز جمعه
۲۳. تعلیقات بر کتاب الفردوس الاعلی تألیف علامه شیخ محمد حسین کاشف الغطاء (عربی، مطبوع)
۲۴. تحقیق درباره اربعین حضرت سیدالشهداء (ع) (فارسی، مطبوعات)
۲۵. تعلیقات بر کتاب انوار نعمانیه تألیف سید نعمت الله جزایری (عربی، مطبوع)
۲۶. مقدمه و تعلیق بر تفسیر جوامع الجامع طبرسی (عربی، مطبوع)
۲۷. تعلیقات بر کتاب اسلام صراط مستقیم (فارسی، مطبوع)
۲۸. تعلیقات بر کتاب کنز العرفان (عربی، خطی)
۲۹. مقدمه بر کتاب صحائف الابرار کاشف الغطاء (عربی، مطبوع)
۳۰. آثار تاریخی آیت الله العظمی حکیم (فارسی، مطبوع)
۳۱. مقدمه بر تنقیح الاصول مرحوم حاج میرزا آقا، متوفی در شهر یور
۳۲. مقدمه بر کتاب مرآت الصلوه
۳۳. پیشگفتار بر علم امام علامه طباطبائی
۳۴. مقدمه بر کتاب معجزه و شرائط آن
۳۵. مقدمه بر کتاب جنه المأوی اثر کاشف الغطاء (عربی، مطبوع)

۳۶. پاورقی بر تعلیقات کتاب اللوامع الالهیه فی المباحث الکلامیه اثر جمال الدین مقداد بن عبدالله الاسدی السیوری الحلّی (عربی، مطبوع)

۳۷. مقدمه بر انیس الموحّدین نراقی (فارسی، مطبوع)

۳۸. تحقیق در ارث زن از دارائی شوهر (فارسی، مطبوع)

۳۹. علم امام علیه السلام (فارسی، مطبوع)

۴۰. مقدمه بر العقائد الوثنیة فی الدیانة النصرانیة (عربی، مطبوع)

۴۱. ترجمه مسائل قندهاریه از فارسی به عربی اثر کاشف الغطاء

۴۲. مقدمه بر تاریخ ابن ابی الثلج بلخی (عربی، خطی)

۴۳. مقالات متعدد چاپ شده در مجلات عربی

#### شهادت

آیت الله قاضی طباطبایی در دهم آبان ۱۳۵۸ مصادف با عید سعید قربان، نماز عید را اقامه کرد. وی در خطبه نماز گفت «مرا تهدید به قتل می کنند، من از شهادت نمی ترسم و آماده ام. از خدا می خواهم.» ۲

در همان روز، بعد از اقامه نماز مغرب و عشاء در راه مراجعت به منزل توسط یکی از اعضاء گروهک فرقان در خیابان مورد حمله قرار گرفت و به شهادت رسید و نامش به عنوان اولین شهید محراب در کنار نام شهدای انقلاب اسلامی به ثبت رسید و گروهک فرقان مسئولیت این ترور را بر عهده گرفت. ۳

#### پیام امام خمینی

پس از شهادت آیت الله قاضی طباطبایی امام خمینی پیامی صادر کردند: با کمال تأسف ضایعه ناگوار شهادت عالم مجاهد، حجت الاسلام و المسلمین آقای حاج سید محمد علی قاضی طباطبایی - رحمت الله علیه - را به عموم مسلمانان متعهد و علمای اعلام مجاهد و مردم غیور و

مجاهد آذربایجان و خصوص بازماندگان این شهید سعید تسلیت عرض و از خداوند متعال صبر انقلابی برای مجاهدین راه حق و اسلام خواستارم.

ملت عزیز برومند ایران و آذربایجان غیرتمند عزیز باید در این مصیبت‌های بزرگ که نشانه شکست حتمی دشمنان اسلام و کشور و عجز و ناتوانی و خودباختگی آنان است، هر چه بیشتر مصمم و در راه هدف اعلای اسلام و قرآن مجید بر مجاهدت خود افزوده و از پای ننشینند تا احقاق حق مستضعفین از جباران زمان بنمایند.

عزیزان من! در انقلابی که ابرقدرتها را به عقب رانده و راه چپاولگری آنان را از کشور بزرگ بسته است این ضایعات و ضایعات بالاتر اجتناب ناپذیر است. ما باید از کنار این وقایع با تصمیم و عزم و خونسردی بگذریم و به راه خود که راه جهاد فی سبیل الله است، ادامه دهیم. شهادت در راه خداوند زندگی افتخار آمیز ابدی و چراغ هدایت برای ملت‌هاست... ۴

پی‌نوشت‌ها:

۱- جلوه محراب، یاران امام به روایت اسناد ساواک، شهید آیت‌الله سید محمد علی قاضی طباطبایی، مرکز بررسی اسناد تاریخی، صص ۷ و ۸.

۲- روزها و رویدادها، مرکز فرهنگی تربیتی نور ولایت، انتشارات پیام مهدی، ۱۳۷۹، ص ۳۸۸.

۳- غائله چهاردهم اسفند، ظهور و سقوط ضد انقلاب، انتشارات نجات، ۱۳۶۴، ص ۹۹.

۴- صحیفه نور، ج ۱۰، چاپ اول، ص ۱۱۰.

آرشیو مقالات سایت موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی

## جمهوری‌های تبریز و مهاباد



روز ۲۱ آذر ۱۳۲۴ از سوی حزب دمکرات آذربایجان، در شهر تبریز و ۴۰ روز بعد در دوم بهمن همان سال از سوی حزب دمکرات کردستان در شهر مهاباد «جمهوری خودمختار» اعلام شد. تشکیل جمهوری‌های خودمختار آذربایجان و کردستان از تبعات حضور دراز مدت نیروهای اشغالگر شوروی در ایران و ناشی از شکست روسیه در کسب امتیاز استخراج و بهره‌برداری از نفت دریای خزر از دولت ایران بود. در آن زمان استانهای آذربایجان شرقی، آذربایجان غربی، اردبیل، مازندران، نیمی از استان کردستان و همچنین بخشهای وسیعی از شمال استان خراسان تحت اشغال نظامیان روس بود. حضور نیروهای نظامی، روسیه در خاک ایران و امتناع آنان از خارج شدن از شهرهای شمالی کشور مغایر با تعهدات مسکو در اجلاس سران آمریکا و روسیه و انگلیس در تهران بود. ۱

روسها خروج نیروهایشان از ایران را به اخذ امتیاز استخراج نفت ایران در دریای خزر کردند و البته امتیازات مشابهی که دولت وقت ایران بلافاصله پس از اجلاس سران متفقین در تهران به آمریکا و انگلیس واگذار کرده و استخراج نفت در نواحی جنوب شرقی ایران را در پیمانی محرمانه به شرکتهای نفتی آمریکا و انگلیس و هلند سپرده بود - اسفند ۱۳۲۲ - روسها را در پافشاری بر خواسته‌شان مصمم‌تر ساخته بود. پس از آنکه درخواست آنان در مجلس چهاردهم رد شد، دولت روسیه خروج نظامیان خود از شمال ایران را منتفی دانست. تحریک‌های قومی در دو استان آذربایجان و کردستان و حمایت روسیه از این اقدامات، جلوه‌ای از عکس‌العمل مسکو در برابر حکومت ایران بود. از طرفی حزب توده نیز که در سایه حضور نظامی شوروی در داخل ایران موفق شده بود هشت کرسی مجلس شورای ملی را در چهاردهمین دوره قانونگذاری ایران به نمایندگان خود اختصاص دهد به کمک این عده و

به مدد فشار تبلیغاتی سعی در متقاعد ساختن دولت ایران به واگذاری امتیاز استخراج نفت دریای خزر به شوروی داشت.

حزب توده که به تازگی تأسیس شده بود. ۲ در راستای همین اقدامات متینگهای بزرگ و کوچکی را نیز در تهران و یا در شهرهای شمالی کشور به نفع توقع روسها و بر علیه مجلس و دولت براه انداخت. ظهور احزاب دمکرات در آذربایجان و کردستان حاصل این تحولات بود. این دو حزب با فاصله اندکی از یکدیگر بین شهریور تا آبان ۱۳۲۴ در دو استان مذکور تأسیس شدند و میرجعفر باقروف رئیس جمهور و دبیرکل حزب کمونیست جمهوری آذربایجان شوروی که با محافل حزبی هر دو استان در تماس مستقیم بود مهمترین عامل اجرایی سیاستهای روسیه در این تحولات به شمار می‌رفت. سیدجعفر پیشه‌وری در آذربایجان و قاضی محمد در کردستان رهبری احزاب دمکرات را برعهده گرفتند.

پیشه‌وری کیست؟

سید جعفر پیشه‌وری در ۱۲۷۲ در روستای زاویه خلخال به دنیا آمد. در ۱۲۸۴ به همراه والدین خود رهسپار باکو شد و در آنجا به تحصیل و کار پرداخت. با پیروزی انقلاب بلشویکی، جذب کمونیسم شد و در ۱۲۹۷ در ۲۵ سالگی به عضویت کمیته مرکزی «حزب عدالت» و دفتر سیاسی آن در آمد. در اردیبهشت ۱۲۹۹ همراه با قوای ارتش سرخ که در تعقیب روسهای سفید وارد گیلان شده بودند، به ایران آمد به همراه تعداد دیگری از اعضای حزب عدالت در ۳۰ خرداد ۱۲۹۹ اولین کنگره حزب کمونیست ایران را در بندرانزلی برپا داشتند. در این کنگره، پیشه‌وری عضو کمیته مرکزی حزب شد. او ارگان حزب کمونیست در رشت را نیز انتشار داد و مدیریت آن را برعهده گرفت. مدتی با عوامل جناح چپ نهضت جنگل از جمله احسان‌الله عمواوغلی همکاری کرد. اما پس از شکست نهضت جنگل به باکو رفت و وارد فعالیت‌های مطبوعاتی شد. در ۱۳۰۴ رابط حزب کمونیست ایران و «کمیترن» شد. ۳ در ۱۳۰۶ در کنگره دوم حزب کمونیست ایران که در شهر رستوف در نزدیکی مسکو برگزار شد دبیر کمیته مرکزی و مسئول تشکیلاتی حزب در تهران شد. او سپس به تهران آمد. اما در ۶ دی ۱۳۰۹ دستگیر شد و تا پایان حکومت رضاخان به مدت ۱۱ سال در زندان ماند. او در تمام طول دوران زندان عضویت خود در حزب کمونیست را انکار کرد. پیشه‌وری در اسفند ۱۳۱۸ در دادگاه جنایی به جرم تبلیغ کمونیسم و عضویت در حزب کمونیست به ۱۰ سال زندان

محکوم شد. در دوران محکومیت میان وی با اکثر هم حزبی‌های وی اختلافات شدیدی بروز کرد که یکی از علل آن اصرار پیشه‌وری در کتمان سمت حزبی و سوابق خود بوده است.

پیشه‌وری پس از آزادی از زندان در ۱۳۱۹ مدتی به کاشان تبعید شد. در مهر ۱۳۲۰ در جلسه مؤسسان حزب توده شرکت کرد و جزء رهبران اولیه حزب انتخاب شد و به همراه ایرج اسکندری اولین مرامنامه حزب را نوشت ولی به علت اختلاف با سایر اعضا، از حزب توده فاصله گرفت و در خرداد ۱۳۲۲ انتشار روزنامه «آذیر» را در تهران آغاز کرد. در انتخابات مجلس چهاردهم از حوزه تبریز انتخاب شد ولی در ۲۳ تیر ۱۳۲۳ اعتبارنامه‌اش به دلیل کمونیست بودن وی رد شد. در مرداد ۱۳۲۴ روزنامه آذیر نیز توقیف شد. پیشه‌وری در ۱۲ شهریور ۱۳۲۴ حزب دمکرات آذربایجان را بنیان نهاد و در ۲۱ آذر این سال حکومت خودمختار آذربایجان را اعلام کرد. در ۲۱ آذر ۱۳۲۵ در برابر حمله قوای ارتش، عقب‌نشینی کرد و به باکو گریخت و در ۲۰ تیر ۱۳۲۶ در یک سانحه اتومبیل در این شهر کشته شد. ۴

قاضی محمد کیست؟

قاضی محمد روحانی کرد در ۱۲۸۹ ش. در شهر مهاباد دیده به جهان گشود. او عضو قبیله‌ای بود که اکثر بزرگان آن سالها به کار قضاوت و دادگستری اشتغال داشته‌اند. از جمله پدر، پدربزرگ و عموهای قاضی محمد عموماً چنین سابقه‌ای داشته‌اند. از این رو «قاضی» شهرت خانوادگی آنها بود. پدر قاضی محمد مشهور به قاضی علی از علمای عصر مشروطه بود که در ۱۳۱۳ وفات یافت و عمو او «ابوالحسن سیف‌القضات» شاعری دانشمند بود که در ۱۲۹۹ با نهضت شیخ محمد خیابانی همکاری داشت. او نیز در ۱۳۲۳ درگذشت. خانواده قاضی محمد در ناحیه بوکان مالک چند روستا بودند که از عواید آنها گذران زندگی می‌کردند. محمد پس از دروس ابتدایی به فراگیری دروس اسلامی پرداخت و به تدریج در مسائل دینی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی، صاحب‌نظر شد. زمانی که در جریان جنگ دوم جهانی، ایران به اشغال نظامی متفقین درآمد، قاضی محمد ۳۱ ساله بود. روسها بخش‌های عمده‌ای از نواحی شمالی ایران از جمله قسمت عمده استان کردستان را به تصرف خود درآوردند. قاضی محمد در این مقطع تلاش کرد تا با ایجاد اتحاد میان اقوام و ایلات مختلف کرد، آنها را متشکل و متحد سازد. او یک ملی‌گرایی کرد بود و از هر تحولی که بتواند سلطه دولت مرکزی ایران بر مناطق کردنشین را تضعیف کند، به عنوان راه رسیدن به خودمختاری داخلی استقبال

می‌کرد. از این رو حوادث جنگ دوم جهانی و ورود نظامیان ارتش سرخ به نواحی شمالی ایران از جمله کردستان، از نظر قاضی محمد می‌توانست مقدمه استقلال کردستان تلقی شود.

به همین دلیل وی نیز مانند جعفر پیشه‌وری با دبیرکل حزب کمونیست آذربایجان شوروی تماس برقرار کرد. او در فاصله ۲۴-۱۳۲۰ دو بار به باکو دعوت شد. متعاقب این تماسها حزب دمکرات کردستان در ۲۵ مرداد ۱۳۲۴ با کمک مالی، تبلیغی، سیاسی و نظامی شوروی در مهاباد شکل گرفت. مؤسسين حزب دمکرات کردستان پس از مسلط شدن بر امور، ارگانی را نیز به نام «روزنامه کردستان» انتشار دادند. حسین سیف‌قاضی برادرزاده قاضی محمد وزیر جنگ کردستان شد و عمرخان شکاک به مقام ژنرالی نائل آمد و در راس نیروهای مسلح حزب دموکرات قرار گرفت. آنان سپس در ۲۴ آذر همان سال رسماً در مهاباد تاسیس جمهوری خودمختار کردستان را اعلام کردند. در مرحله بعد، از ملامصطفی بارزانی رهبر کردهای شورشی عراق که مواضع کامل مثبتی در قبال قاضی محمد و حزب و حکومت وی داشت دعوت بعمل آمد تا در کردستان ایران مسئولیتی را برعهده گیرد. ملامصطفی بازرانی که خود در سالهای پس از جنگ جهانی دوم تحت تعقیب رژیمهای حاکم بر عراق بود و در درگیریهای خونین و متعددی بر علیه حکومت عراق شرکت داشت با تاسیس حزب دمکرات کردستان همراه با ۳۰۰۰ نفر از افراد مسلح تحت فرماندهی خود به ایران آمد و در خدمت حزب دمکرات کردستان، همکاری نزدیک با قاضی محمد را آغاز کرد. اما حکومت خود خوانده قاضی محمد یک سال بیشتر دوام نیافت و در برابر هجوم ارتش در زمستان ۱۳۲۵ فرو ریخت. قاضی محمد دستگیر شد و همراه با یارانش در فروردین ۱۳۲۶ در مهاباد به دار آویخته شد.

#### جمهوری‌های مهاباد و تبریز

تاسیس جمهوری‌های خودمختار مهاباد و تبریز، مولود اداره روسیه بود و به همین دلیل از ابتدای شکل‌گیری مورد حمایت همه جانبه آن کشور و سایر دولت‌های کمونیستی بلوک شرق قرار گرفت. تقریباً همه روزه رادیو مسکو از جمهوریهای خودمختار کردستان و آذربایجان ایران به نیکی یاد می‌کردند. این در حالی است که به اعتراف اکثر مورخان بیطرف، نه در آذربایجان و نه در کردستان، زمینه‌ای برای این گونه شورش‌های قومی وجود

نداشته و احزاب دمکرات به دلیل ارتباط آشکار با نظامیان اشغالگر روسیه، هیچگاه در دو منطقه یاد شده با استقبال مردمی مواجه نبوده‌اند. تشکیل دو حزب خودمختار و تجزیه طلب دموکرات کردستان و آذربایجان و حوادث بعدی آن از جمله خلع سلاح تدریجی کلانتریها و پادگانها و تشکیل پارلمان محلی و دولت محلی و ارتش محلی و اجرای خود سرانه احکام اعدام و مخالفت با تدریس زبان فارسی در مدارس و غیره که تعرض به تمامیت ارضی کشور بود، دولت وقت ایران را واداشت تا تحت تأثیر فشار افکار عمومی مردم، ارتش را برای سرکوبی تجزیه طلبان و عاملان فتنه آذربایجان و کردستان، روانه منطقه سازد.

ولیکن سربازان روسی که همچنان در خاک ایران حضور نظامی داشتند و برای خود در شمال کشور پادگان نظامی و پستهای بازرسی و قلمرو امنیتی تعیین کرده بودند، مانع از آن شدند که نیروهای ایرانی از محدوده شهرک شریف‌آباد در شش کیلومتری قزوین جلوتر بروند. این برخورد نیز خود یکی دیگر از جنبه‌های تیرگی شدید روابط موجود میان ایران و شوروی بود. در این میان حزب توده تبلیغات فراوانی به نفع سیاست روسها و توقعات آنان از دولت ایران انجام داده و حمایت این حزب از احزاب دمکرات کردستان و آذربایجان عامل موثری در تقویت آنان بود. حزب توده در کردستان حتی فعالیت‌های خود را تحت پوشش «حزب دمکرات کردستان» انجام می‌داد و به این حزب به عنوان کمیته ایالتی حزب توده می‌نگریست. ۵

در آن زمان اصرار روسها به کسب امتیاز استخراج و بهره‌برداری از نفت ایران در دریای خزر، حضور نظامی آنان در شهرهای شمالی ایران، حمایت سیاسی و نظامی آنها از حزب توده و یا احزاب دمکرات کردستان و آذربایجان، اشکال متفاوت دخالت مسکو در امور داخلی ایران تلقی می‌شد. از این رو با اوجگیری اختلافات ایران و شوروی دولت وقت ایران - ابراهیم حکیمی - در ۲۹ دیماه سال ۱۳۲۴ در نامه‌ای به دبیر کل سازمان ملل از وی خواست برای پایان دادن به این مداخلات که ناقض تمامیت ارضی کشور و بی حرمتی به حق حاکمیت ملی مردم ایران بود، اقدام نماید. شورای امنیت سازمان ملل متحد نیز در پی تشکیل اجلاس ویژه‌ای از دولتهای تهران و مسکو خواست اختلافات خود را از طریق مذاکره و گفتگو حل و فصل نمایند.

در پی این درخواست و جنگ تبلیغاتی شدیدی که دولت ابراهیم حکیمی در تهران علیه روسها برپا انداخته بود، استالین در روز اول بهمن ماه سال ۱۳۲۴ سفیر خود را از تهران فراخواند و روابط دیپلماتیک خود با ایران را در شرايطی که دهها هزار سرباز روسی در خاک ایران حضور نظامی داشتند، قطع کرد. شاه ایران که نگران ادامه حکومت خود بود و از آینده تیرگی با روسها می‌هراسید با اقدام دولت حکیمی در بردن شکایت علیه روسها به سازمان ملل بود از ابتدا مخالف و لذا بدنبال اعلام قطع رابطه شوروی با ایران، حکیمی را مجبور به استعفا کرد و در ششم بهمن احمد قوام - قوام‌السلطنه - را به نخست‌وزیری کشور گماشت. این چهارمین بار در عصر پهلوی و دومین بار در دوران حکومت محمدرضا پهلوی بود که قوام مامور تشکیل کابینه می‌شد. ۶

قوام‌السلطنه بمحض احراز دور جدید نخست‌وزیری خود بلافاصله تلگرافهایی مبنی بر اینکه سیاست خارجی دولت او براساس مودت و دوستی عمیق و احترام متقابل مبتنی است، به رهبران آمریکا، روسیه و انگلیس مخابره کرد. استالین که قوام را «سیاستمدار بزرگ شرق نامیده و حزب توده را نیز وادار به حمایت از او کرده بود در جواب این تلگراف پیام دوستانه‌ای برای قوام فرستاد و چون قوام تمایل خود را برای رفتن به مسکو و شروع مذاکرات مستقیم با دولت شوروی به منظور رفع اختلاف اعلام داشته بود، لذا از طرف دولت شوروی به او اطلاع داده شد که سفر قوام به مسکو موجب مسرت خاطر اتحاد جماهیر شوروی خواهد بود. دولت شوروی از همان بدو انتخاب قوام نخست‌وزیری ایران، میدانست که می‌تواند بدون آنکه گرفتار درگیریهایی سیاسی بین‌المللی شود، امتیازات مورد نظر خود را از دولت ایران کسب نماید. قوام که در هفتم بهمن ۱۳۲۴ از سوی شاه به نخست‌وزیری منصوب شد در هیجدهم همان ماه کابینه خود را به مجلس معرفی کرد و ۱۰ روز بعد در ۲۸ بهمن در جلسه علنی مجلس شورای ملی خبر سفر قریب‌الوقوع خود به مسکو را با اطلاع نمایندگان رسانید و فردای همان روز با یک هواپیمای روسی اعزامی از شوروی در راس یک هیات ۱۲ نفره تهران را به مقصد مسکو ترک گفت. قوام در این سفر که تا ۱۵ اسفند همان سال به طول انجامید، در جریان ملاقات با استالین و مولوتف وزیر خارجه شوروی توانست موافقت آنان را برای تعیین سفیر جدیدشان در ایران جلب کرده و همچنین درباره استخراج مشترک نفت دریای خزر توسط ایران و شوروی از طریق تاسیس یک شرکت مختلط نفتی توافق بعمل آورد. در پی این توافق مولوتف مدعی شد که مساله کردستان و آذربایجان

ایران یک مساله داخلی است و ابقاء یا انحلال احزاب دموکرات در این دو استان ارتباطی به اتحاد شوروی ندارد. وی سپس به طور شفاهی قول داد بتدریج بخشی از نیروهای خود را از قسمتهای شرقی خاک ایران مانند مشهد و سمنان و شاهرود و غیره که دارای اوضاع آرامی بودند خارج نماید.

قوام‌السلطنه پس از بازگشت از مسکو کاملاً ناراضی و ناامید به نظر می‌رسید. در این اثنا قاضی محمد و پیشه‌وری در کردستان و آذربایجان به سرعت در حال تقویت مواضع سیاسی نظامی و تثبیت موقعیت خویش در این دو استان بودند. روزی نبود که یک کلانتری یا یک مرکز دولتی در دو منطقه یادشده مورد تعرض قرار نگیرد و روزی نبود که تصمیمی در ابعاد فرهنگی یا اجتماعی یا اقتصادی و یا نظامی به منظور جدا ساختن عملی کردستان و آذربایجان از پیکره ایران به اجرا گذارده نشود.

دو جمهوری کردستان و آذربایجان به سرعت در مسیر تجزیه طلبی پیش رفتند تا جایی که در سوم اردیبهشت سال ۱۳۲۵ یک «معاهده دوستی و همکاری» بین روسای جمهوری این دو به اصطلاح حکومت، بامضاء رسید و طرفین از همتای خود در جمهوری آذربایجان شوروی یعنی «میرجعفر باقروف» دعوت کردند تا در راس یک هیئت بلند پایه از این دو جمهوری نوظهور رسماً بازدید نماید. در کردستان ملامصطفی بازرانی از سوی قاضی محمد به مقام ژنرالی نائل گردید و بعنوان فرمانده نیروهای باصطلاح مردمی جمهوری مهاباد گمارده شد. ملامصطفی پیشنهاد ایجاد پرچم جدید برای کردستان را جدا از پرچم ایران به قاضی محمد داد. او بود که بسیاری از حملات چریکی شبانه را علیه کلانتریها و مراکز انتظامی و نظامی کردستان ایران طراحی و فرماندهی می‌کرد.

در ۲۶ اسفند ۱۳۲۴ دولت ایران بار دیگر نسبت به ادامه حضور غیرقانونی روسها در خاک ایران به دبیرکل سازمان ملل شکایت برد. این شکایتنامه با حمایت انگلیس و آمریکا مواجه شد و موجبات جنگ تبلیغاتی غرب را علیه شوروی فراهم آورد. تریگولی دبیرکل سازمان ملل اکیداً از شوروی خواست نیروهای خود را هر چه سریعتر از خاک ایران خارج نماید و به حضور نظامی خود پایان دهد. ترومن رئیس جمهوری آمریکا نیز در اول فروردین ۱۳۲۵ اولتیماتومی برای استالین فرستاد. در این اولتیماتوم گفته شده بود چنانچه نیروهای شوروی خاک ایران را تخلیه نکنند، آمریکا در ایران نیرو پیاده خواهد کرد. چرچیل نخست‌وزیر

انگلستان نیز خواستار انعقاد یک اتحاد نظامی با آمریکا شد و مجله اکونومیست چاپ لندن در شماره دوم فروردین ۱۳۲۵ خود نوشت: «چنانچه شورای امنیت سازمان ملل موفق به تغییر سیاست روسیه در ایران نشود لازم است جنوب آن کشور را آمریکا یا انگلیس و یا هر دو آنها اشغال نموده قصد خود را به اقامت در آن کشور تا تخلیه کامل نیروهای شوروی از ایران اعلام دارند.»

اتحاد جماهیر شوروی بخاطر آنکه مورد تهاجم شدید تبلیغاتی جهان قرار گرفته بود، ناچار شد از موضع خود عقب‌نشینی کند. شوروی سفیر جدید خود بنام «سادچیکف» را که در پی دیدار با قوام در مسکو تعیین کرده و در ۲۹ اسفند ۱۳۲۴ به تهران فرستاده بود، مامور مذاکره مستقیم با قوام‌السلطنه کرد. در نتیجه این مذاکرات که در روز ۱۵ فروردین ۱۳۲۵ آغاز شد معاهده تاسیس یک شرکت مختلط استخراج نفت دریای خزر در مقابل شرط تخلیه تمامی خاک ایران از قوای شوروی و تعهد روسها در قبال عدم مداخله در امور داخلی ایران بامضای طرفین رسید. این معاهده در دوره فترت یکسال و چهار ماهی که پس از پایان مجلس چهاردهم تا گشایش مجلس پانزدهم بوجود آمده بود به امضا رسید و قوام قول مساعد داد که تمامی تلاش خود را برای تصویب این قرارداد در مجلس پانزدهم بکار بندد. روسها پس از توافق با دولت قوام و انعقاد موافقتنامه نفت شمال دیگر حتی نامی از آذربایجان به میان نیاوردند بلکه صرفاً به اصلاح روابط خود با دولت ایران و استفاده از دوره پانزدهم مجلس شورای ملی برای به تصویب رساندن امتیاز دریافتی ناپایدار خود می‌اندیشیدند. ضمناً آنان از خرداد ۱۳۲۵ عملیات عقب‌نشینی مرحله به مرحله خود از شهرهای ایران را آغاز کردند. قوام پس از انعقاد معاهده نفت با سفیر شوروی و به موازات خروج نظامیان روسی از شمال ایران، بعنوان گام دیگری در جهت کمک به بهبود روابط ایران با همسایه شمالی در تاریخ دهم مرداد ۱۳۲۵ اقدام به ایجاد یک کابینه ائتلافی با حزب توده نمود و در این رابطه سه پست مهم دولتی یعنی وزارت بازرگانی، وزارت بهداری و وزارت فرهنگ را بترتیب به سه نفر از اعضای حزب توده به نامهای ایرج اسکندری، مرتضی یزدی و فریدون کشاورز سپرد. تقویت تدریجی مواضع سیاسی نظامی دو جمهوری کردستان و آذربایجان و ناتوانی و بی‌کفایتی دولت وقت ایران در حل این مشکل پیامدهای نامطلوبی در نقاط دیگر کشور به همراه داشت. در ماههای نیمه اول سال ۱۳۲۵ شورشهای مشابهی در استان فارس توسط خوانین و فئودالهای ایل قشقایی براه افتاد که با غارت و چپاول و تجاوز به نوامیس مردم و حمله به پادگانها و

کلانتریهای دولتی همراه بود. شکل محدودتر این حوادث در بوشهر نیز اتفاق افتاد. این هرج و مرج و نا امنی منجر به استعفای اعضای توده‌ای کابینه قوام در ۲۵ مهرماه همان سال شد و در نتیجه به عمر ۷۵ روزه دولت ائتلافی خاتمه داد. استعفای اعضای توده‌ای کابینه قوام در پی حوادث جنوب کشور و در اعتراض به ضعف و بی‌کفایتی دولت در سرکوب آنها اتفاق افتاد. این در حالی بود که حزب توده، از حضور نظامی روسیه در شمال ایران و از تجزیه‌طلبی احزاب دمکرات در آذربایجان و کردستان حمایت می‌کرد و آنها را ناقض حاکمیت ملی کشور نمی‌دانست. در پی خروج نظامیان روسی از شمال ایران حکومت شاه در ۲۱ آذر ۱۳۲۵ دستور حرکت ارتش به استان‌های کردستان و آذربایجان را صادر کرد. روسها از دو حزب دموکرات خواستند در برابر تهاجم نظامی حکومت مرکزی مقاومت نکنند و عقب‌نشینی نمایند. در نتیجه سیدجعفر پیشه‌وری رئیس حزب دموکرات آذربایجان علیرغم در اختیار داشتن یک میلیون قبضه اسلحه ۸ از طریق مرزهای شمالی کشور به شوروی گریخت. در عین حال در نتیجه برخورد خونینی که میان ارتش و اعضا و هواداران مسلح وابسته به حزب دموکرات رخ داد، صدها نفر از طرفین کشته یا مجروح شدند و تعداد زیادی نیز توسط سربازان رژیم شاه دستگیر گردیدند. علاوه بر این بخاطر قساوتی که سربازان رژیم شاه علیه مردم آذربایجان و در جستجوهای خانه به خانه آنان روا داشتند بیش از ۳۰ هزار تن از مردم نیز خانه و کاشانه خود را بسوی مرزهای شمالی کشور ترک گفتند و بسیاری از آنها به ناچار وارد آذربایجان شوروی شدند. بطوری که در سال ۱۳۲۶ روزنامه‌های باکو تعداد پناهندگان آذربایجان را نزدیک به ۲۰ هزار نفر ذکر کردند. اما قاضی محمد که خود از روحانیون کردستان بود. به تصور آنکه می‌تواند به گونه‌ای با ارتش کنار آید، در مقام «رئیس جمهوری مهاباد» و رهبر حزب دموکرات کردستان به افراد خود دستور داد حتی یک گلوله بطرف سربازان ارتشی شلیک نکنند. ارتش رژیم شاه که دو ماه پس از سرکوبی خونین غائله آذربایجان به سوی کردستان به راه افتاده بود، در اوائل اسفند ۱۳۲۵ بدون درگیری وارد مهاباد شد. قاضی محمد خواستار گفتگو با فرمانده ارتش گردید. و گفتگوهای محدودی نیز صورت گرفت و لیکن سرانجام وی باتفاق برادران و بستگانش و اکثر کسانی که در تشکیل حزب دموکرات کردستان نقشی ایفاء کرده بودند، بفاصله یک هفته پس از ورود ارتش به مهاباد بازداشت شدند. قاضی محمد دردهم فروردین ۱۳۲۶ به‌مراه سه نفر دیگر از جمله سیف قاضی وزیر جنگ کردستان و برادر قاضی محمد، در تهران بدار آویخته شدند. سپس سه نفر دیگر از

همدستان وی در هفدهم همان ماه در مهاباد و ۱۵ نفر دیگر در سقز اعدام گردیدند. افراد ملامصطفی بارزانی نیز در حین ورود ارتش به مهاباد بتدریج در جریان یک رشته درگیری با سربازان شاه موفق شدند همراه با خود وی به خاک شوروی بگریزند. بدین ترتیب غائله دو حزب دموکرات در کردستان و آذربایجان فرو نشانده شد و این در حزب که در نتیجه زیاده طلبیها و سلطه جوئیهای روسها در ایران ظهور کردند با عقب نشینی آنان و رفع تیرگی ایران و شوروی به یکباره در هم فرو ریختند.

پانزدهمین دوره مجلس قانون گذاری ایران پس از یک دوره فترت پر حادثه که ۴ سال و ۴ ماه به درازا کشید، در ۲۵ تیرماه ۱۳۲۶ افتتاح شد و کار رسمی خود را در ششم مرداد همان سال آغاز کرد. مجلس پانزدهم به دولت ترمیم شده احمد قوام در ۲۲ شهریور ماه ۱۳۲۶ رای اعتماد داد و همچنین قرارداد نفتی منعقد شده میان ایران و شوروی را پس از یک بحث طولانی در جلسه علنی مورخ ۲۹ مهرماه همان سال با اکثریت آراء مردود و باطل دانست. با رد این قرارداد روسها متحمل ۳ شکست اساسی شده بودند. نخستین شکست، سرکوب جمهوریهای تحت الحمایه و دست نشاندگان در آذربایجان و کردستان بود. دومین شکست نیز استعفای کابینه ۷۵ روزه ائتلافی قوام و بالاخره سومین شکست، رد تقاضای امتیاز خواهانه دولت شوروی در مجلس دوره پانزدهم بود. در پی این تحولات روسها آنچنان به خشم آمده بودند که در نخستین جلسه حزب کمونیست شوروی پس از رد پیشنهاد تاسیس شرکت مختلط استخراج نفت در مجلس پانزدهم، سخن از احتمال مداخله وسیع نظامی شوروی در خاک ایران بمیان آمد، اما مسلم این بود که در آن شرائط سیاسی موقعیت بین المللی روسها هرگز اجازه تکرار چنین تعرضی را نمیداد. پس از رد تقاضای روسها در مجلس دوره پانزدهم آمریکا بلافاصله یک کمک ۲۵۰ میلیون دلاری در اختیار دولت قوام قرارداد و یک معاهده نظامی نیز در ۲۹ آذر ۱۳۲۶ با وی منعقد ساخت. هدف از این اقدامات در ظاهر امر تقویت موضع دولت ایران در برابر انتظارات روسها و در حقیقت زمینه سازی برای گسترش نفوذ آمریکا در داخل ایران بود.

## پی‌نوشت‌ها

- ۱ - اجلاس سران آمریکا و شوروی و روسیه در آذر ۱۳۲۲ در تهران تشکیل شد. به مقاله «کنفرانس تهران» در سایت مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی مراجعه شود.
- ۲ - حزب توده در هفتم مهر ۱۳۲۰ با حمایت اتحاد جماهیر شوروی که در ایران حضور نظامی داشت شکل گرفت.
- ۳ - کمیتن نام سازمانی است که در ۱۹۱۹ توسط لنین و با هدف ترویج کمونیسم و هماهنگ‌سازی فعالیت جهانی احزاب کمونیستی بوجود آمد. کمیتن نقش موثری در تخریب روابط دولتهای غربی با اتحاد جماهیر شوروی داشت.
- ۴ - «چپ در ایران» به روایت اسناد ساواک، مرکز بررسی اسناد تایخی، شماره ۱۱ ص ۲۹۴.
- ۵ - سیاست و سازمان حزب توده از تاسیس تا فروپاشی، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ج ۱، ص ۳۶۳.
- ۶ - کابینه اول قوام از ۹ خرداد ۱۳۰۰ تا اول بهمن همان سال، کابینه دوم از ۲۶ خرداد ۱۳۰۱ تا ۵ بهمن همان سال، کابینه سوم از ۱۰ مرداد ۱۳۲۱ تا ۲۴ بهمن همان سال و کابینه چهارم از هفتم بهمن ۱۳۲۴ تا ۱۸ آذر ۱۳۲۶ بود. قوام برای پنجمین بار نیز از ۲۶ تیر ۱۳۳۱ تا ۳۰ تیر همان سال به مدت ۵ روز نخست‌وزیر بود.
- ۷ - مجلس چهاردهم در ۲۱ اسفند ۱۳۲۴ به کار خود خاتمه داد و مجلس پانزدهم در ۲۵ تیر ۱۳۲۶ آغاز به کار کرد.
- ۸ - ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، فردوست، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ج اول، ص ۱۴۹

آرشیو مقالات مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی

## حماسه ۲۹ بهمن تبریز



شهر تبریز از زمان مشروطه نقش فعال و موثر در تاریخ سیاسی - اجتماعی ایران داشته است. یکی از بارزترین صحنه‌های مبارزاتی این شهر، مبارزات مردم در نهضت امام خمینی بوده است. مردم شهر تبریز از بدو شروع نهضت امام خمینی همواره با رهبران نهضت در تماس بوده و در تمامی صحنه‌ها حضور چشمگیر داشته‌اند. همچنین ارتباط وسیعی بین شهر قم، کانون مبارزات و شهر تبریز از زمان نهضت امام خمینی تا پیروزی انقلاب اسلامی برقرار گردید. حمله به مدرسه‌ی طالبیه تبریز مقارن با حمله کماندوهای رژیم به مدرسه‌ی فیضیه قم در سال ۱۳۴۲ بود. ارتباط بعدی مربوط می‌شود به قیام ۱۹ دی ۵۶ مردم قم بر علیه مقاله‌ی توهین‌آمیز به امام خمینی، با نام ارتجاع سرخ و سیاه، که مردم تبریز در ۲۹ بهمن در چهارم شهدای قم قیام کردند. این اربعین سرسلسله اربعین‌های مختلف شد. در اربعین شهدای تبریز مردم یزد به خاک و خون کشیده شدند، در اربعین شهدای یزد، مردم جهرم و دیگر شهرها دست به قیام علیه رژیم زدند و بدین سان استراتژی چهارم‌ها منجر به سقوط رژیم پهلوی و استقرار نظام جمهوری اسلامی گردید.[۱]

شاه که از گسترش نهضت مذهبی و انتشار وسیع اعلامیه‌ها و نوارهای سخنرانی امام خمینی و پیروی روزافزون مردم از وی، به شدت خشمگین و نگران شده بود،[۲] دستور داد تا به مناسبت سالگرد ۱۷ دی ۱۳۱۴ و سالروز اصلاحات ارضی، مقاله‌ی سراسر توهین‌آمیزی در روزنامه‌ی اطلاعات علیه امام خمینی نوشته شود.[۳] در این مقاله قیام عظیم ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، توطئه‌ی ارتجاع سرخ و سیاه معرفی شده بود که استعمارگران، امام را مناسب‌ترین فرد برای مقابله با انقلاب سفید انتخاب نمودند و به این بهانه ننگین‌ترین توهین‌ها به ساحت وی روا شده بود.[۴] روزنامه‌ی رستاخیز نیز در همان روز تظاهرات زنان چادری مشهد را تظاهری از یک

اتحاد نامقدس سرخ و سیاه نامید. [۵] اقدامات کلیشه‌ای این روزنامه در آن شرایط بحرانی، به خوبی حکایت از یک حرکت برنامه‌ریزی شده‌ی قبلی داشت. [۶]

به دنبال انتشار این مقاله در روزنامه‌ی اطلاعات، شهر قم حالتی غیر عادی به خود گرفت. [۷] فردای آن روز حوزه‌ی علمیه، بازار و مغازه‌های شهر قم به کلی تعطیل شد. [۸] صدها نفر از علما، فضلا و طلاب حوزه به همراه جمع کثیری از مردم به خانه‌های مراجع رفتند و اعتراض شدید خود را نسبت به این اهانت به امام بیان کردند. [۹] و از مراجع خواستند تا نسبت به رفع این توهین اقدام مقتضی به عمل آورند. در روز ۱۹ دی ماه در قم اعتراضات شکل گسترده‌ای و خشونت‌آمیز به خود گرفت [۱۰] که با برخورد مأموران، دست کم ۵ نفر به شهادت رسیده و ده‌ها تن زخمی شدند. [۱۱]

حماسه ۲۹ بهمن ۵۶ تبریز

جامعه‌ی روحانیون تبریز طی اعلامیه‌ای به مناسبت چهلمین روز حادثه‌ی خونین و شهادت عده‌ای از فضلا و طلاب حوزه‌ی علمیه‌ی قم و اهالی، به منظور ابراز انزجار و اظهار تنفر از اعمال وحشیانه‌ی دشمنان دین و انسانیت و حمایت از حوزه‌ی مقدسه‌ی قم و پشتیبانی از مراجع عظام، روز شنبه دهم ربیع الاول ۱۳۹۸ مطابق با ۵۶/۱۱/۲۹ را عزای عمومی اعلام کردند و به همین مناسبت از مردم تبریز دعوت شد از ساعت ۱۰ الی ۱۲ صبح همان روز در مسجد حاجی میرزا یوسف (قزلی) واقع در سرباز، اول خیابان فردوسی در مجلس سوگواری شرکت کنند. [۱۲]

۱۱ تن از علمای جامعه‌ی روحانیون تبریز که این اعلامیه را داده و امضاء کرده بودند، عبارت بودند از: سید محمدعلی قاضی طباطبائی، سید حسن انگجی، جعفر الاشراقی، سید یوسف الهاشمی، عبدالحمید شریانی، عبدالمجید واعظی، عبدالحسین غروی، کاظم دینوری و عبدالله سرابی. [۱۳]

این بار با برنامه‌ریزی‌های قبلی تلاش شده بود تا از این طریق صدای اعتراض و اسلام‌خواهی مردم به گوش جهانیان برسد و نفرت و انزجار از طاغوت به دنیا اعلام شود. در جلسات متعددی در محضر آیت‌الله قاضی طباطبائی راجع به این روز صحبت شد. ساعت ۹ صبح روز ۲۹ بهمن مردم در پاسخ به دعوت روحانیون، در مقابل مسجد قزلی تجمع کردند و منتظر

شروع مراسم شدند. نیروهای انتظامی رژیم نیز در آن منطقه مستقر شدند. به دستور سرهنگ حق شناس، رئیس کلانتری ۶ تبریز، درب مسجد بسته شد و ضمن اهانت به مسجد از مردم خواسته شد که متفرق شوند.[۱۴]

شهید محمد تجلا (اولین شهید آن روز) در پاسخ به اهانت‌های سرهنگ حق شناس با او درگیر می‌شود و هدف گلوله قرار می‌گیرد. به دنبال این جریان مردم به خشم آمدند و جنازه‌ی شهید را بالای دست گرفتند و به این نحو، تظاهرات به شکل گسترده‌ای آغاز شد. مردم با سر دادن شعارهایی چون درود بر خمینی، مرگ بر شاه (برای اولین بار) به خیابان‌های اطراف هدایت شدند.[۱۵] در اثنای این تظاهرات، شیشه‌های تعدادی از بانک‌ها شکسته شد و بعضی از آنها به آتش کشیده شدند. بسیاری از سینماها و مشروب فروشی‌ها و مراکز فساد شکسته و ویران شدند. طبق سازماندهی که شده بود، بیشتر مراکزی مورد حمله قرار می‌گرفت که در اختیار بهائی‌ها بود. چند قرارگاه پلیس و محل حزب رستاخیز مورد تهاجم قرار گرفت. در بسیاری از نقاط تابلوی مربوط به شاه و فرح و پسرش را آتش زدند به مجسمه‌ها حمله کردند. ده‌ها اتومبیل و وسیله‌ی نقلیه‌ی نظامی و ارتش طعمه‌ی حریق شد.[۱۶]

قیام به حدی گسترده شد که تقریباً تمام تبریز در حال درگیری بود. آن گونه که شهر از کنترل دولت خارج شد.[۱۷] تا این که حوالی ظهر به دستور آزموده، استاندار آذربایجان ارتش برای سرکوب مردم وارد عمل شد و شماری از مردم را به شهادت رساند. استفاده از ارتش یکی دیگر از اشتباهات فاحش رژیم بود که فاصله دولت و ملت را افزایش داد و بر عمق تنفر مردم از شاه و رژیمش افزود.[۱۸]

چهارراه تپه‌لی‌باغ، میدان قطب، میدان باغ گلستان، بلوار دانشگاه، مقابل حزب رستاخیز، و خیابان امین و... از جمله مناطقی بود که ضرب و جرح مردم در آنجا به وقوع پیوست.[۱۹] بعد از ظهر تظاهرات مردم تا اندازه‌ای فروکش کرد اما شهر تا ساعت ۱۲ شب همچنان درگیری و صدای گلوله‌ها می‌آمد و حکومت نظامی برقرار شده بود.[۲۰] بعد از وقوع قیام تبریز تا سال ۵۷، باز تبریز دچار تعطیلی و بعضاً نیمه تعطیل بود. البته بعد از ۲۹ بهمن، علمای منطقه با صدور اعلامیه‌هایی از مردم خواستند که کسب و کار خود را از سر بگیرند تا مرکز استان دچار رکود اقتصادی نگردد. مردم هم دعوت را اجابت کردند و بازار و تجارت‌خانه‌ها

بازگشایی شده ولی مجدداً و به اندک بهانه‌ای مغازه‌ها تعطیل می‌شد و بازاریان اعتصاب می‌کردند.[۲۱]

### واکنش رژیم

قیام مردم تبریز زنگ خطر مجددی برای رژیم بود. به دنبال این قیام، رژیم شاه با تمام توان سعی کرد از هر راهی قیام مردم را خدشه‌دار کند و نهضت را از مسیرش منحرف نماید. به همین جهت دستگاه تبلیغاتی رژیم، قیام مردم تبریز را به مارکسیست‌های اسلامی، کمونیست‌ها و بیگانگان که از خارج مرز وارد شده‌اند نسبت داد.[۲۲] بعد از قیام دولت مرکزی چند هیأت برای رسیدگی به تبریز آمد، همچنین جمشید آموزگار، نخست‌وزیر وقت، با یک هیأت، روز سوم اسفند ۵۶ به تبریز آمد و در مقابل بانک ملی مرکز، در میدان بانک ملی برای مردم سخنرانی کرد.[۲۳] دولت جمشید آموزگار، طغیان مردم تبریز را برانگیخته‌ی دست بیگانگان شمرد و اعلام کرد که در میان آشوب‌گران یک تن هم تبریزی واقعی نبوده است. دولت حتی می‌خواست جنبه‌ی قوی مذهب را در قیام مردم تبریز نادیده بگیرد.[۲۴]

شاه در مصاحبه‌ای با خبرنگاران بی‌بی‌سی گفت: «شورش‌های قم و تبریز نتیجه اتحاد نامقدس بین کمونیست‌های اسلامی و اشخاص بسیار مرتجع است».[۲۵] شاه همچنین در واکنش به این قیام مأموران ساواک را تویخ و تنبیه نمود و همچنین استاندار آذربایجان، سپهد اسکندر آزموده را به علت عدم پیش‌بینی و سرکوب نکردن قیام برکنار و به جای او ارتشبد شفقت را انتخاب نمود.[۲۶]

مجلس دوره‌ی ۲۴ شورای ملی که اکثر نمایندگان‌ش وابسته به دربار بودند، طبق نشست‌هایی که تشکیل دادند، در نهایت به این نتیجه رسیدند که قیام تبریز از سوی خارجیان هدایت شده است.[۲۷]

کنسول آمریکا، مایکل میرنکو در تبریز در گزارش خود، بیشتر تظاهرکنندگان ۲۹ بهمن تبریز را جوانان و بیکاران دانسته است که به اماکن دولتی، سینماها و مشروب‌فروشی‌ها حمله کردند. همچنین اعتراف نمود که نیروهای ملی و مذهبی چنان سریع عمل کردند که جلوگیری از عملیات آنها دشوار بود.[۲۸]

## واکنش امام خمینی

امام خمینی در پیامی در ۸ اسفند ۱۳۵۶، ضمن تجلیل از مردم غیور آذربایجان فرمودند: «دروود بر مردانی که در مقابل دودمان بسیار خطرناک پهلوی قیام کردند و با فریاد مرگ بر شاه خط بطلان بر گزافه‌گویی‌های او کشیدند! زنده باشند مردم مجاهد عزیز تبریز، که با نهضت عظیم خود مشت محکم بر دهان یاوه‌گویانی زدند که با بوق‌های تبلیغاتی، انقلاب خونین استعمار را که ملت شریف ایران با آن صد در صد مخالف است انقلاب سفید شاه و ملت می‌نامند و این نوکر اجانب و خودباخته‌ی مستعمرین را نجات‌دهنده‌ی کشور می‌شمارند... من از مقدار جنایات و عدد مقتولین و مجروحین اطلاع صحیح ندارم ولی از بوق‌های تبلیغاتی معلوم می‌شود که جنایت‌ها بیش از تصور ماست. با این وصف شاه افراد پلیس را که به قتل و عام به دلخواه او دست زده‌اند به محاکمه می‌خواهد بکشد. خاطره‌ی بسیار اسف‌انگیز قم هنوز ما را در رنج داشت که فاجعه‌ی بسیار ناگوار تبریز پیش آمد که هر مسلمی را رنج داد و ما را به سوگ نشاند. من به شما اهالی معظم آذربایجان نوید می‌دهم، نوید پیروزی نهایی. شما آذربایجانیان غیور بودید که در صدر مشروطیت برای کوبیدن استبداد و خاتمه دادن به خودکامگی و خودسری سلاطین جور پیا خاستید و فداکاری کردید... اهالی آذربایجان بدانند که در این راه حق و استقلال و آزادی و در حمایت از قرآن کریم تنها نیستند، شهرهای بزرگ چون شیراز، اصفهان، اهواز و دیگر شهرها و مقدم از همه قم مرکز روحانیت و پایگاه حضرت صادق -سلام‌الله‌علیه- و تهران بزرگ با آنها هم‌صدا و هم‌مقصد، و همه و همه در بیزاری از دودمان پلید پهلوی شریک شمايند. امروز شعارها در کوچه و برزن هر شهر و هر ده، مرگ بر شاه است و هر چه عمال کثیف کوشش می‌کنند که جنایات را از مرکز اصلی که شاه است منحرف و به دولت یا مأموران متوجه کنند کسی نیست که باور کند...» [۲۹]

امام خمینی همچنین در ۴ فروردین ۱۳۵۷ در اربعین شهدای تبریز پیامی را صادر نمودند.

## واکنش اشخاص و تشکلات

از دیگر کسانی که در حمایت از مردم تبریز و محکوم کردن رژیم اعلامیه دادند می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: جامعه‌ی روحانیت ایران، نامه‌ی آیت‌الله العظمی شیرازی به علمای تبریز، حوزه‌ی علمیه قم، نامه‌ی جمعی از روحانیون تهران به مراجع تقلید، جمعی از فضایی

حوزه‌ی علمیه‌ی قم، روحانیون مبارز خراسان، جمعی از روحانیون تهران، طلاب گیلانی رشتی مقیم قم، طلاب مازندارانی مقیم قم، نامه‌ی آیت‌الله العظمی گلپایگانی به علمای تبریز، طلاب اصفهانی مقیم قم، آیت‌الله سید کاظم شریعتمداری، حاج سید محمد وحیدی، نامه‌ی آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی به علمای تبریز، روحانیت کاشان، جمعی از فضلا و محصلین همدانی حوزه‌ی علمیه‌ی قم، روحانیون مبارز ایران مقیم بیروت و... [۳۰]

#### کشته‌ها، زخمی‌ها و دستگیر شدگان

در برخی منابع رسمی رژیم، از جمله روزنامه‌ی کیهان، تعداد کشته‌شدگان، ۶ تا ۹ مورد ذکر شده بود. [۳۱] همچنین روزنامه‌ی رستاخیز نیز این تعداد را گزارش داده بود که آمار حقیقی کشته‌شدگان نبود. بعضی منابع نیز با توجه به ابعاد و وسعت قیام و کشتاری که نیروهای امنیتی و مأموران ساواک به راه انداخته بودند، اعتقاد داشتند که این تعداد بالغ بر پانصد، ششصد نفر می‌باشد. همچنین اعلامیه‌ای که از سوی اتحادیه‌ی انجمن‌های اسلامی دانشجویان اروپا در نهم اسفند ۱۳۵۶ منتشر شده تعداد شهدا را ۴۰۰ نفر ذکر کرده بودند. [۳۲] در مورد تعداد واقعی شهدای این روز تا به امروز آمار دقیقی به دست نیامده، لکن تاکنون تعداد سیزده نفر شناسایی شده‌اند که عبارتند از: محمد تجلا، ضربعلی فتحی، محرم جبرائیلی، پرویز حسن‌زاده، سعید فیض صالح الوندی، محمدباقر رنجبر آذر قلم، حبیب نقی‌نژاد شتربانی، غلام‌علی نجفیان‌پور، قربان‌علی شاکری، سید حسن جدیری گلایی، بهمن اره‌چی صدر، اصغر علی‌زاده، شیخ احمدلو، بالا آقا کشاورز، جعفر درگاهی. [۳۳]

علاوه بر شهادت عده‌ای، تعدادی نیز در این درگیری‌ها زخمی شدند. اکثر منابع تعداد مجروحان حادثه را ۱۲۵ نفر ذکر کرده‌اند و گفته شده در بیمارستان پهلوی، ۸۷ زخمی بستری شده بودند. [۳۴] عده‌ای از جمعیت قیام‌کننده نیز به دست عوامل رژیم دستگیر شدند که در مورد تعداد دستگیرشدگان نیز آمار و ارقام مختلفی ذکر شده است، عده‌ای این تعداد را ۵۰۴ نفر، برخی منابع ۶۰۸ [۳۵] نفر بعضی منابع نیز کمتر از این تعداد گزارش کرده‌اند. [۳۶] درباره‌ی خسارات و خرابی‌ها نیز گفت و شنود در این زمینه بسیار است، آنچه شاهدان عینی گزارش رژیم، مطبوعات رژیم و... گفته و نوشته‌اند، میلیون‌ها تومان خسارت به اماکن و دوايه دولتی وارد شده است که این مطلب نیز حکایت از عمق و گستردگی قیام دارد. [۳۷]

پیامدها و اهمیت حماسه‌ی ۲۹ بهمن تبریز

قیام ۲۹ بهمن تبریز از چند جهت حائز اهمیت است:

۱. برملا شدن چهره‌ی ضد مردمی رژیم بیش از هر زمان دیگر.
۲. حضور چشمگیر جوانان دانشجو در جریان واقعه‌ی ۲۹ بهمن تبریز، که حدود ۵۰ درصد از نیروهای فعال آن روز دانشجویان بودند.
۳. علنی شدن شعار مرگ بر شاه.
۴. حضور گسترده‌ی روحانیت و سازماندهی اعتراضات مردمی.
۵. استفاده از مراسم چهارم شهدا برای نشان دادن اوج اعتراض و صدای انقلاب به طوری که در چهارم شهدای تبریز مردم یزد، قم، مشهد، کرمان، شیراز، اهواز، جهرم، خمین، اصفهان، نجف آباد، میانه، رضائیه و... به پا خواستند.[۳۸] در یزد منجر به کشته و زخمی شدن چندین نفر شد.[۳۹] روزهای نهم و دهم فروردین ۵۷ مردم یزد نقش فعالی را ایفا کردند. آنان مثل مردم سایر شهرها به تبعیت از رهبری انقلاب عید را تحریم کردند و برای بزرگداشت شهدای تبریز خود را مهیا ساخته و در چهارشنبه ۹ فروردین در روضه‌ی محمدیه مجلسی برقرار و در خاتمه‌ی جلسه مردم به خیابان ریختند و با شعارهای الله اکبر و لاله‌الاالله، و درود بر خمینی و مرگ بر شاه به راهپیمایی پرداختند و در مسیر خود شیشه‌های چند بانک و سینما و مشروب‌فروشی را شکستند و گیشه‌های روزنامه‌ی اطلاعات و رستاکس را درهم کوبیدند و روز بعد پنج‌شنبه ۱۰ فروردین با دعوت آیت‌الله صدوقی تعطیلی عمومی کردند و در مسجد گرد آمدند و با سخنرانی‌های پرشور بازگشت امام را از تبعید، آزادی زندانیان سیاسی و از جمله آیت‌الله منتظری و طالقانی، و از بین رفتن رژیم دیکتاتوری را خواستار شدند و بازهم در خاتمه‌ی جلسه به صورت اجتماع در خیابان راه افتادند اما با تمرکز قوای پلیس و ارتش مواجه شدند. تیراندازی شروع گردید جمعی کشته شدند و عده‌ی زیادی مجروح گردیدند.[۴۰] در اربعین شهدای یزد، مردم جهرم و دیگر شهرها دست به قیام علیه رژیم زدند و بدین‌سان استراتژی چهارم منجر به سقوط رژیم پهلوی و استقرار نظام جمهوری اسلامی شد.[۴۱]

## پی نوشت ها

- [۱]. شیرخانی، علی؛ حماسه‌ی ۲۹ بهمن ۱۳۵۶ تبریز، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۸، چاپ اول، صص ۱۰۶.
- [۲]. هویدا، فریدون؛ سقوط شاه، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۳، چاپ اول، جلد اول، صص ۳۰۳-۳۵.
- [۳]. طالبی دارابی، ابراهیم؛ جایگاه قیام ۱۹ دی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۷۷، چاپ اول، صص ۱۳۳-۱۳۵.
- [۴]. مدنی، سیدجلال‌الدین؛ تاریخ سیاسی معاصر ایران، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۱، چاپ اول، جلد دوم، صص ۲۴۳-۲۴۵.
- [۵]. منصوری، جواد؛ سیر تکوینی انقلاب اسلامی، تهران، مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۷۹، چاپ سوم، ص ۳۱۱.
- [۶]. ؟؟؟؟؟
- [۷]. امینی، علی‌رضا؛ تاریخ روابط خارجی ایران در دوره‌ی پهلوی، تهران، صدای معاصر، ۱۳۸۱، چاپ اول، ص ۲۴۲.
- [۸]. افراسیابی، بهرام؛ ایران و تاریخ، تهران، علم، ۱۳۶۷، چاپ اول، ص ۵۰۴.
- [۹]. نظریور، مهدی؛ تاریخ سیاسی معاصر ایران، قم، زمزم هدایت، ۱۳۸۸، چاپ چهارم، ص ۱۰۶.
- [۱۰]. زونیس، ماروین؛ شکست شاهانه، ترجمه‌ی عباس مخبر، تهران، طرح نو، ۱۳۷۰، چاپ چهارم، ص ۴۴۱.
- [۱۱]. شیرخانی، علی؛ حماسه‌ی ۱۹ بهمن ۱۳۵۶ قم، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۷، چاپ اول، ص ۱۹.
- [۱۲]. شیرخانی، علی؛ حماسه ۲۹ بهمن ۱۳۵۶ تبریز، پیشین، ص ۲۲۸.
- [۱۳]. همان، ص ۲۲۹.

- [۱۴]. طحان، محمد؛ تاریخ شفاهی قیام هفده شهریور ۱۳۵۷، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۶، چاپ اول، صص ۲۵-۲۶.
- [۱۵]. شیرخانی، علی؛ پیشین، ص ۱۸.
- [۱۶]. امینی، علی رضا؛ تحولات سیاسی و اجتماعی ایران در دوره ی پهلوی، تهران، صدای معاصر، ۱۳۸۱، چاپ اول، ص ۳۳۷ و نظریور، مهدی؛ پیشین، ص ۱۶۱ و مدنی، سید جلال الدین؛ پیشین، ص ۲۴۸.
- [۱۷]. بهنود، مسعود؛ از سید ضیاء تا بختیار، تهران، جاویدان، ۱۳۶۹، چاپ چهارم، ص ۷۴۷.
- [۱۸]. جمعی از نویسندگان، انقلاب اسلامی ایران، قم، دفتر نشر معارف، ۱۳۸۶، چاپ ششم، ص ۱۰۰.
- [۱۹]. خاماچی، بهروز؛ اوراق پراکنده از تاریخ تبریز، تبریز، مهد آزادی، ۱۳۷۲، چاپ اول، ص ۳۶۹.
- [۲۰]. مدنی، سید جلال الدین؛ پیشین، ص ۲۴۸.
- [۲۱]. شیرخانی، علی؛ پیشین، ص ۳۲.
- [۲۲]. همان، ص ۳۱.
- [۲۳]. همان، ص ۳۰.
- [۲۴]. امینی، علی رضا؛ پیشین، ص ۳۳۷.
- [۲۵]. مدنی، سید جلال الدین؛ پیشین، ص ۲۴۸.
- [۲۶]. نجاتی، غلامرضا؛ تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ی ایران، تهران، موسسه ی خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۱، چاپ اول، جلد دوم، ص ۷۳.
- [۲۷]. شیرخانی، علی؛ پیشین، ص ۴۵.
- [۲۸]. نجاتی، غلامرضا؛ پیشین، ص ۷۳.

[۲۹]. رجبی، محمدحسین؛ زندگی‌نامه سیاسی امام خمینی از آغاز تا هجرت به پاریس، تهران، وزارت ارشاد اسلامی، ۱۳۶۹، چاپ اول، جلد دوم، ص ۳۷.

[۳۰]. شیرخانی، علی؛ پیشین، صص ۲۲۹.۱۷۷.

[۳۱]. همان، صص ۱۵.۱۴.

[۳۲]. موحد، ه؛ دو سال آخر، رفرم تا.. انقلاب، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳، چاپ اول، ص ۱۰۶.

[۳۳]. شیرخانی، علی؛ پیشین، ص ۱۵.

[۳۴]. درباره‌ی قیام حماسه‌آفرینان قم و تبریز، بی‌جا، بی‌نا، ۱۳۵۶، چاپ اول، جلد اول، ص ۷۷.

[۳۵]. موحد، ه؛ پیشین، ص ۱۰۴.

[۳۶]. شیرخانی، علی؛ پیشین، صص ۱۵.۱۴.

[۳۷]. همان، ص ۱۶.

[۳۸]. طحان، محمد؛ پیشین، ص ۲۷.

[۳۹]. نجاتی، غلام‌رضا؛ پیشین، ص ۷۳.

[۴۰]. مدنی، سید جلال‌الدین؛ پیشین، صص ۲۴۹.۲۴۸.

[۴۱]. بازرگان، مهدی؛ انقلاب ایران در دو حرکت، تهران، مؤلف، ۱۳۶۳، چاپ اول، ۲۸ و براهنی، رضا؛ در انقلاب ایران چه شده است و چه خواهد شد، تهران، کتاب زمان، ۱۳۵۸، چاپ اول، صص ۷۶.۵۵. آموزگار، جمشید؛ فراز و فرود دودمان پهلوی، ترجمه‌ی جهانگیر آموزگار، تهران، مرکز ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۷۵، چاپ اول، صص ۴۵۳.۴۴۹ و شیخ فرشی، فرهاد؛ تحلیلی بر نقش سیاسی عالمان شیعی در پیدایش انقلاب اسلامی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۹، چاپ اول، صص ۲۴۱.۲۳۹.

پژوهشکده باقرالعلوم

## روز قیام



روز ۲۹ بهمن ۱۳۵۶ که مصادف با چهلیم شهدای فاجعه قم در ۱۹ دی بود، در بسیاری از شهرها و نقاط کشور به یاد و خاطره آنان، مجالس ختم و سوگواری برگزار شد. در تبریز نیز قرار بود ساعت ۱۰ صبح مردم در مسجد قزلی (میرزا آقا یوسف مجتهد) تجمع کنند. دعوت از سوی آیت الله قاضی و ۱۰ نفر دیگر از علمای تبریز صورت گرفته بود. آنچه در پی می خوانید گزارشی است از قیام غیور مردان تبریزی در بهمن ۵۶. در روز ۲۹ بهمن مردم در حالی که جمع می شدند، در مقابل مسجد، اعلامیه ها را نیز مطالعه می کردند. سرگرد مقصود حق شناس، رئیس کلانتری بازار به همراه عده ای مامور سر می رسد و به مردم اعلام می کند که متفرق شوند اما مردم توجهی به اخطارهای او نمی کنند. خادم مسجد که قصد باز کردن در مسجد را بنا به دستور آیت الله قاضی طباطبایی داشت، توسط مأموران از این کار منع می شود. تعدادی از جوانان به طرف سرگرد حق شناس حرکت می کنند و از او می خواهند تا در مسجد جهت برگزاری مراسم باز شود و او با لحن تند و زشتی خطاب به جوانان می گوید: «نمی شود، در این طویله باید بسته بماند!» جوانی از غیرتمندان تبریز به نام محمد تجلا که از پاره کردن اعلامیه و سخنان توهین آمیز او به هیجان آمده بود، با وی گلاویز می شود. حق شناس اسلحه کمری را می کشد، سینه محمد را نشانه می گیرد و این جوان ۲۲ ساله را به شهادت می رساند. مردم جنازه خون آلود جوان قهرمان را برداشته و به طرف خیابان ها به راه می افتند. کم کم در طول راه بقیه مردم به صف راهپیمایان می پیوندند و قیام آغاز می شود. یحیی لبقوانی رئیس ساواک تبریز که متوجه عادی نبودن اوضاع شهر شده و به گستردگی قیام واقف شده بود، بلافاصله با تهران تماس می گیرد و کسب تکلیف می کند. شاه که خبر قیام به او رسیده بود، در تماس با جمشید آموزگار، دستور حفاظت از پمپ بنزین ها، کارخانه ها، ادارات دولتی

و سرکوب شدید را می‌دهد و می‌گوید که هرگونه مقاومتی سرکوب شود. شورای امنیتی استان تشکیل جلسه می‌دهد و تصمیم می‌گیرند از نیروهای ارتش و ژاندارمری استفاده کنند و یگان‌های نظامی در سطح شهر مستقر شوند و برای اینکه نشان بدهند در سرکوب جدیت دارند دستور استقرار ۲ دستگاه تانک چیفتن، ۲ دستگاه نفربر و یک دستگاه تانک اسکورپین را در سطح شهر می‌دهند. همچنین تصمیم گرفته می‌شود استاندار، سپهد آزموده با آیت‌الله قاضی تماس بگیرد و بگوید که مراسمی که صبح برپا نشد، می‌شود بعدازظهر در مساجد مختلف برگزار شود، به شرطی که مردم به رعایت نظم و آرامش دعوت شوند. در شهر جمعیت خشمگین، ساختمان حزب رستاخیز تبریز را تصرف می‌کنند و خودروها و ساختمان‌های دولتی را به آتش می‌کشند و بانک‌ها را متصرف می‌شوند و پول‌های آنها را می‌سوزانند. دانشجویان دانشگاه نیز به همراه مردم در این قیام حضور پیدا می‌کنند. تبریز در چله‌م شهدای قم به‌صورت شهر جنگ‌زده درآمد. خیابان‌ها از خون جوانان، بازاریان، دانشجویان و مردان و زنان رنگین شد و بدین ترتیب پس از فاجعه خونین قم، جنایت دیگری بر جنایت‌های رژیم افزوده شد. (۱)

سرانجام ساعت ۵ بعدازظهر، نیروهای نظامی بر شهر مسلط شدند. در آماری که برای رئیس ساواک تبریز تهیه کردند، این‌طور نوشته شده بود:

« ۵۸۱ نفر دستگیر، ۹ نفر کشته، ۱۱۸ نفر زخمی، ۳ دستگاه تانک، ۲ سینما، یک هتل، ساختمان کاخ جوانان، ساختمان حزب رستاخیز و تعدادی اتومبیل شخصی و دولتی به آتش کشیده شدند.»

چند روز بعد تعداد کشته‌شدگان تبریز به ۱۳ نفر رسید، کنسول آمریکا در تبریز در واپسین ساعت‌های روز، این یادداشت را به سفارت آمریکا در تهران مخابره کرد: « بیشتر تظاهرکنندگان را مردان جوان تشکیل می‌دهند و اهدافشان مظاهر جامعه غیرمذهبی از قبیل سینماها و کلوپ‌هاست. نیروهای اجتماعی و مذهبی به‌حالتی درآمده‌اند که کنترلشان آسان نیست. شاه (شاید) با تعویض استاندار آذربایجان و تحت انضباط درآوردن ساواک و مقامات پلیس این استان به شورش‌های تبریز واکنش نشان دهد، با این حال ۴ روز بعد، باز هم در شهرهای مختلف ایران تظاهرات و خشونت‌هایی به وقوع خواهد پیوست.»

رئیس شهربانی تبریز، معزول و به تهران احضار و استاندار هم بر کنار شد. کشتار مردم تبریز شاه را غافلگیر کرد چون او که به نظر خود توانسته بود پرده‌ای ضخیم روی فاجعه قم بکشد و حتی اقدام دبیرکل سازمان ملل را به سود خود تمام کند و افکار خارجیان را از درک واقعیت منحرف سازد، در قیام مردم تبریز دست و پای خود را گم کرد. به دنبال قیام مردم تبریز امام خمینی که در تبعید به سر می‌برد، برای قدردانی از این حرکت خطاب به مردم آذربایجان پیامی صادر کردند. (۲)

در این پیام آمده بود: «درود بر مردان برومند و جوانان غیرتمند تبریز. درود بر مردانی که در مقابل دودمان بسیار خطرناک پهلوی قیام کردند و با فریاد «مرگ بر شاه» خط بطلان بر گزافه‌گویی‌های او کشیدند. زنده باشند مردم مجاهد عزیز تبریز که با نهضت عظیم خود، مشیت محکم بر دهان یاوه‌گویانی زدند که با بوق‌های تبلیغاتی، انقلاب خونین استعمار را که ملت شریف ایران با آن ۱۰۰ درصد مخالف است، انقلاب سفید شاه و ملت می‌نامند و این نوکر اجانب و خود باخته مستعمرین را نجات‌دهنده ملت می‌شمارند. مردکی نجات‌دهنده کشور است که مخازن بزرگ ثروت این ملت مظلوم را دو دستی تقدیم اجانب نموده و آن پول ناچیز را که می‌گیرد تقدیم می‌کند و در مقابل آهن‌پاره‌هایی می‌گیرد که هیچ دردی از ملت دوا نمی‌کند! آن شخصی نجات‌دهنده است که با مصونیت دادن اتباع اجانب، کشور را از حیثیت ساقط و به شکل مستعمره عقب‌افتاده در آورده است! مردکی حافظ آزادی ملت است که در سرتاسر کشور، احدی را حق یک کلمه حق‌گویی و انتقاد نمی‌دهد و پلیس ننگینش بر سر این ملت مظلوم سایه افکنده! شاهی عدالت گستر است که در هر چند گاهی با قتل‌عام، ملتی را به عزا می‌نشانند! من نمی‌دانم با چه زبانی به اهالی محترم تبریز و به مادران داغ‌دیده و پدران مصیبت کشیده تسلیت بگویم، با چه بیان این قتل‌عام‌های پی در پی را محکوم کنم. من از مقدار جنایات و عدد مقتولین و مجروحین اطلاع صحیح ندارم ولی از بوق‌های تبلیغاتی معلوم می‌شود که جنایت‌ها بیش از تصور ماست. با این وصف، شاه افراد پلیس را که به قتل‌عام دلخواه او دست زده‌اند، به محاکمه می‌خواهد بکشد. خاطره بسیار اسف‌انگیز قم هنوز ما را در رنج داشت که فاجعه بسیار ناگوار تبریز پیش آمد که هر مسلمی را رنج داد و ما را به سوگ نشاند. من به شما اهالی معظم آذربایجان نوید می‌دهم؛ نوید پیروزی نهایی. شما آذربایجانیان غیور بودید که در صدر مشروطیت برای کوبیدن استبداد و خاتمه‌دادن به خودکامگی و خودسری سلاطین جور پیاخاستید و فداکاری کردید. تاریخ ایران به یاد

ندارد این چنین سفاکی و قتل عام پی‌درپی را که به دست این یاغی سفاک انجام می‌گیرد. تاریخ مشروطیت به یاد ندارد این چنین مجلس سنا و شورا را که اهالی محترم متدین آذربایجان را مشتی اوباش و بی‌دین معرفی کند. از مجلسی که دست نشاندۀ شاه است، بیش از این توقع نیست. اکنون بعد از آن همه کشتار و جنایات تبریز و آن همه خونخواری‌های شاه، مشتی سازمانی را با کارگران مجبور با سرنیزه، در گوشه‌وکنار کشور به راه انداخته و با عربده کشیدن و به نفع دستگاه جنایت و خیانت، تظاهرات به راه انداختن می‌خواهند لکه‌های ننگ را از سر و صورت این مستبد خونخوار شست‌وشو کنند، غافل از آنکه با آب زمزم و کوثر هم محو نخواهد شد. تاریخ، رنج‌های ملت و ستمکاری و جنایات این پدر و پسر را ضبط کرده و در فرصتی منتشر خواهد کرد.

من اکنون که مشغول نوشتن این «غمنامه» هستم، نمی‌دانم که به برادران عزیز تبریزی ما چه می‌گذرد. آیا شاه به جنایات خود ولو موقتاً خاتمه داده است یا نه؟ و یا می‌خواهد پس از آن قتل عام، بازماندگان را چنان سرکوبی کند که نفس‌ها قطع شود؟ لکن باید بداند که دیر شده، ملت ایران راه خود را یافته و از پای نمی‌نشیند تا جنایتکاران را به جای خود بنشاند و انتقام خود و پدران خود را از این دودمان سفاک بگیرد. با خواست خداوند قهار، اکنون در تمام کشور صداها صداهای ضدشاهی و ضد رژیم بلند است و بلندتر خواهد شد و پرچم اسلام بر دوش روحانیون ارجمند برای انتقام از این ضحاک زمان به اهتزاز خواهد درآمد و ملت اسلام یکدل و یک جهت به پاس از مکتب حیاتبخش قرآن، آثار این رژیم ضداسلامی و مروج زشتی را محو خواهد کرد».

پی‌نوشت‌ها:

۱- برخی از شهیدان و مجروحین این فاجعه عبارتند از: ۱- محمد تجلاً که دانشجوی بود ۲- محمدباقر رنجبر آذرغام که بعد از ۱۰ روز به شهادت رسید. سیدیحیی (رحیم) صفوی که مجروح شد و بعد از پیروزی انقلاب به عضویت سپاه درآمد و به‌عنوان فرمانده کل سپاه مشغول خدمت به انقلاب بود.

۲- صحیفه نور، جلد ۲، ص ۳۸-۳۶، ۱۳۵۸/۱۲/۸.

روزنامه همشهری

## روند تاریخی شکل گیری تبریز از دوره صفویه تا اواخر دوره قاجار



شاه اسماعیل پس از تصرف شهر تبریز در سال ۹۰۶ ق. دست به اعمال خشونت آمیزی زد و چون نسبت به بزرگان آق قویونلو که در کشته شدن شیخ حیدر دست داشتند کینه داشت، دستور داد استخوانهای آنان را از زیر خاک بیرون آورده آتش بزنند. کاترینوزنو در این باره چنین نوشته است: "روز دوم خود را به دروازه تبریز رساند [شاه اسماعیل] و چون با مقاومتی مواجه نشد آنجا را گشود و به باد یغما گرفت و فرقه مخالف را تار و مار کرد. سپس چون می خواست از سرداران و بزرگانی که با شیخ حیدر در نبرد دربند پیکار کرده و در مرگ او دست داشته بودند، انتقام گیرد دستور داد تا جسد هایشان را از گور بیرون آورند و بر سر بازا بسوزانند. ۶۹ بزرگان و نیزی دیگری در این مورد چنین اظهار داشته است: "سپس روی به سوی تبریز نهاد (شاه اسماعیل) و در آنجا با هیچ مقاومتی روبرو نشد. با اینهمه بسیاری از مردم شهر را قتل عام کرد. حتی کسانی زنان آبستن را با جنینهایی که در شکم داشتند کشتند. مزار سلطان یعقوب و بسیاری از امیرانی را که در نبرد دربند شرکت جسته بودند نبش کردند و استخوانهایشان را سوختند.... و مرتکب بسیاری فجایع دیگر شدند. ۷۰"

حسن بیک روملو در کتاب احسن التواریخ درباره ورود شاه اسماعیل به شهر تبریز می نویسد: "خاقان اسکندرشان بعد از فراغ خاطر از جانب دشمنان در آن منزل نزول فرموده روز دیگر علم عزیمت به طرف دارالسلطنه تبریز برافراخت، سادات و اکابر آن بلده چون سعادت و اقبال استقبال نموده به شرف تقبیل انامل فیاض مفتخر و سرافراز شدند و مراسم نیاز و نثار بجا آوردند و آن حضرت در کمال عظمت در دارالسلطنه تبریز که مستقر سریر سلطنت و مرکز دایره خلافت پادشاهان عالیشان است استقرار فرموده و به نعمات آفتاب عدل و کرم متوطنان آن ولایت از ظلمات ظلم باز رها کنید، حامی رعایتش رعایای بیچاره را از آسیب خدنگ حوادث که روزگار در کمان ترکمان بی سر و سامان نهاده بود نجات داد... هم در اوایل

جلوس امر کرد که خطبای ممالک خطبه ائمه اثنی عشر علیهم صلوٰه الله الملک الاکبر خوانند. اشهدان علیا" ولی الله و حی علی خیر العمل که از آمدن طغرل بیک بن میکائیل بن سلجوق و فرار نمودن بساسیری که تاریخ تا سنه مذکور ۴۵۶ سال است از بلاد اسلام برطرف شده بود با اذان ضم کرده بگویند." ۷۱.

تبریز در دوران حکومت شاه اسماعیل چندان توسعه نیافت و بنای ارزشمندی در آن احداث نشد چون بیشتر دوران حکومت این شاه به جنگ و جدال سپری شد و بخش هایی از ایران به خصوص تبریز همواره در معرض هجوم عثمانی قرار داشت.

یک بازرگان گمنام ونیزی که شهر تبریز را در زمان شاه اسماعیل دیده آن را چنین توصیف کرده است: "به نظر من محیط این شهر بزرگ نزدیک به بیست و چهار میل است و مانند ونیز بارو ندارد. دارای کاخهای بزرگی است که یادگار شاهانی است که بر ایران فرمانروا بوده اند و خانه های باشکوه بسیار دارد. دو رود از میان تبریز می گذرد و در نیم میلی بیرون از شهر به سوی مغرب رود بزرگی روان است که آبی شور دارد و پلی سنگی بر آن زده اند. در تمام نواحی چشمه هایی دیده می شود که آب آنها از کاریز می آید. درون کاخهای شاهان گذشته را بنحوی شگفت انگیز آراسته و از بیرون با زر و رنگهای گوناگون پوشانده اند و هر کاخی را مسجدی و گرمابه ای جداگانه است که آنها را نیز زRANDOD کرده و با طرحهای ظریف و زیبا زینت داده اند. هر فرد تبریزی درون اطاق خود را سراپا گچ بری و به طرحهای گوناگون با شنکرف آراسته است. بسیاری از مسجدها را نیز چنان ساخته اند که تحسین بینندگان را برمی انگیزد. از جمله مسجدی است که در وسط شهر چنان خوب ساخته اند که نمی دانم چگونه به شرح و توصیف آن پردازم، اما در هر حال می گویم که بنحوی این کار را انجام دهم. این مسجد "عمارت عالی قاپو" نامیده می شود و بسیار بزرگ است اما هرگز قسمت میانه آن را نپوشانیده اند.... از این گذشته شهر تبریز مزایای مهم دیگری دارد. از همه مهمتر آنکه با وضع بسیار نیکو در دشتی پهناور در جهت مشرق قرار دارد، در محلی که گویی مانند روزنی کوچک در دامنه کوهی بلند پدید آمده است اگرچه این کوه متعلق به سلسله جبال است که به مسافت ده میل در سوی مشرق کشیده شده است. در سوی مغرب دشتی دیگر قرار دارد که بسیار پهناور است و به مسافت سه میل از شهر امتداد دارد... تبریز نیز به باغهای متعددی آراسته است که گیاهان عادی در آنها یافته می شود مانند کلم و کاهو و

سبزی خوردن و دیگر سبزیها نظیر آنچه در ونیز بدست می آید مانند شلغم و هویج و پیازچه و مرزنگوش و جعفری و اکلیل کوهی. در تبریز برنج بسیار و گندم و جو فراوان است..... آمد و شد در شهر بسیار است و ابریشم از هر نوع خام و مصنوع یافته می شود. ریوند، مشک، لاجورد و مروارید هرگز از هر نوع و رنگ دریاچه بسیار زیبا، اعلاء، پشمینه ها و دیگر پارچه هایی که از حلب و بروه و قسطنطنیه می آورند به چشم می خورد. حریر سرخ از تبریز به حلب و عثمانی می برند و در عوض قماش و نقره می گیرند و می آورند. ۷۲"

امپراطوری عثمانی از آغاز دوره صفویه یکی از مهمترین دشمنان ایران به شمار می رفت و بارها بخش هایی از خاک کشور ما را به تصرف خود درآورد، از جمله در دوره شاه اسماعیل، سلطان سلیم عثمانی به سال ۹۲۰ق. در جنگی که در چالران روی داد سپاه شاه اسماعیل را شکست داد و به تبریز وارد شد و شهر را تصرف کرد. سلطان سلیم پس از غارت خزانه شاهی و یک هفته اقامت در شهر، تبریز را ترک کرد ۷۳ و هنگام خروج از شهر گروهی از هنرمندان و صنعت گران ماهر و پانصد بار از خزانه شاهی را با خود برد. شاهزاده نادر میرزا از این واقعه در کتاب تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز چنین یاد کرده است: "سلطان پس ازین فتح به تبریز آمد خرابیها کرد چون جلادت و مردانگی پادشاه ایران می دانست که بزودی بر او خواهد تاخت آنجا نماند و به قسطنطنیه رفت آذربایجان از خصم خالی شد. ۷۴"

سلطان سلیم پس از ورود به شهر و تصرف آن نامه ای بدین مضمون خطاب به اهالی شهر منتشر کرد: "اکابر و اعیان بلده تبریز سیماقضى قضاءالمسلمين اولی ولاء الموحدين، معدن الفضل والیقین شمس الدین قاضی احمد دامت فضائله به عواطف و مراحم شاهانه اختصاص داشته بدانند که ... عنایت و شفقت حضرت علیه ما درباره عامه رعایا که ودایع خالق برآیاند فوق الحد است و از اکابر و اصاغر یکی مخالفت نکرده همه در مقام خدمتکاری و جان سپاری ثابت قدم و راسخ دم باشند تا در ظل ظلیل سعادت فرجام از تف حوادث ایام آسوده حال شوند و هر که از مطاوعت رعایا که ودایع خالق برآیاند به عنایت و مراحم پادشاهی مخصوص گشته بدانند که در این ولا، عرضه داشتی از دست شما به پایه سریر اعلی در رسید. مضمونش معلوم رای نواب کامیاب شد. به سوی فخر أمراءالاکراد زاهدبک، حکم جهان مطاع نوشته شد که مزاحم شما نشود و شما نیز د محافظت مجد باشید ان شاءالله العزیز عن قریب داروغه از غلامان درگاه عالی خواهد رسید تحریرا" فی التاريخ المزبور

## زندگی و زمانه کلنل پسیان



کلنل محمدتقی خان پسیان فرزند یاور محمدخان پسیان (عنایت‌السلطان) در سال ۱۳۰۹ قمری برابر با سال ۱۲۷۱ خورشیدی در تبریز متولد شد. دوران تحصیلات ابتدائی خود را در تبریز تا سال ۱۳۲۳ قمری به پایان رسانید و سپس در سال ۱۳۲۴ قمری برای تکمیل تحصیلات خود به تهران رفت و وارد مؤسسه نظام شد. در سال ۱۳۲۹ قمری در سن ۲۰ سالگی با درجه نایب دومی (ستوان دوم) وارد خدمت شد و به تدریج با درجه سلطانی (سروان) پیش رفت. در سال ۱۳۳۱ قمری وارد مدرسه صاحب‌منصبان ژاندارمری شد و تا ۱۱ ربیع‌الثانی ۱۳۳۲ قمری در مدرسه مزبور مشغول تحصیل بود. پس از آن در حالی که هنوز یک ماه از پایان دوره تحصیلی وی باقی مانده بود، به ریاست یک اسکادران صاحب‌منصب جزء به مأموریت بروجرد رفت و طی جنگی که بین قوای او با الوار پیش آمد، در تاریخ ۲۳ ربیع‌الثانی ۱۳۳۲ قمری روی تپه‌ای مجروح شد و به علت شرکت در این جنگ به درجه یآوری (سرگرد) رسید. در ۲۰ رجب ۱۳۳۲ قمری به ریاست "باطالیان" (گردان) همدان منصوب شد و تا ۱۴ محرم ۱۳۳۴ قمری در این سمت باقی ماند. هنگام جنگ جهانی اول و تجاوز قوای بیگانه به ایران، در اثر "جنگ مصلا" شهرت شجاعتش در همه جا پیچید. در ششم شعبان ۱۳۳۵ قمری راهی کشور آلمان شد و در آنجا در قسمت هوانوردی به کارآموزی پرداخت. در سوم جمادی‌الاول ۱۳۳۸ قمری وارد تهران شد و پس از مدتی در ششم ذی‌الحجه ۱۳۳۸ قمری با سمت ریاست ژاندارمری خراسان، راهی آن دیار شد. پس از کودتای سوم اسفند سال ۱۲۹۹ خورشیدی و روی کار آمدن دولت سیدضیاءالدین طباطبایی، کلنل پسیان طبق دستور رئیس

دولت، در سیزدهم فروردین ماه ۱۳۰۰ خورشیدی اقدام به دستگیری احمد قوام (قوام‌السلطنه) والی خراسان کرد و پس از مصادره اموال وی، او را تحت الحفظ به تهران فرستاد و خود کفالت استانداری خراسان را به عهده گرفت.

به دنبال سقوط حکومت صد روزه سیدضیاءالدین، قوام‌السلطنه از زندان خارج شد و در کاخ فرح‌آباد فرمان رئیس‌الوزرائی خود را از احمدشاه قاجار دریافت کرد. با روی کار آمدن قوام، تلگرافی به مشهد مخابره شد و کلنل از کفالت ایالت خراسان برکنار گردید و شخصی به نام نجدالسلطنه به کفالت استانداری برگزیده شد. نجدالسلطنه در اداره ایالتی حضور یافت و به انجام وظایف خود مشغول گردید. کلنل پسبان چون از حکومت قوام‌السلطنه بیمناک شده بود به فکر طغیان افتاد و مصمم گردید که خود زمام امور خراسان را در دست گیرد. هنوز چندی از کفالت نجدالسلطنه نگذشته بود که پسبان شخص نامبرده را توقیف کرد و خود اداره حکومتی را در دست گرفت. پس از آن دولت، نجفقلی خان صمصام‌السلطنه بختیاری را به حکومت خراسان منصوب کرد. صمصام‌السلطنه نیز برای دلجویی یا فریب کلنل پسبان، وی را طی حکمی در نهم مرداد ۱۳۰۰ خورشیدی به کفالت ایالت خراسان منصوب کرد. برخورد شدید کلنل با قوام‌السلطنه از اواخر مرداد ۱۳۰۰ خورشیدی رنگ دیگری به خود گرفت. دولت با تطمیع کلنل پسبان به وی پیشنهاد داد تا با دریافت حقوق دو ساله خود به همراه مهدی خان معتصم‌السلطنه فرخ (کارگزار خراسان) و ماژور اسمعیل خان بهادر (مأمور اجرای فرمان دستگیری قوام) به اروپا مسافرت کند و امور ایالت را به تولیت آستان قدس واگذار نماید. اما کلنل با این پیشنهاد مخالفت کرد و آن را نپذیرفت. قوام‌السلطنه طی ارسال تلگرافهایی که به حاکمان و خوانین منطقه می‌فرستاد، کلنل را یاغی و متمرّد معرفی می‌کرد و آنان را علیه وی برمی‌انگیخت.

محمدابراهیم خان شوکت‌الملک علم والی قائنات که از طرف قوام‌السلطنه دستور سرکوبی کلنل را داشت، نماینده خود محمدولی خان اسدی را به مشهد فرستاد تا قرار ملاقاتی را با کلنل ترتیب دهد. محمدتقی خان پسبان تصمیم گرفت هنگامی که برای سرکشی به اردوی ژاندارم به گناباد می‌رود، در آن شهر ملاقاتی با شوکت‌الملک داشته باشد. اما با شنیدن خبر شورش کردهای قوچان، بدون ملاقات با شوکت‌الملک گناباد را ترک کرد و به مشهد رفت. کلنل برای سرکوبی شورش، از مشهد راهی قوچان شد و در جعفرآباد در دو فرسنگی قوچان

جنگ سختی بین قوای کلنل و کردهای قوچان درگرفت. این جنگ که در روز دوشنبه نهم مهر ماه ۱۳۰۰ خورشیدی اتفاق افتاد به شکست نیروهای ژاندارم منتهی شد و کلنل در حالی که یکه و تنها مانده بود، کشته شد و پس از مرگ، قوای اکراد قوچان سرش را از بدن جدا کردند.

روز پانزدهم مهر ۱۳۰۰ خورشیدی جنازه و سر کلنل محمدتقی خان پسیان با تجلیل و احترامات نظامی به مشهد وارد و با حضور عده‌ای از صاحب منصبان و افراد ژاندارم و جمعی از اهالی شهر و هواداران کلنل تشییع شد و در همان روز در محل آرامگاه نادرشاه واقع در باغ نادری مشهد به خاک سپرده شد.

کلنل پسیان مردی رشید بود و به هنگام مرگ بیش از سی سال از عمرش نگذشته بود. به زبان و ادبیات فارسی و موسیقی ایران نیز دلبستگی داشت و گاهی شعر می‌سرود. از وی چند ترجمه و مقاله به یادگار باقی مانده است.

منابع و مأخذ:

۱. حسن مرسلوند، زندگینامه رجال و مشاهیر ایران، تهران، الهام، ۱۳۶۹. ج ۲.
۲. محمدتقی بهار، تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷. ج ۱.
۳. باقر عاقلی، شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران، تهران، گفتار-علم، ۱۳۸۰. ج ۱.
۴. باقر عاقلی، روزشمار تاریخ ایران، تهران، گفتار، ۱۳۷۲. ج ۱.

## سردار ملی و سالار ملی



ستارخان با نام اصلی ستارخان قره‌داغی از سرداران جنبش مشروطه ایران و ملقب به «سردار ملی» است و باقر خان از قهرمانان ملی ایران و از مبارزان جنبش مشروطه ملقب و مشهور به «سالار ملی» است. مقاله حاضر زندگی نامه مختصری از این دو مبارز تبریزی است.

### ستارخان «سردار ملی»

در بین مردانی که برای دفاع از مشروطیت و حقوق ملت دست به شمشیر برده و آنرا پس از استبداد صغیر دو مرتبه بازگردانیدند، ستارخان سردار ملی مقام اول را دارد؛ بحق او قهرمان مشروطیت ایران است. ستارخان پیش از مشروطیت از لوطیان تبریز بود. لوطیان تبریز از قدیم طبقه خاصی را تشکیل میدادند و اخلاق و عادات بخصوصی داشتند. با حکومت و مأمورین دولت همیشه مخالفت می نمودند؛ چنانکه در عصر شاه طهماسب صفوی عده ای از آنان در عصیان طغیان نمودند و به مجازات رسیدند. پس از بروز اختلاف بین متشرعه و شیخیه، لوطی ها نیز دو دسته شدند و به مخالفت همدیگر برخاستند. اعمال و رفتار آنان مورد توجه طبقات مردم بود. محمدامین خیابانی دیوانی به زبان ترکی درباره وقایع لوطی های تبریز سروده که در عهد نادر میرزا مؤلف "تاریخ تبریز" با وصف چند دفعه چاپ کمیاب بوده است. ستارخان

از لوطیان بومی نبود، بلکه اصل او از قراجه داغ و از ایل محمدخانلو بود. خود به شیخیه اعتقاد داشت و روزگاری در اطراف شهر به سر می برد. پنهانی به مشهد رفته و برگشته بود.

ستارخان پس از اعلام مشروطیت به شهر آمد و به اسب فروشی اشتغال ورزید و سپس جزو مجاهدین مسلح گردید. پس از بمباردمان مجلس، دعوت انجمن ایالتی آذربایجان را که خود را به دنیا جانشین مجلس بمباردمان شده معرفی می کرد، قبول کرد. در محله امیرخیز با قوای دولتی جنگ نمود. با وصف شکست مجاهدین و سست شدن آنها، وی استقامت به خرج داد و تسلیم نشد و محله امیرخیز را به تصرف قشون دولتی نداد. وقتی بر ایران گذشته است که مشروطیت فقط در محله امیرخیز تبریز وجود داشت و همه جای ایران در دست پادشاه مستبد بود.

ژنرال قونسول روس به وی بیرق روسیه داده و تضمین می کرد که اگر تسلیم شود از تعرض محمدعلی شاه مصون باشد، اما او قبول نکرد. آنقدر مقاومت کرد تا مجاهدین محلات دیگر به جنبش آمدند و قوای دولت را عقب راندند. این مقاومت به محمدعلی شاه معلوم ساخت که بلوای تبریز امری جدی است و ممکن است کار آن بلوا بالاتر گیرد و کار به جاهای باریکتر بکشد. این بود که عین الدوله را به محاصره تبریز فرستاد و از عشایر و خوانین نفر و اسلحه خواست. ستارخان بدو اردوی ماکو را منهزم نمود و بعداً عین الدوله را عقب نشاند و بر تبریز مسلط شد. پس از آن، به زور از مردم اعانه خواست و مرتکب بعضی اشتباهات شد و مردم را ناراضی نمود. (موضوع اعانه جمع کردن ستارخان مربوط می شود به خبردار شدن انجمن تبریز از بمباردمان مجلس و احتمال کودتا بر علیه مشروطیت نوپا. نخستین اقدام انجمن پس از اطلاع بر این موضوع، پس از ارسال تلگرافها به سایر شهرها، در صدد اعزام نیروی مسلح به تهران درآمد. به دنبال این تصمیم دفتر اعانه ای برای تأمین هزینه این اردو کشی دایر گردید.)

پس از آنکه قشون روس وارد تبریز گردید، وی به شهبندری عثمانی (قونسولخانه) پناه برد و بالاخره به طهران رهسپار شد. در پایتخت مشروطه پذیرایی گرم و باشکوه از وی به عمل آمد. ستارخان با شاه و نایب السلطنه در یک کالسه نشسته، با جلال تمام وارد شهر گشت و در باغ اتابک منزل گرفت.

چون پس از فتح تهران به دست ملیون، احتیاجی به وجود مجاهدین نبود و این جماعت با در دست داشتن اسلحه امنیت پایتخت را متزلزل می کردند، دولت مشروطه بر آن شد که اسلحه مجاهدین را جمع کند. مجاهدین تهران به منزل ستارخان سردار ملی جمع شده، بنای مقاومت را گذاشتند. در نتیجه تیراندازی ها تیری به پای او اصابت کرد و (بدین گونه پایی که در صحنه های آتش و خون دلیرانه و بی تزلزل گام زده بود با تیر دولت انقلابی از رفتار باز ایستاد و بنا به قول احمد کسروی "بدینسان یگانه قهرمان آزادی از پا درافتاد" - تاریخ هیجده ساله، ص ۱۴۳) مجاهدین مغلوب شدند. در اثر آن تیر مزاج ستارخان علیل شد. مرگ سردار ملی را عصر روز سه شنبه ۲۵ آبانماه ۱۲۹۳ شمسی مطابق به ۲۸ ذیحجه ۱۳۳۲ قمری نوشته اند. سردار هنگام پیوستن به جاودانگی ۴۸ سال داشت. جسم بی روح وی را در مقبره طوطی در جوار بقعه حضرت عبدالعظیم در شهر ری به خاک سپردند. آرامگاه سردار تا سال ۱۳۲۴ شمسی وضع حقیرانه ای داشت. در این سال پس از میتینگ طرفداران پرشور ستارخان بر سر قبر وی، یک آرامگاه موقتی ساخته شد. ولی یک سال بعد این آرامگاه با خاک یکسان شد. بعدها به همت امیرخیزی و دیگران، سنگ قبری برای آرامگاه سردار تهیه شد که به قول سلام الله جاوید "اگر چه لایق آن مرحوم نبوده، ولی از هیچ بهتر است".

این بود تاریخ زندگانی پرحادثه مردی که مشروطیت ایران را نجات داده است. در یک خانواده کوچک به دنیا آمد، در یک محیط فاسد تربیت شد، در یک ساعت بحرانی دست به اسلحه برد. چون مدافع مشروطیت بود او از یک حرکت متری دفاع کرد و نامش جاویدان شد.

درباره ستارخان خیلی چیزها نوشته و گفته اند. در خارج از آذربایجان او را به درستی نشناخته اند. در خود آذربایجان نیز چون مردم عادی نمی توانستند بر خود هموار کنند که یک نفر اسب فروش بر یک شهر بلکه بر یک ایالت فرمانروا باشد. درباره او برای کوچک کردن او قصه ها ساختند و پرداختند. اما حقیقت قضیه اینکه وی مردی شجاع و نسبت به مشروطیت صمیمی بود و چون از آن دفاع کرده، قهرمان مشروطیت به شمار رفته است و خالی از ضعف و نقص نبوده است. غیر از آن هم نمی شد از وی متوقع بود و جوانمردی هائی هم داشته است. دو برادر و یک برادرزاده او را سالداتهای روس به دار زده اند، یعنی در راه مشروطیت قربانی داده است؛ بنابراین سزاوار احترام است. فعلاً مجسمه ستارخان در

موزه آذربایجان به معرض نمایش بازدید کنندگان گذاشته شده است. و نیز تندیس نیم تنه آن قهرمان آزادی در ورودی نمایشگاه بین المللی تبریز گذاشته شده است.

باقرخان « سالار ملی »

بیش از صد سال از عمر انقلاب مشروطیت و مبارزات آزادیخواهانه مردم ایران می گذرد. قهرمانان صدیق و بی نام و نشان و سلحشوران نامی در تاریخ هر قوم و ملتی فراوان دیده می شوند. میهن ما ، ایران از قرنهای پیش در برابر فتنه های روزگار و تاراجهای زمان در مقابل استبداد و استعمار جنگیده است.

استعمار و استبداد توانستند در کشور ما مردان توانا و قهرمانان نامداری را ناکام ساخته و خون رجال بزرگی ، مانند قائم مقام فراهانی و میرزا تقی خان امیر کبیر را در خون خود غوطه ور سازند و جنبشهای مردمی را سرکوب سازند. مردم پس از تحمل استبداد سلطنتی و ستم جباران در طول قرون متمادی ، تازه موفق شده بودند تخت سلطنت خودکامه قاجار را واژگون کرده و به برکت مجاهدات و جانفشانی های دلیرترین فرزندان میهن ، ستارخان و باقرخان ، حکومت قانون مشروطه را مستقر سازند

باقر خان فرزند حاجی رضا معمار در محله خیابان ( خیابان یکی از محلات قدیمی تبریز است ) به دنیا آمد. در جوانی شغل پدر را دنبال کرد و پی علم و سواد نرفت و در مشکل گشایی زندگی مردم جوانمرد بود. وقتی ظلم و ستم قاجار از حد گذشت و مردم تبریز دست به قیام زدند ، باقر خان به انقلابیون پیوست و به یاری ستار خان شتافت و با او مشورت می کرد. پس از حمله و بمباران مجلس در تهران و پخش خبر آن در کشور، در شهرهای دیگر ایران شورشهایی برخاست. مردم تبریز با شنیدن اخبار تهران به هواداری از مشروطه و مخالفت با محمد علی شاه برخاستند. ستارخان و باقرخان به بسیج مردم و سازماندهی مجاهدان برآمدند. گروهی از ایرانیان قفقاز نیز به مردم تبریز پیوستند و به مجاهدان قفقاز معروف شدند. علی موسیو از یاران حیدرخان عموآوغلی و یارانش هم دستهء مجاهدان تبریز را تشکیل دادند. محمد علی شاه از تزار روسیه نیکلای دوم درخواست کمک کرد و تبریز به محاصره نیروهای روس و نیروهای دولتی در آمد. باقرخان در محاصره تبریز در کنار مردم بود. و ریاست مجاهدین محله خیابان تبریز به دست او افتاد و از آزادی دفاع می کرد. پس از به توپ بستن مجلس ، به دستور انجمن ایالتی ، باقرخان مانند ستارخان دست به اسلحه برد و با قشون دولتی

که تبریز را در محاصره داشت به جنگ پرداخت. در اثر همکاری او با ستارخان کار مشروطه طلبان پیشرفت کرد و تبریز از فشار محاصره در آمد و قشون دولتی شکست خورد و ملت به پیروزی رسید. انجمن ایالتی تبریز، باقر خان را به لقب سالار ملی ملقب ساخت و از او تقدیر کرد و آوازه اشتهارش در سراسر ایران پیچید.

در اصفهان اعتراضات به بست نشینی عده ای انجامید و با پیوستن بختیاری ها کار بالا گرفت. صمصام السلطنه ایلخان بختیاری با نیروی مسلح زیادی به اصفهان وارد شد. در رشت انقلابیون گیلان به مقر حکومت حمله کردند و با کشتن آقا بالا خان شهر را گرفتند. بالاخره نیروهای گیلان به فرماندهی سپهدار اعظم از شمال و نیروهای بختیاری به فرماندهی سردار اسعد از جنوب به سمت تهران آمدند و در نزدیکی تهران به هم پیوستند. نیروهای مجاهدین گیلان و بختیاری در ۲۷ جمادی الاخر ۱۳۲۷ هجری قمری وارد تهران شدند و شاه و اطرافیانش به سفارت روس پناه بردند. انقلابیون، مجلس عالی تشکیل دادند و محمد علی شاه را از سلطنت خلع کردند و ولیعهد او احمد میرزا را به تخت نشاندند. چنانکه در تواریخ مشروطیت نوشته اند، در اثر مجاهدت ستارخان و باقرخان سایر شهرهای ایران نیز به جوش آمدند و مشروطیت نجات یافت، اما تبریز به دست قشون روس افتاد. سالار ملی و سردار ملی در تبریز نماندند و به تهران حرکت کردند. در تهران، یک استقبال بی نظیر از این دو مجاهد شجاع از طرف دولت مشروطه به عمل آمد. باقر خان در تهران منزوی می زیست تا قضیه مهاجرت پیش آمد. او دیگر در تهران درنگ نکرد و دنبال مهاجرین رفت. شبی در نزدیکی قصر شیرین عده ای بر سر او و رفقایش ریختند و سرشان را بردیدند. کشتن باقر خان به همراه هجده نفر از یاران و همراهانش در آبان ماه ۱۲۹۵ خورشیدی در قصر شیرین به دست یکی از اشرار معروف به نام محمد امین طباطبائی به قصد تصاحب اسب و وسائل دوستانش، صورت گرفت. باقر خان، سالار ملی، مردی جسور و ساده بود. حق بزرگی به گردن مشروطیت ایران دارد. او و ستارخان برای مشروطیت با قوای دولتی به جنگ پرداختند و موفق شدند ستارخان و باقرخان، در سخت ترین ایام با اتکاء به مردم تبریز با شاه مستبد مبارزه کردند و یک حرکت و نهضت ملی را رهبری کردند. پس از استقرار مجدد مشروطه، ستارخان و باقرخان که از توده برخاسته بودند به عنوان قهرمانان مشروطیت معرفی گردیدند. و هر دو به مشروطیت ایمان داشتند و در اثر دلاوری های بی نظیرشان به آسانی قهرمانان ملت شدند

## منابع و مآخذ :

- ۱ - تاریخ مشروطیت ایران - دکتر مهدی ملکزاده
  - ۲ - تاریخ مشروطه ایران - احمد کسروی
  - ۳ - تاریخ بیداری ایرانیان - ناظم الاسلام کرمانی
  - ۴ - ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران - فریدون آدمیت
  - ۵ - حیات یحیی ، حاجی میرزا یحیی دولت آبادی
  - ۶ - رهبران مشروطه - صفایی - انتشارات جاویدان
  - ۷ - تاریخ هجده ساله آذربایجان - احمد کسروی
- مرکز اسناد انقلاب اسلامی - موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی

## بلوای قحطی نان در تبریز



خبیرالسلطنه یکی از نخستین تلگرافچیان ایرانی بود که در دوران پایانی سلطنت ناصرالدین شاه به کار در تلگرافخانه پرداخت. او در دوران مظفرالدین شاه نیز به خدمت خود ادامه داد. در این شماره خاطرات او را از دوران سلطنت محمدعلی شاه به نظر خوانندگان می‌رسانیم. این خاطرات بسیار مفصل بوده ولی متأسفانه چاپ نشده و در اختیار خانواده خبیر است که اگر همتی کنند و آن را به چاپ برسانند به روشن شدن صحنه‌هایی از تاریخ ایران در صدسال گذشته کمک خواهند کرد.

محمدعلی شاه می‌خواست مرا دار بزند!

پس از انجام ماموریت قزوین به چند ایالت و ولایت دیگر رفتم و از جمله در سال ۱۳۱۸ مامور سرپرستی تلگرافخانه‌های استرآباد و مازندران شدم و چندی بعد به خراسان رفتم و پس از انجام وظیفه در آنجا به تهران احضار شدم. در آن اوقات کار تمام تلگرافخانه‌های ایران در اجاره مخبرالدوله بود، به سالی شصت هزار تومان. بعداص خان سپهدار رشتی این مبلغ را به سالی ۲۰۰ هزار تومان بالا برد.

مرا به حضور محمدعلی شاه بردند و پس از آن که سابقه خدمات مرا در دوران سلطنت پدر بزرگ و پدرش دانست خیلی دلجویی کرد و سپس گفت تو باید به تلگرافخانه تبریز بروی و آنجا را هم سروصورتی بدهی. بعد گفت صورت کشف رمزی را هم که تازه آورده بودند به من بدهند و دستور داد از این به بعد تمام وقایع مهم را با همان رمز شخصاص به حضور خودش مخابره کنم و بعد هم درباره عزل و نصب چند نفر از روسای تلگرافخانه‌های تابعه تبریز که از سابق از آنها دل پری داشت تأکیدی کرد و دستورهایی داد که حتی یکی هم

اجرا نشد و اتفاقا پس از رفتن من به تبریز اوضاع طوری پیش آمد که تمام جریانات برخلاف میل او شد و انتظاراتی که از من داشت امکان پذیر نبود و کم کم به قدری از من مکدر و خشمگین شده بود بطوری که بعدها شنیدم روزی گفته بود باید خیبرالسلطنه را در میدان توپخانه دار بزنند.

خلاصه به موجب تاکیداتی که شده بود در ۱۵ محرم سال ۱۳۲۴ به تبریز رسیدم و از قضا آن اوقات هم مصادف با جریانات انقلاب تبریز بود و عموم مردم برای گرفتن حق خود و حکومت مشروطه قیام کرده و پیشوایان آنها نیز در تلگرافخانه متحصن شده بودند. مذاکرات میان دولت و ملت شروع شد و مخابرات حضوری با وکلا و وزرا به جریان افتاد و چون محمدعلیشاه فقط با مشروطه مشروعه موافق بود و از امضای قانون اساسی خودداری می کرد صدها تلگراف به اطراف مخابره شده، مردم از مجتهدین و مراجع تقلید عتبات عالیات استمداد می کردند. در نتیجه ماده روز به روز غلیظ تر و عده متحصنین افزوده تر می شد تا آنجا که دیگر در تلگرافخانه و اتاق جای خالی باقی نمانده بود و ناچار چادر بزرگی آورده در وسط حیاط برافراشتند. صدها فدایی حتی شبها را هم در آنجا به روز می آوردند، روزها و شبها نیز وعاظ وقت از قبیل شیخ سلیم و میرزا حسین و غیره بالای منبر رفته اهالی را به مقاومت و بردباری تشویق و ترغیب می کردند. لیدرهای ملی هم پیوسته مظالم اولی امور را تذکر می دادند و بر ضد استبداد تبلیغات می کردند. محصلین مدارس نیز دسته به دسته آمده سرودهای ملی و انقلابی می خواندند. همه روزه صبحها در تمام محلات تبریز دسته های مسلح به راه می افتادند. مجتهدین کفن به گردن کرده، شمشیر برهنه در دست می گرفتند و جلوی آنها به راه می افتادند و فریاد یا صاحب الزمان (عج) خلصنا به آسمان بلند می کردند و اهالی تبریز هم به دنبال ایشان یا شاسون گویان در حیاط تلگرافخانه طواف داده از در خارج می شدند. آن اوضاع پیوسته ادامه داشت و گزارش آنها هم مرتباص به تهران داده می شد. مخبرین خارجی هم اگر پرسشی می کردند حقایق را آنچه بود می گفتم و همین چیزها بود که برخلاف میل محمدعلیشاه بود زیرا او انتظار داشت در اخبار روزانه این وقایع را فتنه و هرزگی و این اشخاص را اراذل و اوباش بنویسیم و در مقابل تحقیقاتی که وکلای آذربایجان از وضع آنجا از من می کردند مطابق میل شاه جواب بدهم و چون من نمی توانستم دروغ بگویم و از انجام وظیفه ملی شانه تهی کنم مرا سزاوار چوبه دار می دانست.

علاوه بر تمام این اقدامات یک عده از محرکین اصلی و انقلابیون دو آتشه هم بودند که شبها در محلهای مختلف انجمن سری تشکیل می‌دادند و درباره رؤس مطالب مهم تصمیم می‌گرفتند. روزنامه ژلاتینی هم به نام «دهد» داشتند که روزها منتشر می‌شد و هیچ کس هم محل طبع و نشر آن را نمی‌دانست. در همین انجمن بود که عباس آقای تبریزی داوطلب قتل اتابک شد و به تهران آمده و جلوی مجلس او را به قتل رسانید. به دستور همین انجمن بود که به کالسکه مشیرالسلطه تیراندازی کردند و علاءالدوله را در خیابان لاله‌زار کشتند و در خیابان پست‌خانه نیز به کالسکه محمدعلیشاه نارنجک انداختند. یک روز از همین انجمن نامه‌یی به من رسید که هنوز هم عین آن را به یادگار نگه داشته‌ام. نامه با جوهر بنفش روی یک صفحه کاغذ پستی به خط خوش نوشته شده بود. مضمون نامه این است: «جناب خیرالسلطنه اشخاص بی‌ناموسی چندی با تو دم از همراهی می‌زنند و می‌گویند آنچه را که نمی‌کنند، یعنی قدرت همراهی به تو را ندارند و در حفظ خودشان هم محتاج به کمک دیگرانند. قسم به آیین اسلام و ناموس انسانیت همین کلمات چند را اگر در ظرف بیست و چهار ساعت بدون درنگ در تهران به جای لازم راپورت نداده و جواب‌نگیری باید منتظر مردن باشی حتماً.»

مطلبی که به آن فوریت مخابره آن را به تهران خواسته بودند در ذیل همان نامه چنین نوشته شده بود: «جوان پادشاه، چنانچه قسم‌خورده‌یی با ملت همدستی پس چرا با فراشخانه‌ات تبریز را بهم می‌زنی؟»

زود برچین و فراشهایت را از تبریز بطلب که رشته عمرت در تهران از هم بگسلد و لباس لویی شانزدهم پیوشی فوراً جواب هرچه باشد بفرما یک نسخه به در تلگرافخانه و یکی دم مقبره بچسبانند.» به جای امضا هم فقط خطی در آخر کاغذ کشیده شده بود.

من این نامه را عیناً به تهران مخابره کردم و همان شب تلگرافی به عنوان مقتدرالدوله حاکم تبریز رسید که مضمونش از این قرار بود: «مقتدرالدوله، راپورتی خیرالسلطنه رئیس تلگرافخانه داده که اسباب تعجب ما شد. البته آن کاغذ را گرفته ملاحظه کنید و این نکته را بدانید که عموم ملت ایران در نزد ما به منزله اولاد عزیز هستند و آسودگی و آسایش آنها در حضور ما اهم وظایف و تکالیف است. جدای به شما امر و مقرر می‌فرماییم به همه اهل ولایات اطلاع دهید که اولاً ما در تبریز فراش نداریم و وانیاص به شما اجازه و تاکید بلیغ

می‌فرماییم هر کسی به این اسم و به عنوان فراش مزاحم و مخل آسایش و متعرض امنیت است بگیرد و تنبیه و سیاست کنید تا مردم آسوده باشند.»

این تلگراف را مقتدرالدوله به ضمیمه اعلامیه‌ی طبع و نشر کرد و صدها نسخه آن را به در و دیوار تبریز چسبانیدند. دو روز بعد مجدداً از انجمن سری نامه‌ی به من رسید که در آن از خدمات من تشکر کرده و مرا جزو آزادیخواهان و مشروطه‌طلبان حقیقی قلمداد کرده و ضمناً به روزنامه شریفه «هدهد» هم دستور داده بودند که مراتب سپاسگزاری انجمن را از من درج نماید. به شرط اینکه من به مقتدر السلطنه بگویم که اسم اعضای انجمن را در اعلان به حقارت نبرد.

در همین اوقات میرزا آقا اصفهانی معروف به میرزا آقا نقی که از تبعید شدگان بود از اسلامبول به تبریز آمد و چون اخیراً بر ضد اتابک مقالات شدید اللحنی در روزنامه «حبل المتین» می‌نوشت و از مخالفان جدی دولت شناخته شده بود در روز ورودش صدها درشکه و کالسکه تا پل آجی به استقبالش رفتند و او را با تشریفات مفصلی وارد کردند و در صف ملیون قرار دادند. از آن پس هر روز در انجمن ایالتی حاضر می‌شد و بر ضد سیاست دولت و اعمال مصادر امور سخنرانی می‌کرد و خصوصاً با اتابک به قدری مخالف بود که وقتی تلگراف کشته شدن او را به دستش دادند از فرط خوشحالی تسبیح اعلا‌ی شاه مقصودی خود را که دستش بود به فراش حامل تلگراف مژدگانی داد.

ایجاد نفاق و دو دستی میان مردم و ملیون عاقبت در نتیجه مقاومت ملیون محمد علی‌شاه قانون اساسی را امضا کرد ولی غائله پایان نیافت و از جمله راجع به اختیارات انجمن ایالتی و اجرای مقررات قانون اساسی اشکالاتی به میان آمد که حل نمی‌شد. در خلال این جریان‌ها از گوشه و کنار اختلافات داخلی هم بروز کرد. سید هاشم پیشوای محله دوجی‌ها با یکی دو نفر از متنفذین آن محله که گاهی به انجمن ایالتی می‌آمدند جسته جسته حرفهای مخالفی می‌زدند که مورد سوء ظن واقع شدند و به مرور معلوم شد که شب‌ها مجلسی دارند و بر ضد ملیون دسته‌بندی‌هایی می‌کنند. پس از چندی کار یکسره از پرده بیرون افتاد و علناً مقصد خود را آشکار ساختند و انجمن اسلامی در محله دوجی تشکیل دادند و مجتهدان آن حدود را با سلام و صلوات به آنجا برده تحت عنوان حفظ دیانت اسلام شروع به تبلیغات می‌کردند.

تلگراف‌هایی هم به وسیله تلگرافخانه انگلیسی‌ها به عتبات عالیات مخابره کرده موافقت علمای آنجا را با مشروطه مشروعه درخواست نمودند.

این اختلافات روز به روز شدت می‌گرفت. در نتیجه در تبریز ایجاد دو دستگی بزرگ و مهمی نموده همه روزه میر هاشم گوهری اشرار محله را از قبیل اصغر سلاخ و حسن فراش باشی و کاظم دواتگر را جلوی انجمن ایالتی جمع می‌کرد و تظاهراتی می‌نمود. از طرف دیگر اهالی محله نوبر و سایر محلات هم که طرفدار متحصنین تلگرافخانه بودند در چند نقطه اجتماعاتی می‌کردند و کم کم به صف‌آرایی هم کشید و بالاخره به تیراندازی منجر و منتهی گردید. دوچی‌ها در دامنه سرخاب استحکاماتی درست کرده، تفنگچی گذاشتند و از این طرف هم در محله نوبر و خیابان سنگرهایی بسته دو عراده توپ بالای سر در مسجد سبز بردند و اتصالاً به طرف یکدیگر شلیک می‌کردند و شب و روز در فضای تبریز صفیر گلوله توپ و تفنگ طنین انداز بود. چه بسا اشخاص بی‌طرف که در معابر و منازل خود هدف واقع می‌شدند. از جمله یک نفر دکتر که در بالاخانه روی صندلی نشسته بود گلوله به سینه‌اش خورد و آن‌اص جان سپرد و از قراری که می‌گفتند یک بانویی هم موقعی که با سه دخترش در تالار خانه‌اش ناهار می‌خورد، گلوله شریپل در شیروانی ترکیده یکی از آنها را قطعه قطعه کرده است. غیر از این آشفته‌گی‌های داخلی شهرت داشت. برادر فراش باشی محمد علی‌شاه هم با عده‌یی لباس مبدل به تبریز آمده مأموریت دارد اشخاص بخصوصی را به قتل برساند.

یک روز اول مغرب موقعی که تلگرافخانه مملو از جمعیت بود، در حیاط صدای تفنگ بلند شد و لحظه‌یی بعد گلوله از زیر بغل روزنامه‌نویسی که در اتاق من نشسته بود رد شده به دیوار خورد. فوراً از طرف انجمن ایالتی جلال الملک رئیس نظمیه جدید التاسیس مأمور شد مرتکب را دستگیر کند. او هم چهار نفر در تلگرافخانه گماشته دستور داد تمام تفنگ و طپانچه‌ها را گرفته، از توی هر کدام بوی باروت می‌آید صاحبش را توقیف کنند. به محض شروع این کار صدای چندین تیر از اطراف بلند شد و چون تصور می‌شد همان مأموران ناشناسی هستند که از تهران آمده‌اند همه به وحشت افتاده، بیخود و نفهمیده به این طرف و آن طرف حمله می‌کردند. در بالاخانه‌یی که در اتاق من در تلگرافخانه بود به قدری هجوم آوردند که جمعی روی هم افتاده در حال خفه شدن بودند. چون گلوله پی در پی به در و دیوار می‌خورد و بیرون رفتن هم امکان نداشت، بالاخره در پستوی بالاخانه دیوار را سوراخ

کرده به پشت بام خانه راهی باز کردند و عده زیادی خود را از آنجا به کوچه انداخته متواری شدند و بالاخره در پایان همان شب در اوثر مجاهدت ستارخان و رییس نظمیه معلوم شد که برپاکننده این جنجال همان فرستادگان تهران بودند! برای اینکه مردم را به جان هم بیندازند شروع به تیراندازی کرده بودند و اکرم الملک هم خودش با لباس مبدل توی مردم افتاده، همه را به تیراندازی و کشت و کشتار تشویق کرده و بعد هم شبانه فرار کرده و از شهر خارج شده بود. بلوای نان و قتل فجیع حاجی اردبیلی اوضاع به این ترتیب که گفتم می‌گذشت و مذاکرات با تهران هم کماکان ادامه داشت و در این میان ناگهان نایابی نان بر مشکلات افزود. دکان‌های نانوایی بتدریج یکی پس از دیگر بسته می‌شد و بر نگرانی و هیجان عمومی می‌افزود. چون در انبار گندمی نبود و حاکم مقتدری هم در تبریز حکومت نمی‌کرد. ناچار انجمن ایالتی دست به کار زد و عده‌یی از ملاکین عمده را دعوت کرد که به تلگرافخانه که در آن موقع مقر انجمن بود بیایند و برای حل این قضیه بغرنج فکری بکنند.

عده‌ای از ملاکین آمدند و هر یک به تناسب توانایی خود تحویل مقداری گندم را به عهده گرفته و دادند و چند روزی هم دکان‌ها را باز کردند ولی چون دنباله نداشت و فکر اساسی نبود پس از یکی دو هفته مجدداً دکانها را بستند و برای بار دوم عموم مالکین دعوت شدند که در انجمن ایالتی حاضر شده بالاخره برای حل این قضیه راه حل اساسی بیندیشند.

صبح همان روزی که برای تشکیل این جلسه تعیین شده بود و از منزل به تلگرافخانه می‌رفتم، توی کوچه جمعیت کثیری از زن‌ها را دیدم که در تلگرافخانه ازدحام کرده‌اند. هر کدام چند تکه نان سیاه خشکیده هم که به همه چیز شباهت داشت غیر از نان، بالای در تلگرافخانه به میخ آویخته بودند و به عابرین نشان می‌دادند و آنها را هم به ماندن در آنجا و تعیین تکلیف تشویق می‌کردند. می‌گفتند: این است خوراک ما و از دیروز تا حال این هم گیرمان نیامده است. تا چشم زن‌ها به من افتاد دورم را گرفته و فریاد زدند: اینها همه تقصیر توست که راپورتش را به تهران نمی‌دهی. هر چه می‌خواستیم قضا را حالی کنیم به خرجشان نمی‌رفت. بالاخره به بهانه اینکه الان می‌روم و همین وضع جریان را به تهران راپورت می‌دهم خودم را از چنگشان خلاص کرده داخل تلگرافخانه شدم.

هنوز من قضا را به تهران مخابره نکرده بودم که ناگهان صدای داد و فریاد از بیرون شنیدم. فوراً از اتاق خارج شدم و پرسیدم موضوع چیست؟ معلوم شد حاجی قاسم آقا اردبیلی که

یکی از ملاکین عمده تبریز بود و از طرف انجمن ایالتی دعوت شده بود هنگامی که می‌خواست وارد تلگرافخانه شود گیر زنها افتاده است. زنها همین که می‌فهمند یکی از ملاکین عمده است او را به باد فحش و لنگه کفش می‌گیرند و آنقدر کتکش می‌زنند که عبا و ردا و عمامه‌اش به تاراج می‌رود. به هر زحمتی بود، قراول‌های دم تلگرافخانه وی را از چنگ زنها نجات دادند و با همان حال پریشان به اتاق من آوردند. فوراً عبا را آوردند به دوشش انداختم و چون از فرط وحشت قادر به حرف زدن نبود، او را به پستوی اتاق برده دلداری دادم و آدامش را هم صدا زده پهلویش جا دادم. بعد هم یک فنجان آب گرم برایش آوردند و نوکرش هم یک چاق بالا بلندی که همراهش بود چاق کرده به دستش داد تا اندازه‌ی خیالش راحت شد و آرام گرفت. بعد سپردم آن در را هم از تو ببندند و تا من نفرستم بر روی کسی باز نکنند. سپس خودم به اتاق انجمن ایالتی رفتم و گفتم: «آقایان اگر اینجا محل تحصن و لبای ملت است که باید احترامش رعایت شود و لااقل مصونیت داشته باشد. با این وضع نه کسی جرات آمدن به تلگرافخانه را خواهد داشت نه من مسوول پیشامدی خواهم بود.» همگی تصدیق کرده، دو نفر مجاهد مامور نمودند که مراقب آن پستو باشند و قرار شد شبانه لباس دیگری به حاجی پوشانیده، او را به منزلش برسانند. قضیه به این نحو گذشت و تماشاچی‌ها هم متفرق شدند. اما دو سه ساعت بعد ناگهان میرزا غفار ذوالقدری، یکی از لیدرهای ملیون در وسط حیاط بالای منبر ایستاد و نطق شدیدی بر ضد محتکرین کرد و حضار نیز متفقا صرجه‌ها را در دست گرفتند. صدا به گوش آنها رسید و مجدداً بنای ناله و نفرین را گذاشتند و چون جمع کثیری هم از عابرین به آنها ملحق شده و همه از نایابی نان شاکی بودند بطوری اجتماع قراول‌ها را عقب زده داخل حیاط تلگرافخانه شدند. زنها جلو افتاده، بچه‌ها را روی دست گرفته فریاد می‌زدند: «ای مرده‌ها، این بچه‌ها دو روز است گرسنه مانده‌اند حقشان را از این محتکرین بگیرید.»

زننها به قدری آشوب کردند که رفته رفته تمام جمعیت به هیجان آمده به طرف اتاق من حمله‌ور شدند و چون به هیچ وجه جلوگیری ممکن نبود در پستو را شکسته، حاجی را بیرون کشیدند. وکلای انجمن همینقدر توانستند دور او را گرفته نگذارند صدمه‌ی به او برسانند و به هر نحو بود مردم را آرام کرده قرار گذاشتند چند نفر از سردسته‌ها حاجی را به خبازخانه برده نگاه دارند تا هر چه گندم در هر محل دارد بدهد و بعد مرخا شود. هنوز ساعتی نگذشته بود و من تازه می‌خواستم مشغول کارم شوم که یکی از فراشان تلگرافخانه عرق ریزان وارد

شد و گفت حساب حاجی را تسویه کردند. پرسیدم: چه مقدار گندم قبول کرد بدهد؟ گفت: هیچ، حسابش را یک طرفی کردند اگر میل دارید به میدان عالی قاپو بیایید تماشا کنید. چون نزدیک بود فوراً رفتم. به محض ورود به میدان که از جمعیت مردم و عکاسان و روزنامه‌نویسان خارجی مالا مال بود چشمم به منظره‌یی افتاد که بی‌اختیار برهم گذاشتم. حاجی را دیدم که لخت و عور ریسمانی به پایش بسته بودند، او را معلق از تیرک وسط میدان آویزان کرده و تمام بدنش بر اُور ضربات کارد و سیخ سوراخ سوراخ شده و به هلاکت رسیده بود. این منظره موحش را هرگز فراموش نکرده‌ام.

منبع :

روزنامه اعتماد ۱۳۸۲/۰۴/۱۵

## کتابخانه مرکزی تبریز



### گنجینه‌ای از نسخه‌های خطی و چاپ سنگی

کتابخانه مرکزی تبریز با ۳۲۰ هزار جلد کتاب و بیش از ۱۱ هزار نسخه خطی و چاپ سنگی و نشریات از دوره قاجار تا کنون، ۱۱ هزار متر مربع زیربنا دارد و بزرگترین کتابخانه عمومی کشور محسوب می‌شود. این کتابخانه در سال ۱۳۳۵ تاسیس شد و بیش از ۳۲۰ هزار جلد کتاب در آن وجود دارد که از نظر منابع این کتابخانه را در سطح کشور شاخص کرده است. بخش نشریات این کتابخانه یکی از قابل‌اعتمادترین آرشیو نشریات کتابخانه‌ای در کشور است. این نشریات از دوره قاجار تا عصر کنونی را شامل می‌شوند. کتابخانه مرکزی تبریز با ۶۰ هزار متر مربع مساحت، دارای بخش‌های مرجع، پژوهشگران، روشندان، اهداکنندگان، منابع دیداری و شنیداری، کتاب خطی و چاپ سنگی، آزمایشگاه و بخش مرمت، اسکن، صحافی، ثبت‌نام، امانت، خدمات فنی و کتابخانه دیجیتال است.

نخستین کتاب ایرانی ثبت شده در یونسکو با نام «وقف‌نامه ربع رشیدی» اکنون در این کتابخانه نگهداری می‌شود.

برای استفاده روشندان نیز ۵۰۰ نسخه کتاب بریل در این کتابخانه وجود دارد. کتابخانه مرکزی تبریز دارای هفت هزار جلد کتاب گویا و بیش از دو هزار نسخه لوح فشرده در زمینه نرم‌افزارهای کتابخانه‌ای و کاربردی است. بخش پژوهشگران با صدور کارت ویژه برای محققان، شرایط استفاده از امکانات این کتابخانه را برای محققان فراهم کرده و تعداد امانت کتاب در این بخش، بیشتر از تعداد اعضای عادی است. کتاب‌های منبع به دلیل مرجع بودن در این بخش نگهداری می‌شوند و افرادی که خواستار استفاده از بخشی از دائرةالمعارف‌ها،

فرهنگ‌ها و مجموعه‌های ویژه هستند، به این بخش مراجعه می‌کنند. در حال حاضر این بخش با شیوه قفسه بسته اداره می‌شود و قرار است با تعیین تمهیداتی، با روش قفسه باز اداره شود. کتابخانه دیجیتال مرکزی تبریز دارای کتاب‌های خطی و چاپ سنگی است و بیش از دو میلیون صفحه آنها تا کنون دیجیتال‌سازی شدند. کتابخانه دیجیتال، فقط اسکن کتاب‌های این بخش را در دستور کار قرار داده است. اسکن کتاب‌های چاپی با همت نهاد کتابخانه‌های عمومی کشور در کتابخانه دیجیتال این نهاد در حال انجام است و در این کتابخانه اسکن این بخش اولویت ندارد. در حال حاضر تمام نسخه‌های خطی و نیمی از کتاب‌های چاپ سنگی کتابخانه تبریز اسکن شده و بخش عظیمی از آرشیو نشریات این کتابخانه تا دوره پهلوی نخست دیجیتال‌سازی شده‌اند.

کتابخانه مرکزی تبریز در سال ۱۳۳۵ از طریق مساعدت مردمی و اهدای نسخه‌های خطی و کتاب‌های چاپ سنگی از مجموعه‌های شخصی دو برادر به نام‌های حاج محمد و حسین نخجوانی شکل گرفته و بیشتر آثار نفیس این کتابخانه، اکنون متعلق به این دو برادر است. این کتابخانه با بخشی به عنوان اهداگران، میزبان خیرانی است که مجموعه‌های شخصی خود را وقف این کتابخانه می‌کنند. شخصیت‌های فرهنگی مانند آیت‌الله اشراقی، مرحوم استاد عابد و برادران نخجوانی از جمله کسانی هستند که به این کتابخانه آثاری را اهدا کرده‌اند. باید مجموعه‌های نسخه‌های خطی و چاپ سنگی کتابخانه‌های کشور از نظر قدمت تاریخی مورد شناسایی قرار بگیرند. شایسته است نسخه‌های نفیس از نظر قدمت شناسایی و به مخاطبان عمومی کتابخانه‌ها معرفی شوند تا آثار همتای دیگر این نسخه‌ها در کتابخانه‌های دیگر از نظر تقدم و تاخر معرفی شوند.

بخش آزمایشگاه و مرمت نسخه‌های خطی نیز به صورت ویژه در کتابخانه مرکزی تبریز وجود دارد. بخش مرمت نسخه‌های خطی و چاپ سنگی نیز در این کتابخانه به صورت تخصصی انجام می‌شود. اکنون این بخش، ویژه مرمت آثار اهدایی و منابع موجود کتابخانه مرکزی تبریز است اما در آینده مجموعه‌های شخصی افراد نیز در این بخش با پرداخت هزینه، مرمت خواهند شد.

منبع: خبرگزاری کتاب ایران (ایبنا)

## موزه‌های تبریز، گنجینه‌ای غنی از تاریخ معاصر ایران



موزه، چهاردیواری بسته‌ای نیست که مجموعه‌ای از آثار عتیقه را در خود جای داده باشد، بلکه بعد معنوی موزه نیز جزیی از مفاهیم گسترده میراث فرهنگی است که رمز و راز زندگی بشر را از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌کند. موزه‌های تبریز نماد شکوه تاریخی پایتخت قدیم ایران در زمان حکمرانی شش سلسله از حکومت‌های ایرانی و یادآور عظمت تاریخی و فرهنگی ایران به خصوص در دوران معاصر است. موزه‌های پنجگانه تبریز علاوه بر گنجینه‌های غنی خود هریک به تنهایی روایتگر بخشی از تاریخ معاصر ایران در دو قرن گذشته و حکایت گر چگونگی پیوستن کشور به قافله تمدن مدرن می‌باشند. موزه مشروطه در خیابان راسته کوچه و روبروی مسجد تاریخی جامع شهر تبریز با معماری زیبای دوره قاجار از بناهای باارزش و قدیمی دارالسلطنه است که در محدوده بازار این شهر واقع است.

این موزه در محل خانه مشروطه تبریز مستقر است که در آغاز نهضت مشروطه توسط حاجی مهدی کوزه‌کنانی از سران نهضت برای پیشبرد مبارزه علیه استبداد محمدعلی شاهی در اختیار مشروطه‌چیان قرار گرفت. در واقع ساختمان موزه مشروطه با گنجینه عظیم خود یادگار سال‌های اوج جنبش مشروطه و بیانگر شور و مشورت‌های سردار ملی و دیگر پیشروان نهضت مشروطه برای غلبه بر جبهه سلطنت طلب انجمن اسلامی است. تندیس سردار و سالار ملی در جلوی درب ورودی بنا در محوطه حیاط آن، شور و شعور مبارزات ملت ایران و به خصوص آذربایجان در دوران نهضت را در ذهن گردشگران و بازدیدکنندگان تداعی می‌کند. تصویر "باسکویل"، معلم آمریکایی‌ی‌آور مشروطه خواهان، لوازم شخصی ثقه الاسلام شهید بزرگ مشروطه و تصاویر آزادیخواهان در قاب‌های نصب شده بر دیوار همگی جو

زمان مشروطه را همچون پرده نمایی در مقابل چشمان به حرکت درمی آورند. موزه آذربایجان نیز یادگار خون دل خوردن های بزرگان عرصه فرهنگ و هنر آذربایجان برای ایجاد گنجینه ای برای محافظت از داشته های تاریخی و فرهنگی این خطه از کشور است. این مرکز تاریخی و هنری فرهنگی با قدمت نیم قرنی خود، گویای یک عمر تلاش خادمان عرصه فرهنگ و هنر خطه آذربایجان برای حفظ و نگهداری و نیز انتقال میراث فرهنگی گذشتگان به نسل های تازه است. موزه آذربایجان در سال ۱۳۳۶ شمسی توسط " آندره گدار "، معمار معروف فرانسوی طراحی و به دست هنرمندان پرتلاش کشورمان ساخته شد. موزه مزبور در مجاورت مسجد کبود ( فیروزه اسلام ) و با سه هزار متر مربع زیربنا در سه طبقه ساخته شده و از آغاز حیات فرهنگی خود به تدریج به مامنی برای حفظ و نمایش میراث فرهنگی منطقه آذربایجان، تبدیل شد. موزه آذربایجان با جای دادن آثار تاریخی هزاره سوم قبل از میلاد تا عصر معاصر در دل خود به نهادی زنده از تاریخ فرهنگ و هنر ایران زمین در منطقه شمال غرب کشور، بدل گشت.

شیرهای سنگی نصب شده در کنار درب ورودی موزه آذربایجان به نمادی خاطره انگیز برای کسانی تبدیل شد که طی دهه های گذشته به هنگام عبور از "سر" ایران، سری نیز به این مکان فرهنگی تاریخی زده اند. مجاورت با فیروزه اسلام (گوک مچید) بر ارزش فرهنگی و تاریخی موزه آذربایجان در گذشت زمان افزوده و موجب شده که گردشگران علاقه مند به آثار تاریخی تبریز به طور ناخواسته، دیدار از این دو اثر هنری و ذهنی را تجربه کنند. در زمان حاضر ۱۱ هزار قطعه شی فرهنگی ثبت شده در موزه آذربایجان نگهداری می شود که به دلیل کمبود جا و جوابگو نبودن امکانات موزه با تعداد اشیای موجود، فقط دو هزار و ۳۰۰ قطعه از آنها در معرض دید علاقه مندان است. محروم ماندن شهروندان از تماشای نمادهای تاریخ و فرهنگ گذشته خود، بیانگر کم توجهی به توسعه موزون مراکز فرهنگی و هنری همزمان با توسعه شهری کلان شهر تبریز است. این در شرایطی است که به اذعان کارشناسان میراث فرهنگی، موزه آذربایجان یکی از گنجینه های غنی و باارزش فرهنگی و هنری کشور در حوزه میراث فرهنگی می باشد.

"موزه قرآن و کتابت" نیز از دیگر مراکز موزه ای تبریز است که در ساختمان بقعه " صاحب الامر " این شهر قرار دارد. ساختمان بقعه یاد شده در زمان شاه طهماسب صفوی ساخته شده و

توسط سپاهیان "سلطان مراد چهارم" تخریب شد. این بقعه پس از آن توسط "میرزا محمد ابراهیم نام"ی مرمت شد، اما بار دیگر در زلزله سال ۱۱۹۳ هجری - قمری ویران گشت. جعفرخان دنبلی در سال ۱۲۰۸ قمری به تجدید بنای بقعه "صاحب الامر" همت گماشت و بالاخره در سال ۱۳۸۰ بنای این بقعه به موزه "قرآن و کتابت" تبدیل شد. اکنون در این موزه که در میدانی بانام "بقعه" و در خیابان "دارایی" تبریز واقع است، انواع قرآن‌های خطی و چاپی ارزشمند و سایر کتاب‌های مذهبی مانند ادعیه نگهداری می‌شود. بقعه "صاحب الامر" از دیرباز مورد توجه مردم تبریز بوده و آنها برای برآورده شدن حاجت و نیازهای خود به این بقعه روی می‌آوردند. در مقابل ساختمان موزه "قرآن و کتابت" تبریز، مدرسه معروف و تاریخی "اکبریه" قرار دارد که تاریخ ساخت آن به بیش از ۵۰۰ سال قبل برمی‌گردد.

"موزه سنجش" دیگر بنای موزه‌ای تبریز است که بنای آن از آثار معماری باارزش این شهر محسوب می‌شود. ساختمان این موزه متعلق به خانواده "سلماسی" از خانواده‌های اصیل تبریز بوده که در اوایل دوره قاجار در محله تاریخی "مقصودیه" تبریز بنا شده است. این ساختمان در سال‌های اخیر به موزه تغییر کاربری داده شد و اکنون انواع ابزار و ادوات مقیاس زمانی و وزن و تلسکوپ برای سنجش فاصله مکانی نگهداری می‌شود. بازدید از موزه‌های تبریز، کاری است که علاوه بر آشناسازی گردشگران با تاریخ فرهنگ و هنر این خطه از کشور به شناخت دقیق آنان از کوی و برزن این شهر تاریخی نیز کمک می‌کند.

منبع :

جام جم آنلاین

## نقش ستارخان و باقرخان در نهضت مشروطه



ستارخان و باقرخان دو چهره مردمی و آزادخواه در تبریز بودند، اینان با ایستادگی و مقاومت در برابر نیروهای دولتی و ایجاد ارتباط با آزادیخواهان در شهرهای دیگر ایران و سرانجام با حمله به تهران و سقوط محمدعلی شاه، نهضت مشروطیت را احیاء کردند. به قول مرحوم علامه قزوینی «اگر روز ۱۷ جمادی الاخری ستارخان بیرقهای سفید را پایین نمی‌آورد مشروطه تا مدت نامعلوم رخت از ایران بیرون می‌برد زیرا آن روز در تمام نقاط ایران به جز از تبریز استبداد حکم روا بود.» [۱]

ستارخان و باقرخان دو مجاهد تربیت شده انجمن تبریز بودند که «ابتدا به عضویت در انجمن حقیقت که یکی از مراکز مشروطه‌خواهان تبریز بودند در آمدند، سپس به انجمن ایالتی تبریز رفته‌اند و آمادگی خود را برای خدمت به مشروطه اعلام داشتند.» [۲] رحیم خان که یکی از خانهای منطقه و از هواداران محمدعلی شاه بود با ستارخان درگیر شد و وی، رحیم خان را شکست داد. پس از آن محمدعلی شاه، شجاع الدوله (صمدخان) را مأمور جنگ با ملیون تبریز نمود و وی با سپاه و تجهیزات به طرف تبریز حرکت کرد «برخی از اعضای آن (انجمن) از ترس جان و دارایی خود، به کنسول‌گری‌های فرانسه و روسیه پناهنده شدند، اما ستارخان مانند کوه در برابر نیروهای دولتی مقاومت کرد.» [۳]

ستارخان با شجاعت همه بیرقهای سفید که در برخی از محلات تبریز زده شده بود که این علامت در امان بودن مال و جان به شمار می‌رفت - را سرتگون کرد و این حرکت هیجان و شور را در مردم ایجاد نمود پس دست به مقاومت زدند و سرانجام نیروهای دولتی را طی جنگ‌هایی بیرون کردند، از جمله جنگها؛ جنگ قرامک، جنگ الوار، جنگ خطیب و خیابان

و جنگ حکم آباد بود. که در طی آن سلماس، مرنند، خوی به تصرفات نیروهای مجاهدین درآمد.[۴]

انجمن تبریز با ملیون و آزادیخواهان سایر شهرستانها ارتباط برقرار می کرد و از آنان خواستار شورش و مبارزه می شد که طی آن در شهرهای رشت، اصفهان، خراسان، شیراز و استرآباد قیام و شورش برپا شد و اصفهان به تصرفات نیروهای مجاهدین درآمد. از مهمترین این قیامها که سرنوشت ساز بود؛ قیام کمیته ستار در رشت بود که شهر را متصرف شدند. برای تصرف قزوین حمله کردند و موفق هم شدند. با فتح قزوین که از هر حیث دارای اهمیت بود، نفس محمدعلی شاه عملاً قطع شد. «در تاریخ ۱۶ یا ۱۷ ربیع الثانی و دستخط تلگرافی از طرف محمدعلی شاه مبنی بر اعطای مشروطیت و اعلان انتخابات و افتتاح مجلس شورای ملی بر کلیه ایالات و ولایات ایران صدور یافت.»[۵]

«ستارخان نیز تلگرافی به شاه مبنی بر تشکر از موافقت با مقاصد ملی و اعطای مشروطیت مخابره کرد و متذکر شد که مجاهدت فقط راجع به آزادی ملت بود، اکنون که اعلیحضرت همایونی انجام مقاصد ملیّه را مورد توجه شاهانه قرار داده اند جن ثنارت دست از هر گونه مجاهدت برداشته از پی کار خود خواهم رفت.»[۶] البته این نکته را هم در نظر باید گرفت که در این جریانات دول روس و انگلیس و عثمانی نیز کش و قوسهای داشتند. چه در کمک به شاه مانند روسها و چه در کمک به مجاهدین مانند: «خبر پیروزیهای جوانان ترک در عثمانی، اثر نیکویی در اهالی تبریز بخشیده[۷] داشت.»

از آنچه که گفته شد می توان به طور خلاصه اینگونه اظهار داشت:

ستارخان و باقرخان هر دو قهرمان مبارزه از مجاهدین بودند که ابتدا در محل اقامت شروع به رشد و نمو و بالندگی کردند، یعنی خودی نشان داده و مشهور شدند سپس با دفع نیروهای دولتی و تصرف شهرهای همجوار و ارتباط با مجاهدین دیگر شهرها، راه را برای رسیدن به مقصد هموار کردند. با تصرف رشت و حمله نیروهای مجاهدین به قزوین و تصرف آنجا، امید شاه قطع گردید و مشروطیت را قبول کرد.

برای مطالعه بیشتر به این منابع رجوع کنید:

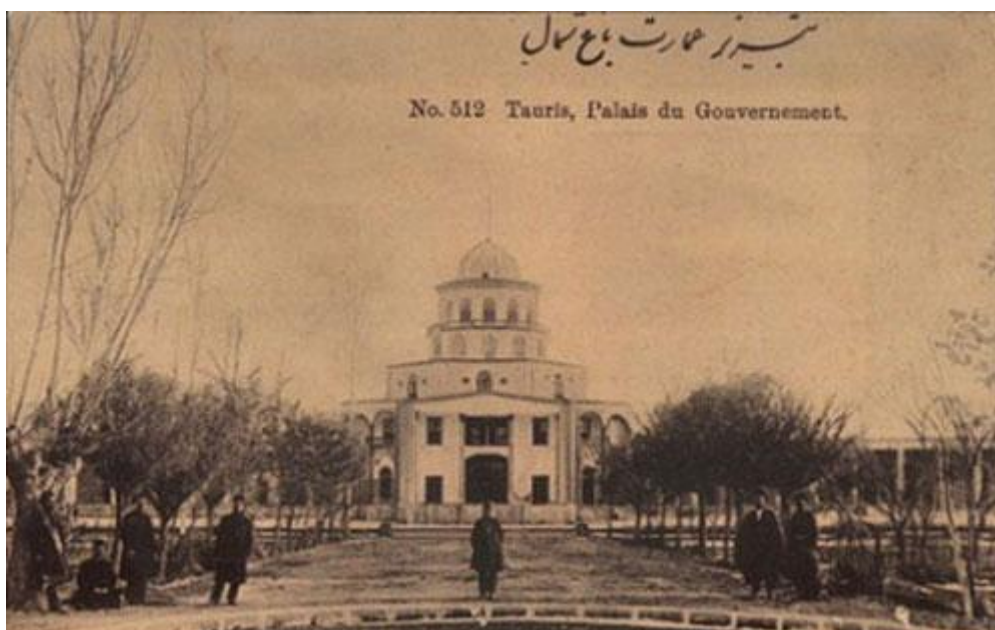
۱. پناهی ماکوئی، عباس، حماسه ستارخان، کیخسرو کشاورزی، چ اول، ۵۹، سپهر، تهران، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۵۹.
۲. پناهی سمنانی، محمد - احمد، ستارخان سردار ملی نهضت مشروطه، چ اول، بهار ۷۶، سلمان فارسی، انتشارات کتاب نمونه، تهران.
۳. رحیم رئیس نیا - عبدالحسین ناهید، دو مبارز جنبش مشروطه، چ فاروس ایران، دوم، بهار، ۲۵۳۵، انتشارات آگاه، تهران، ۲۵۳۵.

پی نوشت ها :

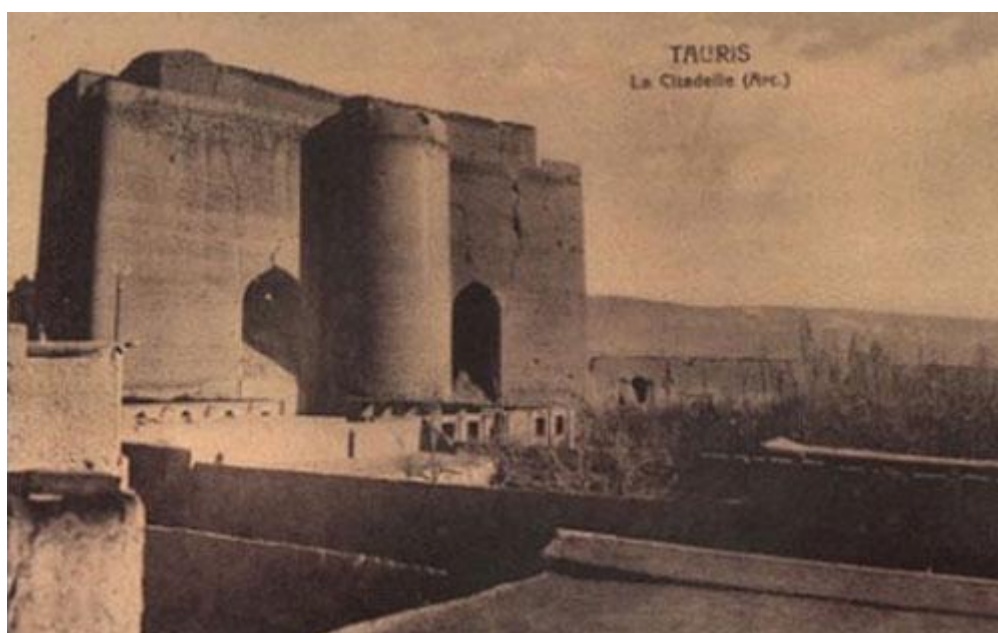
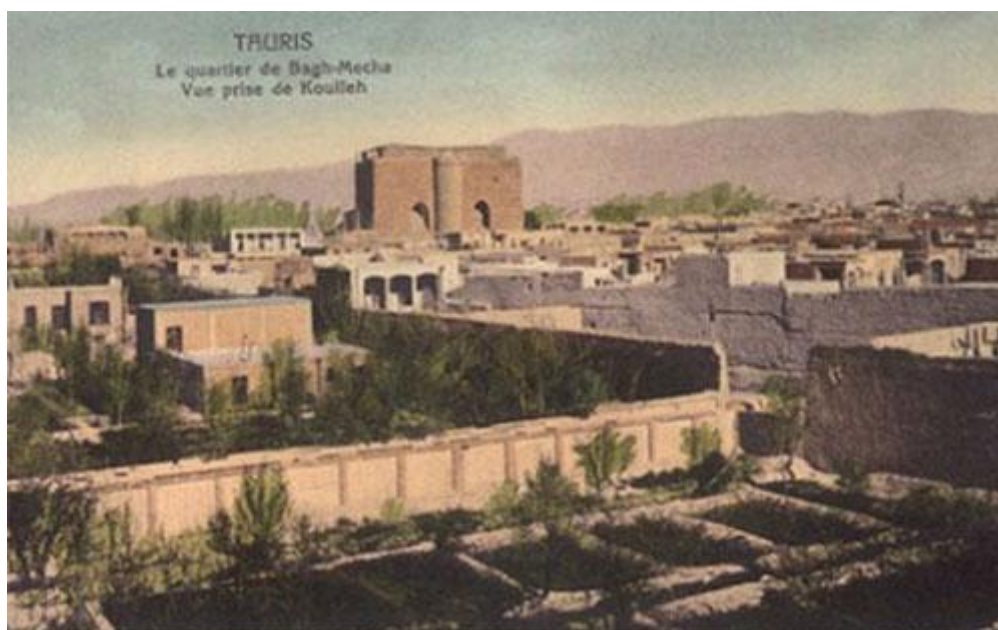
- [۱]. امیر خیزی، اسماعیل، قیام آذربایجان و ستارخان، چ اول، ۷۹، دیدآور، مؤسسه انتشارات نگاه، تهران، ۷۹، ص ۱۲۲.
  - [۲]. صفایی، ابراهیم، رهبران مشروطه، چ محمد حسن علمی، دوم، ۶۲، انتشارات جاویدان، ص ۳۹۱.
  - [۳]. شمیم، علی اصغر، ایران در دوره سلطنت قاجار، چ مهارت، دوم، ۸۰، انتشارات زریاب، تهران ۷۹، ص ۵۴۱، (با اندکی تلخیص).
  - [۴]. امیر خیزی، اسماعیل، پیشین، ص ۲۳۴.
  - [۵]. همان، ص ۳۳۱.
  - [۶]. همان، ص ۳۳۲.
  - [۷]. م. س. ایوانف، انقلاب مشروطیت در ایران، کاظم انصاری. تهران، ۲۵۳۷، چ سوم، سپهر، انتشارات امیرکبیر، تهران.
- سایت اندیشه قم

## نمایش کارت پستال‌های تبریز دوره قاجار، در نگارخانه کتابخانه مجلس

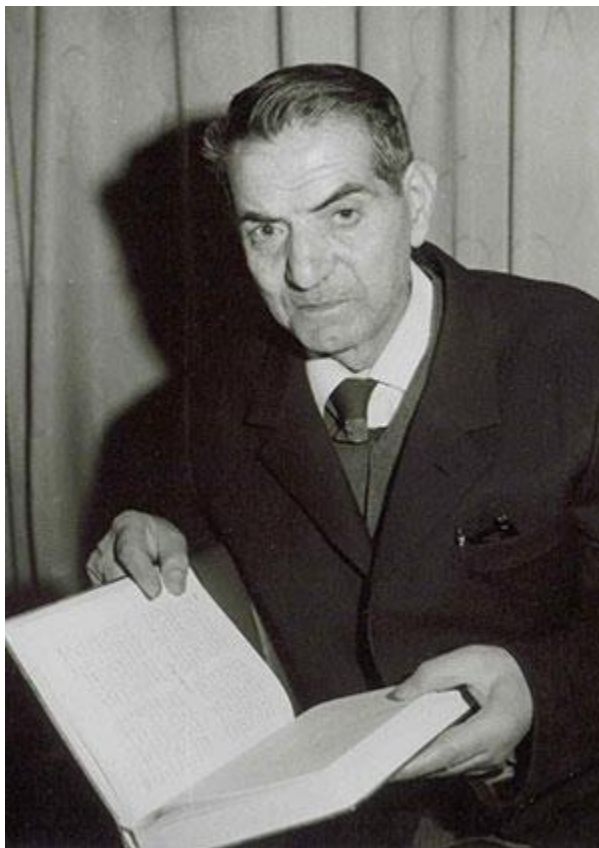
سی و چهارمین نمایشگاه نگارخانه کتابخانه مجلس، اختصاص به کارت پستال‌های شهر تبریز؛ چاپ شده در دوره قاجار داشته است. این کارت پستالها، متعلق به مجموعه شخصی آقای ناصرالدین حسن‌زاده بوده که در آنها وضعیت شهری و اجتماعی شهر تبریز در عهد قاجار به تصویر کشیده شده است. ناصرالدین حسن‌زاده از مجموعه‌داران اسناد و مطبوعات دوره قاجار است که عضو هیأت مؤسس انجمن مجموعه‌داران ایران می‌باشد. وی از بازماندگان مشهدی محمدصادق خان چرندآبی از سردستانان مجاهدین مشروطه در تبریز است که دارای سابقه بیست و پنج ساله در جمع‌آوری اسناد، اعلان و اعلامیه‌ها، عکس‌ها، کارت پستال‌ها و مطبوعات دوره قاجار می‌باشد. مجموعه غنی و متنوع ایشان مورد بازدید استاد مرحوم ایرج افشار، استاد مرحوم محمد گلبن، استادعبدالله انوار و استاد نوش‌آفرین انصاری و ده‌ها شخصیت فرهنگی دیگر قرار گرفته است. ایشان در مراسم روز جهانی موزه (۱۳۹۲) از سوی اداره کل موزه‌ها به اتفاق مهندس غلامرضا سحاب، محمد علی جدیدالاسلام تبریزی و کامران نجف‌زاده به عنوان موزه‌دار خصوصی مجوز فعالیت رسمی دریافت کردند. از فعالیت‌های نمایشگاهی حسن‌زاده می‌توان به برگزاری ده نمایشگاه عکس در موزه عکسخانه شهر طی سال‌های ۱۳۸۴ الی ۱۳۹۱، نمایشگاه عکس در موزه کودکان حسینیّه ارشاد ۱۳۹۰ و نمایشگاه اعلامیه‌های قاجاریه در نگارخانه کتابخانه مجلس شورای اسلامی در سال ۱۳۹۰ اشاره کرد.







## استاد شهریار، شاعر نام آور تبریز



وقتی در یکی از اتاق‌های خانه‌ی ساده و آرام آیت‌الله مرعشی نجفی شعرش را خواند، اشک در چشمان آن مرجع عالیقدر جمع شد. با هیجان گفت: «این همان شعری است که در حضور امام علی(ع) در خواب من خواندی.» شاعر با تعجب نگاهی کرد و گفت: «ولی من تازه چند روز است که این شعر را برای امام علی(ع) سروده‌ام.»

چند شب پیش، شاید همان شبی که حضرت آیت‌الله آن خواب عجیب را دیده بود، نام او را از امام علی(ع) شنیده بود. عده‌ای را به دنبالش فرستاده و حالا در منزل او شعر را دوباره برایش می‌خواند:

علی ای همای رحمت تو چه آیتی خدا را - که به ما سوا فکندی همه سایه‌ی هما را...

شهریار یکی از شاعران نام آور سرزمین بزرگ ما ایران است. نام اوسید محمدحسین بهجت تبریزی است. در زمستان ۱۲۸۵ هجری شمسی در شهر تبریز به دنیا آمد. پدرش حاج میرآقا و مادرش خانم ننه بود. او در میان محبت و مهربانی مادری نیکو کار و پدری با صفا و بلند آوازه رشد کرد. او با صدای قرآن خواندن پدر بزرگ که هر روز در گوش او می‌پیچید و در دلش

چشمه‌ی نور جاری می‌ساخت و همچنین غزل‌هایی که آهنگ‌شان در جانش نشست، بزرگ و بزرگ‌تر می‌شد. استعداد شعر گفتن از همان کودکی در او وجود داشت. از بین کتاب‌هایی که او روی طاقچه‌ی اتاق کوچک‌شان دیده بود، دیوان حافظ، گلستان و بوستان سعدی همیشه در خاطرش بود. پدر و مادرش آرزو داشتند او پزشک شود. او به مدرسه طب رفت. سال‌های سال در آنجا درس خواند، اما پزشکی روح حساس او را راضی نمی‌کرد. دل کوچک او با شعر گفتن آرام می‌شد. محمدحسین مدرسه طب را رها کرد و به شاعری پرداخت. شعرهای او روان و دل‌نشین بود. حیدربابا یکی از شعرهای معروف اوست که به زبان ترکی گفته شده است.

محمدحسین که در شعرهایش خود را شهریار می‌نامید، در ۲۷ تیرماه سال ۱۳۶۷ بعد از عمری شعر گفتن به جهان باقی پرواز کرد. او در مقبره الشعراى تبریز به خاک سپرده شد. در کنار شاعران بزرگ دیگری که اسم‌شان در ادبیات فارسی، به یادماندنی است.

شعر «علی ای همای رحمت» و «ای وای مادرم» او در زبان فارسی در کنار شعرهای قشنگ دیگرش، از شعرهای معروف و زیبای او هستند.

## « انجمن تبریز » ؛ شورشی دیگر در پس انقلاب مشروطه



تبریز را پس از انقلاب مشروطه باید در شمار پر آشوب‌ترین شهرهای مملکت به حساب آورد که علت آن قدرت‌گیری انجمن تبریز بود، زیرا به صورت نیرویی موازی و قدرتمند در مقابل نمایندگان رسمی حکومت مرکزی که مسئول برقراری آرامش و امنیت شهر بودند عرض اندام کرده و قدرت آنها را با اتکاء به حمایت مردم تضعیف می‌کرد. انجمن برای تثبیت قدرتش هر روز به بهانه‌ای مردم را به شورش وامی‌داشت. گرچه اعضای انجمن یکدست نبودند اما گروهی نبض آن را در اختیار داشتند و به حرکات انجمن و مردم سمت و سوی دلخواهشان را می‌دادند. کار انجمن بدانجا رسید که علاوه بر فشار بر حکومت تبریز خواهان اعمال فشار بر مجلس شورا نیز شد. در ۲۸ ربیع‌الاول ۱۳۲۵ق / ۲۱ اردیبهشت ۱۲۸۶ش تلگرافی از تهران به تبریز مخابره شد که در آن از عموم پیشمازها، علما و نمایندگان انجمن خواسته بودند در تلگرافخانه حضور یابند. علت این احضار مشخص نبود ولی با توجه به جوّ ملتهب تبریز و القائاتی که به مردم درباره مخالفت محمدعلی شاه با مشروطه شده بود گروهی از مردم برای کسب اطلاع از مضمون تلگراف در تلگرافخانه جمع شدند.

در تلگراف تهران که آیت‌الله طباطبایی و بهبهانی و نمایندگان تبریز در مجلس شورا آن را امضا کرده بودند از علما و پیشمازها و اعضای انجمن تبریز خواسته شد که از حاج میرزا حسن مجتهد دلجویی کنند و او را به تبریز بازگردانند. مضمون تلگراف با آنچه در تصور مردم بود تفاوت داشت. انجمن، تجمع مردم را غنیمت شمرد و این تلگراف را به تهران مخابره کرد : « حضور مبارک آقایان حجج اسلام و وکلای آذربایجان دامت برکاتهم تلگراف مبارک برای عموم علمای اعلام و قاطبه ملت که بازار و داکین را بسته و در تلگرافخانه مبارک

حاضرند قرائت، جواب عموم آقایان علما و ملت خواستن قانون است مادامی که قانوننامه را به طرف آذربایجان حرکت ندهند بازار و داکاین باز نخواهد شد و از تلگرافخانه بیرون نخواهیم رفت. (انجمن ملی تبریز)».

بدین ترتیب انجمن، مقدمات تحصن و شورش دیگری را در تبریز فراهم کرد. تهران از پاسخ بی جای انجمن شگفت زده شد و تلگرافی دیگر با این مضمون به تبریز مخابره کرد:

«... تلگراف جنابعالی جواب سوال ماها نیست. قانون اساسی در مجلس قرائت می شود و عوض یک مجلس هر روز مجلس دیگری هم برای تصحیح و تکمیل قانون با حضور آقایان حجج الاسلام و علمای اعلام مرتب و مشغول است. قانونی که سعادت ابدی مملکت را تأمین خواهد کرد، با این عجله و اصرار مرتب نمی شود. هیجان عمومی و بستن بازار و داکاین صورت لزوم ندارد. مجلس مقدس در ادای تکلیف خود به قدری ساعی و مجد است که احتیاج به این قسم اقدامات نیست. مقصود از مزاحمت جنابان مستطابان آقایان حجج الاسلام و علمای اعلام و اعضای انجمن محترم القاء ضرورت معاودت دادن جناب آقای مجتهد دامت برکاته و البته عقلای آذربایجان ملتفت این نکته هستند که اگر این مطلب اهمیت فوق العاده نداشت جمعی به اینجا حاضر نشده و شما را هم زحمت نمی دادیم. حال که جواب مستقیم داده نمی شود و وقت هم منقضی شده است جنابان مستطابان عالی را به اختلاف آراء عموم گذاشته و رفتیم (سید عبدالله بهبهانی) (سید محمد طباطبائی) (احقر فضل الله نوری)....»

اما این تلگراف هم تأثیری در تصمیم انجمن نگذاشت. آنها در واقع منتظر چنین فرصتی برای پیشبرد اهدافشان بودند، زیرا می خواستند هرچه زودتر قانون اساسی که در کمیسیون مسئول تهیه شده بود در مجلس قرائت شود و به تصوب برسد، زیرا زعمای تهران تصمیم داشتند پیش نویس قانون اساسی را در کمیسویی دیگر متشکل از مجتهدین بررسی کنند و با شرع تطبیق دهند تا اختلافی باقی نماند ولی کسانی مانند تقی زاده که به حمایت انجمن تبریز هم اتکاء داشتند نمی خواستند این کار صورت گیرد. انجمن هم با کشاندن مردم به تلگرافخانه و میدان توپخانه و بستن بازارها و ارسال تلگرافهای مکرر به تهران و سایر شهرها تلاش کرد قانون اساسی را به شکل مطلوب خود درآورد.

از تهران سعی کردند تبریز را با دلیل متقاعد کنند. برای آنها توضیح دادند که از چند روز قبل کمیسویی با حضور بزرگان، حجج اسلام، علما و وکلای تهران و تبریز تشکیل شده و هر

روز چند ساعت درباره فصول قانون اساسی گفت و گو می کنند و اگر آشوبها وقت مجلس را نگیرد سریعتر به نتیجه خواهند رسید. همچنین برای تبریزها قسم یاد کردند که تاخیر در تصویب قانون اساسی هیچ ربطی به محمدعلی شاه و دولت ندارد. سرانجام مجلس شورا چون گفت و گو با انجمن را بی حاصل دید اعلام کرد حاضر نیست فقط به خاطر رعایت میل و سلیقه یک خطه از ایران منافع کلی مملکت را زیر پا گذارد.

در تهران کمیسیون تطبیق قانون اساسی به کار خود ادامه داد و در تبریز همچنان میدان توپخانه و تلگرافخانه محل تجمع و تحصن مردم بود. هر روز واعظین در فوائد مشروطه و جدایی قوانین شریعت و حکومت مشروطه سخنرانی می کردند. اوضاع بر همین روال بود که ناگهان خبر حمله بیوک خان پسر رحیم خان چلبیانلو به قریه « تخمدل » در میان اهل تبریز و تهران آتشی افروخت. اصل ماجرا چنین بود که به دستور انجمن عدهای مأمور جمع آوری غلات از قراجه داغ شدند. در « ازومدل » حسین پاشاخان گماشته رحیم خان با آنها همکاری نکرد. اهالی تخمدل به حمایت نمایندگان انجمن با حسین پاشاخان درگیر شدند او هم از بیوک خان کمک خواست. بیوک خان با دسته ای سوار به کمک پاشاخان شتافت و عدهای را کشت و تخمدل را تاراج کرد. شایع شد که بیوک خان راهی تبریز شده تا بساط انجمن را برچیند. همچنین گفته می شد که این اقدام به اذن شاه صورت گرفته است.

واقعه دیگر دستگیری شخصی به نام اسدالله بود و اعتراف او به اینکه از طرف اکرام السلطان مأمور ترور اعضای انجمن است. باز هم شایع شد که این اقدام به دستور محمدعلی شاه بوده است. این وقایع به نفع انجمن تمام شد، زیرا در تهران، رشت، انزلی، اصفهان، قزوین و شهرهای دیگر مردم بر ضد آن و به نفع تبریزها موضع گرفتند. عده زیادی از مردم تهران در بهارستان جمع شدند و بر ضد شاه و مجلس سخن گفتند. مجلس شاه را برای عزل و دستگیری رحیم خان و پسرش در فشار گذاشت. شاه نیز دستور داد رحیم خان را دستگیر و در زنجر کنند. اتابک هم به نظام الملک دستور دستگیری بیوک خان را داد. پس از این اقدامات شورش تهران فروکش کرد و بازارها باز شدند ولی تبریز همچنان در اعتصاب بود.

استفاده دیگر انجمن از حمله بیوک خان و قضیه ترور، آن بود که محافظت از شهر به عهده مجاهدان مسلح گذاشته شد که باز هم قدمی جهت تضعیف حکومت مرکزی بود. مجلس همچنان در قبال درخواست قانون اساسی تبریز مقاومت می کرد تا اینکه قانون با تغییراتی

آماده قرائت در مجلس شورا شد. تقی زاده و یارانش دریافتند اگر قانون اساسی به این صورت در مجلس قرائت شود تأیید خواهد شد، و حال آنکه این تغییرات مطلوب آنها نبود. بنابر این سعی کردند از قرائت آن در مجلس جلوگیری کنند و در تلگرافی از انجمن تبریز خواستند به تحصن خاتمه دهند. انجمن تبریز که تا آن هنگام بر تأیید قانون اساسی و ارائه آن پا می فشرد، ناگاه از مواضعش عقب نشست و بی هیاهو مردم را دعوت به باز کردن بازارها کرد. تقی زاده نیز با تمام توان از قرائت قانون اساسی در مجلس جلوگیری کرد. بدین سان شورشی دیگر در تبریز پایان یافت.

منبع :

موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران

## اولین شورش تبریز علیه محمدعلی شاه



محمدعلی شاه در ۴ ذیحجه ۱۳۲۴ ق/ ۲۸ دی ۱۲۸۵ ش/ ۱۹ ژانویه ۱۹۰۷ م به سلطنت رسید. دوران سلطنتش کوتاه و پر تنش بود. مراسم تاجگذاری وی آغاز دلتنگی‌ها و گلایه‌ها شد. مشیرالدوله صدراعظم وقت که دو پسرش از هواخواهان و همراهان مشروطه بودند مسئولیت برگزاری جشن تاجگذاری را به عهده داشت. او از نمایندگان مجلس برای حضور در مراسم دعوت به عمل نیاورد و موجب آزرده‌گی آنها شد. نمایندگان تصور کردند شاه آنها را شایسته حضور در مراسم ندانسته است. همکاری شاه و مجلس و انتظام امور نیاز کشور بود. اما حرکت هر دو طرف جهت عکس این نیاز صورت گرفت تا جایی که بی محابا رو در رو ایستادند. در این میان گروهی تخم بدبینی می‌کاشتند و اختلافات را دامن می‌زدند. شورش تبریز اولین نتیجه اقدامات این گروه بود.

پیش از بررسی علل و چگونگی شورش تبریز، نظری بر پیش‌بینی‌ها یا بهتر بگوییم خواسته‌های سفارت انگلیس درباره مسیر حوادث ایران چندان بی‌مناسبت نیست. اسپرینگ ریس در گزارشی به سر ادوارد گری فقط دوازده روز پس از تاجگذاری محمدعلی شاه و یک هفته قبل از شورش تبریز از نفرت مردم نسبت به شاه، قدم برنداشتن مجلس برای اتحاد با دولت و ضدیت دولت با مجلس سخن می‌گوید و نتیجه می‌گیرد.

روابط فیما بین ملت و دولت، البته به بدترین اوضاع منجر خواهد شد.. پیرمردهایی که مربوط به دولت بوده و مطلع از امور هستند اظهار می‌دارند که به واسطه این اوضاع ناگوار، ناچار نزاع و زد و خوردی روی خواهد داد. و من هم آنچه کسب اطلاع کرده‌ام صحت اقوال آنها را می‌رساند. چنان که بعضی از اعضا طرفداران مجلس را که من ملاقات کردم ثابت داشتند که دولت خیال دارد مجلس را بر هم زند و این اساس را برچیند. با اینکه این

کار عاقبتی وخیم خواهد داشت و به عموم مردم صدمه کلی وارد گشته جز بی‌نظمی و اغتشاش نتیجه دیگری نخواهد بخشید.

این پیش‌بینی‌ها به مرور جامه عمل پوشیدند. در ۲۱ ذیحجه / ۱۵ بهمن / ۵ فوریه تبریزها بازارها را تعطیل کردند و به تلگرافخانه آمدند. تقاضای آنها مذاکره با نمایندگان مجلس و روحانیون طراز اول تهران درباره اقدامات شاه بر ضد مشروطه بود. تبریزها در مذاکرات تلگرافیشان با آیت‌الله سید عبدالله بهبهانی و آیت‌الله سید محمد طباطبایی و جمعی از نمایندگان و مجلس بیان کردند که نامه‌هایی موحش درباره اوضاع تهران به دستشان رسیده است. چنین نامه‌هایی در وضعیتی برای تبریز ارسال می‌شد که در تهران آرامش برقرار بود و مجلس و دولت مشغول انجام کارهای محوله بودند. به درستی مشخص نشد نگارنده نامه‌ها کیست. ولی برخی نگارش آنها را به تقی‌زاده نسبت داده‌اند. آیت‌الله طباطبایی و بهبهانی در پاسخ تلگرافهای تبریز به مردم اطمینان دادند که شایعات کذب محض است و شاه کمال همراهی را با ملت دارد و مجلس هر روز تشکیل می‌شود. ولی تبریزها قانع نشدند. گویی اشراف آنها در اوضاع پایتخت که از طریق نامه‌های ناشناس حاصل شده بیش از کسانی است که در تهران زندگی می‌کنند و از نزدیک ناظر و درگیر وقایع هستند. به هر حال سلسله‌جنبانان تبریز حاضر نشدند که مردم را متفرق و بازارها را باز کنند و باز کردن بازارها را منوط به پذیرش هفت تقاضا کردند: ۱. شاه دستخط دهد که دولت ایران مشروطه نامه است. ۲. تعداد وزرا هشت نفر باشد و در صورت نیاز به تشکیل وزارتخانه‌ای دیگر، مجلس دستور دهد. ۳. خارجیها وزیر نشوند. ۴. در هر ولایت و ایالتی با اطلاع مجلس شورا انجمن محلی برقرار شود. ۵. وزرای افتخاری نباشد. ۶. عزل نوز و پریم و توقیف لاورس، رئیس گمرکخانه تبریز. ۷. عزل ساعدالملک.

کسانی که سعی داشتند از تهران شورش تبریز را فرو نشانند به آنها قول دادند که فردا پس از ورود نمایندگان تبریز به تهران مشکل را با آنها حل کنند با این وعده مردم تبریز متفرق شدند. اما روز بعد دوباره در تلگرافخانه تجمع کردند. نمایندگان تبریز به محض ورود به تهران به ملاقات مشیرالدوله رفتند و درباره خواست مردم با وی گفتگو کردند. حاصل این گفتگو تشدید اختلافات بود، زیرا مشیرالدوله مدعی شد که دولت ایران دولت مشروطه نیست و مسئولیت مجلس، فقط قانونگذاری است. از آنجا که نتوانستند به توافق برسند قرار گذاشتند

که تقاضاهای هفتگانه را روز بعد در مجلس طرح کنند. با تصویب مجلس آن را برای شاه فرستادند. محمدعلی شاه با عزل نوز و پریم موافقت کرد ولی پیشنهاد داد به جای لفظ مشروطه از کلمه مشروعه استفاده شود. مجلس مخالفت کرد. در این میان مردم تبریز ادارات را تعطیل کردند. انبار ذخیره و جباخانه را هم به تصرف درآوردند و حاکم شهر را تهدید کردند. شاه سرانجام با وساطت افرادی مانند عضدالملک در ۲۷ ذیحجه / ۲۱ بهمن / ۱۱ فوریه دستخطی بدین مضمون صادر کرد:

« ... جناب اشرف صدراعظم، سابق هم دستخط فرموده بودیم که نیات مقدسه ما در توجه به اجراء اصول قوانین اساسی که امضاء آن را خودمان از شاهنشاه مرحوم انارالله برهانه گرفتیم، بیش از آن است که ملت بتواند تصور کنند و این بدیهی است. از همان روز که فرمان شاهنشاه مبرور انارالله برهانه شرف صدور یافت امر به تأسیس مجلس و شورای ملی شد دولت ایران در عداد دول مشروطه صاحب کنستیتوسیون به شمار می آمد. منتهی ملاحظه که دولت داشته این بوده است که قوانین لازم برای انتظام وزارتخانه ها و دوائر حکومتی و مجالس بلدی مطابق شرع محمدی صلی الله علیه و آله نوشته آن وقت به موقع اجراء گذارده شد عین این دستخط ما را برای جنابان مستطابان حجج الاسلام سلمه الله تعالی و مجلس شورای ملی ابلاغ نمایند.

اسپرینگ ریس علت سازش شاه را در " اخبار موحشه تهدیدآمیزی دانستم که از هر طرف به خصوص از تبریز رسیده بود و نیز معروف است که به شاه گفته اند که فدايیانی که مسلک طایفه آدمکشهای قدیم ایران را پیشنهاد خود نموده تشکیل انجمن داده اند ....»

با رسیدن تلگراف دستخط شاه در ۲۷ ذیحجه / ۱۱ فوریه / ۲۱ بهمن مردم تبریز پراکنده شدند اما روز بعد گروهی در تلگرافخانه گرد آمدند و تلگرافها را بی اعتبار اعلام کردند. آنها به جای اعتماد به تلگراف شاه و علما و رجال ایران خواهان رخالت خارجیا شدند و خواستند که وزیر خارجه به عموم سفرا مشروطیت ایران را رسماً اعلام کند. سفرا هم به نمایندگانشان تلگرافی اطلاع دهند که همگی به انجمن تبریز بروند و به صورت رسمی به اهالی، مشروطه شدن ایران را تبریک گویند. این درخواست حتی در تبریز هم نتوانست چندان افکار عموم را جلب کند. جمعی از علما و وعاظ و اعضای انجمن با این تقاضا مخالفت و مردم را به باز

کردن بازارها ترغیب کردند. روز ۲۹ ذیحجه / ۱۳ فوریه / ۲۳ بهمن تبریزها شهر را چراغان کردند. حاصل این شورش چیزی جز تشدید کدورتها و بدبینی ها نبود.

منبع :

موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران

## بناهای قدیمی تبریز



عمارت شهرداری تبریز در سال ۱۳۱۴ شمسی در محل گورستان متروک و مخروبه کوی نوبر با نظارت مهندسان آلمانی در زمان ریاست شهرداری حاج ارفع الملک جلیلی بنا گردید. این ساختمان دارای یک برج ساعت چهار صفحه ای است که با طنین موزون زنگ هایش هر ۱۵ دقیقه یک بار، گذشت زمان را به گوش مردم تبریز می رساند. نمای خارجی تالار شهرداری تبریز از سنگ تراشیده بوده و نقشه ساختمان آن با نمونه ساختمان های کشور آلمان قبل از جنگ جهانی دوم مطابقت دارد. این بنا در وسط شهر تبریز و در میدانی موسوم به میدان ساعت واقع شده و در حال حاضر تمام امور عمرانی شهر و امور اداری شهرداری تبریز در این تالار و عمارت متمرکز است.

### عمارت ایل گلی

شاه گلی ( استخر شاه ) سابق و ایل گلی ( استخر مردم ) فعلی از گردشگاه های زیبا و دلکش تبریز و ایران است که در جنوب شرقی تبریز، بر دامنه تپه ای واقع شده است. ایل گلی، استخری بزرگ است که مساحت آن ۵۶۶۷۵ متر مربع می باشد. در جنوب آن تپه ای است که آن را از بالا تا پایین همسطح استخر پله بندی کرده و نهر آبی از آن به طرف پایین روان است. از سمت جنوبی و از وسط استخر خیابانی کشیده شده که استخر را به صورت شبه جزیره ای درآورده است و در مرکز استخر، عمارت باشکوه دو طبقه ای ساخته شده است. در پیرامون استخر از روزگاران قدیم، درختان کهنسالی سر به هم آورده که انعکاس عکس آنها در آب، به زیبایی آن محوطه می افزاید. تمام تپه های جنوبی استخر به شکل بسیار زیبایی

چمنکاری و گلکاری شده در روزهای گرم تابستان استراحتگاه مردم تبریز و مسافران سایر شهرها می باشد. نادر میرزای قاجار می نویسد:

« این آبگیر در اوایل حکومت قاجار، ملک یک سلسله از مساوات تبریز و انباشته از خاک و ریگ بود. قهرمان میرزا پسر هشتم عباس میرزا نایب السلطنه که در آن هنگام حکمران آذربایجان بود. آن ملک را در مقابل سالی سی و پنج خروار غله بخريد. سپس در آبادی و عمران آن همت گماشت». و از اعتمادالسلطنه نقل است که :

« عمارت دریاچه عبارت از کلاه فرنگی دو طبقه بسیار آبادی است و بزرگی این دریاچه به درجه ای است که به قدر دو آسیا سنگ آب در آن وارد می شود ولی مدت شش ماه از آب پر می گردد.»

در مورد تاریخ بنای این عمارت اطلاعات مستندی در دست نیست. عمارت فوق در سال ۱۳۴۶ به علت کثرت رطوبت و فرسودگی تخریب شده و به جای آن در سال ۱۳۴۹ بنای عمارت زیبای دو طبقه ای با همان طرح قبلی ساخته شد. در روزهای پیروزی انقلاب این بنا به علت آن که در زمان رژیم شاه مورد استفاده غیر شرعی و غیر اخلاقی داشته ، تعطیل شد ولی در سال های اخیر مجدداً بازگشایی و مورد بهره برداری قرار گرفته است.

#### خلعت پوشان

در ده کیلومتری جاده تبریز - تهران در کنار جاده، برج آجری منشوری شکل قرار دارد که به برج خلعت پوشان مشهور است. این بنا در اواخر دوره صفویه احداث شده است. در زمان قاجار خلعت اهدایی شاهان برای حاکمان آذربایجان در این برج بر دوش آنها انداخته می شد. برج سه طبقه است. طبقه اول و دوم سرپوشیده و طبقه سوم بدون سقف است. آخرین مراسم خلعت پوشان در سال ۱۳۳۰ هجری قمری در زمان حکمرانی صمد خان مراغه ای انجام گرفته است. در سال های اخیر دانشگاه تبریز این بنا را مرمت کرده است.

#### بقایای عمارت ربع رشیدی

خرابه های ربع رشیدی باقیمانده عمارات عظیمی است که در زمان ایلخانیان و به همت رشید الدین فضل الله وزیر سلطان محمود در محله ولیانکوی باغمیشه تبریز ساخته شده بود. این

بناها به اصطلاح امروزی، یک شهر علمی و دانشگاهی بوده است. در حال حاضر به غیر از چهار پایه عمارت و پشته های خاک و سنگ چیزی از این عمارت باقی نمانده است و گسترش روزافزون خانه سازی در پیرامون آن بر روند تخریب این نشانه ها نیز می افزاید و اگر به همین منوال ادامه یابد. دیری نخواهد کشید که تمامی خرابه های باقیمانده از ربع رشیدی کلاً از بین برود.

محلات قدیم تبریز عبارتند از: خیابان مارالان، باغمیشه، پل سنگی، ششگلان، سرخاب، سید حمزه، شتران، نوبر، مهادمهین، چرنداب، لیلاباد، اهراب، امیر خیز، ویجویه، چهارمنار، سنجران، گجیل، قره اغاج، چست دوزان، درب سرد، کوچه باغ و .... امروز، شهر تبریز از جمله شهرهای پر تراکم با کوی ها و شهرک های تازه احداث و خیابان های متعدد است و هر روز به وسعت آن افزوده می گردد.

#### خانه های قدیمی تبریز

بافت معماری شهری چون تبریز در واپسین زلزله ویرانگر آخرین شب سال ۱۱۹۳ درهم می ریزد و شهر به تلی از ویرانه ها مبدل می شود اما بناهای محتشمی چون ارک علیشاه، مسجد کبود، مسجد استاد شاگرد، بازار تبریز و ده ها بنای دیگر باز می مانند تا استواری تبریز را به اثبات رسانند. این ویرانی مصادف است با آغاز حکومت قاجار و آغاز معماری قاجار براساس تحقیق مهندسین مشاور عرصه به میراث فرهنگی آذربایجان شرقی. در آن زمان تبریز ولیعهد نشین به دروازه اصلی ارتباطات و فصل مشترک داخل و خارج کشور بدل می شود. در زمینه آجر کاری بناهای آن دوره به جرأت می توان تبریز را دروازه ورود و سپس بسط نوعی از آجر کاری در بناها دانست که نمونه های آن را در تهران و دیگر شهرها نیز می توان جستجو می کرد.

خانه های قدیمی تبریز که در ترکیب باهم، بافت دلپذیری را پدید آورده و مجموعه های با ارزشی را در اختیار می گذارد. براساس مصوبه ۶۹/۹/۲۸ شورای عالی شهرسازی و معماری ایران که شش شهر را مرکز اصلی فرهنگی - تاریخی کشور اعلام می کند اهمیت ویژه خود را به اثبات رسانده و از سوی مسئولین میراث فرهنگی استان مورد اقدام واقع می شوند به طوری که ظرف این مدت، اقدامات زیادی در جهت شناخت و معرفی این آثار صورت گرفته است. خانه مشروطیت احیاء شده و میراث فرهنگی استان در آن مستقر است. خانه شربت

اوغلی به فرهنگسرای تبریز بدل گشته، خانه قدکی برای دانشکده معماری دانشگاه سهند اختصاص یافته و در جوار خود دو خانه قدیمی دیگر را به یک مجموعه دلپذیر علمی بدل کرده است.

معماری خانه های قدیمی تبریز، معماری ایرانی بومی شده است. انطباق خارق العاده اقلیمی آن را کاملاً تبریزی می سازد. این معماری متفاوت با معماری کویری و دیگر نقاط است. سر در خانه های قدیمی تبریز مبین این ادعاست. به تعبیری خانه قدیمی از سر در آغاز می شود که تنوع آن در تبریز اعجاب آور است. این خانه ها اگرچه رو به درون دارند و دیوارهای بلند آنها را از بیرون جدا می سازد. دیوار بیرونی قاب بندی شده است و سر در نیز به بهترین شکل ممکن تزیین شده است تا عابر و گذرنده محترم داشته شود. اینک از آن خانه های پر احتشام ۶۰۰ باب شناسایی شده و تخمین زده می شود که با کنکاش های رفته به ۸۰۰ باب بالغ شود که بهترین آنها: خانه میرزا مهدی خان فراشباشی در محله «سرخاب قاپوسی» خانه شربت زادگان در سرخاب قاپوسی. خانه حیدرزاده در کوچه پشت ساعت شهرداری. خانه حاج محمد آقا حبشی در کوچه صدر، خانه دکتر گنجه زاده، در مقصودیه، خانه میرزا محمد حسین مجتهد در پشت استانداری، خانه میرزا حسین واعظ در شریعتی جنوبی، خانه مستشارالدوله، کوچه امام جمعه، خانه دکتر فرزاد در مقصودیه، خانه امیر نظام گروسی در ششگلان، خانه تاجر باشی در کوچه صدر، خانه سلطان القرانی در شتربان و ... دیگر خانه های قدیمی تبریز.

منبع :

سایت دانشگاه تبریز

## تبریز؛ بازاری با هویت اسلامی و شرقی



بازار تبریز یکی از مهم ترین بازارهای سرپوشیده جهان و یکی از شاهکارهای معماری ایران به شمار می‌رود. این بازار با مساحتی حدود یک کیلومتر مربع، بزرگ ترین بازار سرپوشیده جهان است. بازار تبریز در سال ۱۳۵۴ خورشیدی در فهرست آثار ملی ایران و در مرداد ماه سال ۱۳۸۹ خورشیدی به‌عنوان نخستین بازار جهان در فهرست میراث جهانی یونسکو به ثبت رسیده است. از تاریخ بنای اولیه مجموعه بازار تبریز اطلاعی در دست نیست لیکن اکثر مورخین و جغرافی نویسان و جهانگردان اسلامی و خارجی که از قرن چهارم هجری تا عهد قاجار از تبریز دیدن نموده اند اسناد مهم و مدارک ارزنده ای را درباره بازار و وضع بازرگانی تبریز ارائه داده اند.

بازار تبریز از بازارچه ها، تیمچه ها، سراها و کاروانسراهای متعددی تشکیل یافته است. پیش‌تر به‌جهت قرارگرفتن شهر تبریز برسر چهارراه جاده ابریشم و گذر روزانه هزاران کاروان از کشورهای مختلف آسیایی، آفریقایی و اروپایی از آن، این شهر و بازار آن از رونق بسیار خوبی برخوردار بوده است. این بازار حدود ۳ سده پیش و پس از وقوع زمین‌لرزه تاریخی تبریز در سال ۱۱۹۳ قمری با خاک یکسان شد. اما طولی نکشید که با همت مردم و تلاش امیر نجفقلی خان دنبلی حاکم وقت تبریز بازسازی شد.

بسیاری از گردشگران و جهانگردان نظیر ابن بطوطه، مارکو پولو، جاکسن، اولیای چلبی، یاقوت حموی، گاسپار دروویل، الکسیس سوکتیکف، ژان شاردن، اوژن فلاندن، جان کارت رایت، جملی کاردی، کلاویخو، رابرت گرنت واتسن، حمدالله مستوفی و مقدسی از رونق و شکوه بازار تبریز تمجید کرده‌اند. یاقوت حمودی در ۶۱۰ هجری قمری از تبریز دیدن کرده و فراوانی و ارزانی میوه را در تبریز ستوده و نوشته است: «انواع میوه ها در آن شهر فراوان

است، من هیچ جا، زردآلویی بهتر و پاکیزه تر از زردآلوی مشهور به «موصول» تبریز ندیده ام و به اندازه ای این میوه ارزان بود که من هشت من بغدادی آن را به نصف حبه زر خریدم.» سپس کالاهای صادراتی تبریز را چنین یاد کرده است: «در آن شهر از پارچه های عبائی، سقلاطون، اطلس و سجاده زیاد به عمل می آید و به دیگر شهرهای شرق و غرب صادر می شود.»

زکریاء بن محمد قزوینی همین نوشته یاقوت را تأیید کرده و وفور خیرات و امتعه و صناعات تبریز را ستوده و صدور لباسها و پارچه های عتائی، سقلاطون، اطلس و سجاده تبریز را به تمام نقاط دنیای شناخته شده آن روز، یادآور شده است. مارکوپولو، جهانگرد ونیزی تبریز را شهری بزرگ و با ابهت تعریف کرده و درباره آن نوشته است: «اصولاً ساکنان تبریز از راه داد و ستد و تهیه کالاهای گوناگون روزگار می گذرانند و امتعه ساخت این شهر عبارت از همه گونه حریر است، بعضی سیم بفت و پاره ای دیگر زربفت و گرانبها. در این شهر همه گونه در و سنگهای گرانبه به فراوانی یافت می شود. سوداگرانی که دست اندر کار داد و ستد با کشورهای بیگانه اند ثروت هنگفتی به هم می زنند، اما ساکنان تبریز بر روی هم مردمی مستمندند.»

ابن بطوطه در سال ۷۳۱ هجری قمری از این بازار دیدن کرده و در گزارش سفر خود آن را ستوده است. شاردن جهانگرد فرانسوی نیز تبریز را دارای عالی ترین بازارهای آسیا خوانده است. این بازار با داشتن حدود ۵۵۰۰ باب حجره، مغازه و فروشگاه، ۴۰ گونه شغل، ۳۵ باب سرا، ۲۵ باب تیمچه، ۲۰ باب مسجد، ۲۰ باب راسته و راسته بازار، ۱۱ باب دالان و ۹ باب مدرسه دینی، به عنوان اصلی ترین مرکز داد و ستد مردم تبریز شناخته می شود. هسته مرکزی شهر تبریز در داخل یک چهار ضلعی قرار گرفته و بازار تبریز در مرکز این چهار ضلعی واقع شده است. این بازار از سمت شرق به عالی قاپو (مجموعه کاخها) و از سمت غرب به مسجد جامع محدود شده و از سمت شمال، بخشهایی از شمال رودخانه مهران رود را شامل می شود و این دو بخش به وسیله پل های چوبی که در امتداد راسته بازار قرار دارند، به هم متصل می شوند. نخستین نقشه از بازار تبریز در سال ۱۳۲۷ هجری، در بخشی از نقشه دارالسلطنه تبریز و به دست اسدالله خان مراغه ای ترسیم شده است. نقشه این بازار در بخش شمال شرقی نقشه

مذکور رسم شده و اکثر مکان های مهم آن نظیر تیمچه ها و کاروانسراها در این نقشه نام گذاری شده اند.

تبریز بر سر راه جاده ابریشم قرار داشته و ابریشم از جمله صادرات بازاریان تبریز در گذشته بوده است. از نیمه دوم سده سیزدهم، تاجران انگلیسی تبار از طریق جاده ابریشم و پس از عبور از شهرهای استانبول و طرابوزان، کالاهای تجاری خود را به بازار تبریز منتقل می کردند. این بازار در زمان عباس میرزا به مرکز تجارت انگلیسی ها بدل شده بود. تبریز پس از سده سیزدهم، پایگاه اصلی تجارت اروپا با مناطق شمالی ایران به شمار می رفت؛ به گونه ای که در سال ۱۲۵۶ خورشیدی، این شهر ۲۵ تا ۳۳ درصد از کل مراودات تجاری کشور را عهده دار بود و از این حیث برتر از تهران محسوب می شد. همچنین تا سال ۱۲۸۵ خورشیدی، تبریز مرکز اصلی تجارت ایران با آسیای میانه شناخته می شد. اروپاییان آینه، انواع پارچه های ابریشمی، مخملی و نخی، پنبه، چلوار، چیت موصلی، شکر، شیشه، فلز، قند و سایر محصولات ماشینی را وارد تبریز می کردند. بازاریان تبریزی نیز ابریشم و مقداری ابریشم ماشینی، اسلحه، تنباکو، خشکبار، رنگ، شال، مازو و موم به بازرگانان اروپایی می فروختند. پیش تر یکی از ارکان های اصلی و اساسی بازار تبریز، آرامنه بودند؛ به طوری که یکی از گردشگران فرانسوی از جایگاه ویژه و ممتاز مغازه های آنها در این بازار در تجارت با تاجران روس خبر داده است. آرامنه داد و ستد بسیاری با اروپاییان داشتند؛ به گونه ای که آرامنه گرجستان برای نخستین بار کالاهای انگلیسی را از استانبول خریداری کرده و وارد مناطق شمالی ایران کردند.

کنسولگری فرانسه در سال ۱۲۸۵ خورشیدی، شمار آرامنه تبریز را بالغ بر ۵۰۰۰ نفر دانسته و اضافه کرده که گروهی از آنان که در سال ۱۲۴۲ خورشیدی به روسیه رفته بودند، به این شهر باز می گردند و از همین روی شمار آرامنه تبریز روز به روز افزایش می یابد. بازار تبریز شامل بازار امیر، بازار کفاشان، راسته بازار، بازار حلاجان، راسته کهنه، بازار مشیر، بازارچه صفی، تیمچه و سرای شیخ کاظم، تیمچه حاج صفرعلی و ... می شود. بزرگترین گنبد بازار، گنبد تیمچه امیر است. بانی تیمچه امیر میرزا محمد خان امیر نظام زنگنه است که در ۱۲۶۰ هجری قمری در گذشته است. معمار معروف آن صمد معمار بوده است که داستان زندگی او در بین معماران تبریز زبانزد است. وی در اواخر عمر با فقر روزگار گذرانیده و با فقر نیز زندگی را بدورد گفته است. یکی از زیباترین قسمت های بازار تبریز تیمچه مظفریه است. ساختمان این

بنا در سال ۱۳۰۵ هجری قمری پایان پذیرفته است و نامگذاری آن به سبب حضور مظفرالدین میرزا و افتتاح آن به دست وی بوده است. بانی آن حاج شیخ معروف (جعفر قزوینی) بوده است که درعین حال بانی تیمچه ها و دالان حاج شیخ نیز می باشد. طاق ها و گنبد های مقرنس بلند بازار تبریز، سازه های آجری به هم پیوسته، طراحی مغازه ها، کثرت تیمچه ها، وجود انواع مشاغل و تعداد زیادی مدرسه و مسجد که کنار سراهای بازرگانی قرار گرفته اند، این بازار را به نمونه ای عالی از مکانی تجاری با هویتی شرقی و اسلامی بدل ساخته است.

منبع :

سایت سازمان تبلیغات اسلامی

## جمعیت‌های خیریه تبریز دستاورد انقلاب مشروطه



انقلاب مشروطه رویداد عظیمی بود که در ایران اواخر دوره قاجار به وقوع پیوست و اثرات دیرپایی را از نظر سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و... بر آن جامعه به جا گذاشت. این انقلاب را می‌توان نقطه عطفی در کل تاریخ این سرزمین به شمار آورد که طی آن مردم ستمدیده ایران برای محدود کردن قدرت مطلقه پادشاهان به پا خاسته، استبداد را به زانو درآورده و مشروطه را برقرار نمودند که در این جریان سهم آذربایجان خصوصاً تبریز تعیین کننده بود.

این انقلاب یکی از مهم‌ترین انقلاب‌های خاورمیانه بوده و همانند انقلاب روسیه، چین و مکزیک جزئی از نهضت جهانی انقلاب در اوایل قرن بیستم به شمار می‌رود. این نهضت در واقع جنبشی بود ملی و مردمی که بر اثر سالها نابسامانی و ناامنی و فشار فقر و محرومیت توده‌های محروم در برابر فساد حکومت و خودکامگی و آزمندی بسیاری از حکمرانان دوران استبداد پدید آمد و با رهبری و مبارزه پی‌گیر شماری از پیشوایان مذهبی و آزادی‌خواهان راستین به خصوص در تهران، تبریز، رشت، اصفهان و شیراز شکل گرفت. از اثرات اجتماعی این انقلاب که کمتر به آن توجه شده شکل‌گیری و رشد جمعیت‌های خیریه با اهداف متعالی انجام امور عام‌المنفعه، کمک به هم‌نوع و دستگیری از مستمندان و فقرا به خصوص در مواقع بروز بحران‌های سیاسی و اجتماعی آن زمان بود. در این مقاله تلاش شده با نگرشی تازه به این رویداد مهم تاریخی فعالیت‌های اجتماعی مردم تبریز که منجر به شکل‌گیری جمعیت‌های خیریه متعددی در آن شهر شده بود، معرفی و مورد بررسی واقع گردد.

در دوره مشروطیت در کلیه محله‌های تبریز انجمن محلات تشکیل شده بود که در این انجمنها علاوه بر مسائل سیاسی به امور اجتماعی از جمله انجام امور خیریه و عام‌المنفعه توجه

نموده و از مستمندان محل خود دستگیری می نمودند. حتی آرامنه تبریز نیز در آن زمان انجمن امدادیه آرامنه آذربایجان را تأسیس کرده بودند.

این توجه افراد خیر به امور خیریه در دوره استبداد محمدعلی شاه که تبریز درگیر جنگ بود و مدت یازده ماه در محاصره به سر می برد، واقعاً برای مردم که از لحاظ آذوقه در مضیقه قرار گرفته و امراض ناشی از کمبود مواد غذایی بیداد می کرد، خیلی مؤثر واقع شد و در آن زمان مؤسسه خیریه دارلعجزه و خیریه های دیگر به مقتضای زمان و نیاز جامعه آن روز با توجه به ضعف دولت و دست به دست گشتن سریع قدرت، پا به عرصه وجود نهادند.

در دوره پهلوی اول، تأسیس جمعیت شیر و خورشید سرخ تبریز، بنگاه حمایت از زندانیان و انجمن خیریه و محلی لیل آباد، فعالیتهای خیریه ادامه پیدا کرد، اما بعد از شهریور ۱۳۲۰ش و اشغال خاک ایران توسط قوای بیگانه و متعاقب آن جریان حکومت پوشالی دموکراتهای آذربایجان به سرکردگی پیشه‌وری، باعث توجه بیشتر دولت از یک طرف و روحانیون و نهاد مذهبی از طرف دیگر به مردم شد و جهت آن نگرانی از نفوذ کمونیسم و اشاعه مرام اشتراکی در منطقه بود و در واقع از سال ۱۳۲۶ و ۱۳۲۷ش به بعد جمعیت‌های خیریه زیادی در تبریز تأسیس شد که بیشتر آنها ثبت شده و به صورت رسمی فعالیت می کردند.

دولت نیز برای کسب موقعیت اجتماعی، اقداماتی در این زمینه انجام داد و در مواقعی که درگیر جنگ و تفرقه و ضعف حکومت نبود، هم خود جمعیت خیریه تشکیل داده و هم به جمعیت‌های خیریه نظارت کرده و ضمن کنترل، به آنها کمک می کرد. کنترل دولت از طریق شهربانی و ساواک صورت می گرفت. وجود حکومت استبدادی و نگرانی ناشی از سیاسی شدن این جمعیت‌ها و تشکلهای مردمی - مخصوصاً در اواخر دوره پهلوی دوم - باعث می شد که دولت نظارت بیشتری بر فعالیت این جمعیت‌ها داشته باشد و این در حالی بود که عدم مداخله در امور سیاسی از اصول و برنامه‌های جمعیت‌های مورد بررسی بود.

این مقاله با هدف ارزشمند ارتقاء روحیه خیرخواهی و نوع دوستی در بین مردم تنظیم شده، جمعیت‌های خیریه تبریز را در چهار بخش شامل: ۱- جمعیت‌های خیریه رسمی مردمی ۲- بنگاهها و جمعیت‌های خیریه دولتی ۳- هیأت‌های خیریه غیررسمی ۴- جمعیت خیریه بین‌المللی شیر و خورشید سرخ تبریز وابسته به صلیب سرخ جهانی؛ بررسی نموده است.

این اثر از آن رو که به صورت دقیق چگونگی شکل‌گیری، عملکرد، ساختار و تأثیر نهاد مذهبی، نقش تجار و دولت در ترغیب و تشویق مردم در امر مشارکت از طریق پرداخت اعانه به این جمعیتها را با تکیه بر اسناد منتشر نشده مورد بحث و بررسی قرار می‌دهد، حائز اهمیت و درخور مطالعه است.

پیشینه‌ای مختصر در مورد انجام امور خیریه در ایران

اقوام آریان‌نژاد، خاصه ایرانیان از جمله ملل قدیم به شمار می‌آیند که به پیروی از کیش و آیین خود به انجام کارهای نیک چون آبادانی و دستگیری مستمندان توجه بسیار داشته و در زمینه امور خیریه طبعاً دارای نذورات و موقوفات بسیاری برای نگهداری معابد و آتشکده‌های خود بوده‌اند. تفکر نیک‌اندیشی و خیرخواهی در تعالیم زرتشت به آنها آموخته بود که یک دهم در آمد خود را صرف «داد و دهش»، خیرات و کمک به فقرا نمایند. اسلام به عنوان آخرین و کامل‌ترین آئین الهی، با نگاهی جدی و قاطع به این امر نگریسته است. آیات فراوان در خصوص اثرات وضعی و پاداش اخروی امور خیریه در قرآن مجید تأییدی است بر این مطلب و روایات ائمه اطهار علیهم‌السلام نیز تأکیدی بر انجام این امور است. (۱) بر اساس قرآن و فرمانهای پیامبر که از طریق سنت به سمع همگان می‌رسید، ضوابط انسانی در قلمرو حکومت اسلامی در برابر قشرهای تحت فشار حاکم بود. از جمله این فرمانها پذیرفتن یتیمان بود. چنانکه در شهرهای مختلف ایران دوره نخستین اسلامی کودکان یتیم را در خانه‌های مخصوص اطعام و نگهداری می‌کردند، به یاد اینکه حضرت محمد(ص) یتیم بوده است و دیگر اینکه مستمندان به طور منظم اطعام می‌شدند. بنابراین در طول قرون وسطی در اسلام تأمین رفاه و برقراری همکایهای اجتماعی وجود داشته است. (۲)

در دوره قاجار حس تعاون و همدردی و دستگیری از بینوایان در میان توده مردم به حد کمال وجود داشت و این حس موجب آن شده بود که در رژیم خشن استبدادی قاجاریه و در عصری که هیچ‌گونه سازمان و تشکیلات عام‌المنفعه وجود نداشت مردم خود به یاری یکدیگر بشتابند. (۳)

منطقه زرخیز آذربایجان به خصوص شهر قدیمی تبریز از قرنهای پیش شاهراه تجارتی بین ایران و اروپا از طریق اسلامبول، قفقاز و پترزبورگ بود. روی همین اصل تجار تبریزی هم از جنبه اعتقادی و ارتباط محکم با روحانیون و پیاده کردن سفارش بزرگان دین و هم به جهت

ارتباط با کشورهای مختلف اروپایی از فعالیتهای اجتماعی آنان بیش از سایر هم‌میهنان آگاهی داشتند. (۴) این آگاهی باعث شده بود که در انقلاب مشروطه هر کدام از محله‌های تبریز انجمن محلی و خیریه داشته باشند. این انجمنها غیررسمی و فصلی بود که به طور موقت در پاییز هر سال جهت تهیه زغال برای تأمین سوخت زمستانی و تهیه پوشاک فقرا در مساجد و یا منازل اعضا و معتمدین محل تشکیل می‌شد. پس از پایان دوره استبداد و رفع محاصره تبریز توسط محمدعلی شاه؛ آرامشی در اوضاع پدید آمد. ولی بی‌کاری و کساد بازار و رکود داد و ستد باعث شده بود که طبقات پایین سخت در مضیقه بیفتند. لذا عده‌ای از بازرگانان نوع‌دوست تبریزی با همکاری اجلال‌الملک نایب‌الایاله وقت، انجمنی در عمارت ایالتی تشکیل داده، جمعی را به عنوان هیأت عامله خیریه انتخاب می‌نمایند که با جمع‌آوری اعانه در رفاه حال مستمندان معلول و یتیمان بی‌سرپرست بکوشند. این انجمن اولین اقدامی که جهت انجام امور خیریه و کمک به مستمندان می‌کند تأسیس دارالعجزه در سال ۱۳۲۷ ق می‌باشد که در آنجا عده‌ای از بینوایان و معلولین بی‌سرپرست نگهداری می‌شدند.

با رسیدن خبر تأسیس دارالعجزه، انجمنهای ایرانی در خارج کشور از جمله انجمن سعادت اسلامبول، انجمن مساوات قفقاز و مردم سایر شهرهای ایران، اعانه‌های فراوانی به دارالعجزه ارسال کردند. پس از آرامش اوضاع و بهبود وضع مردم با شروع جنگ جهانی اول در سال ۱۳۳۲ ق (۱۹۱۴ م) وضع روستائیان آذربایجان نیز در اثر فروش محصولات کشاورزی به روسها که با آلمان درگیر جنگ بودند، خوب شده و فعالیت دارالعجزه را کد ماند. (۵)

#### کلیات

انجمنها و مراکز خیریه مؤسسات عام‌المنفعه‌ای هستند که به منظور ارائه خدمات به افراد جامعه در زمینه‌های گوناگون از قبیل خدمات بهداشتی و درمانی، خدمات رفاهی و فرهنگی پا به عرصه حیات می‌گذارند. وجود این مراکز، تعداد و موضوع فعالیت آنها محک و معیاری برای ثبوت یا نفی عدالت اجتماعی در جامعه است. بدین معنا که این مراکز، زمانی پا به عرصه فعالیت می‌گذارند که عدالت در اجتماع با عملکرد ناقص و برنامه‌های ضعیف، کم‌رنگ یا مخدوش شده باشد و دولت نتواند به وظیفه خود در برابر یکایک افراد جامعه به ویژه قشر ضعیف عمل کند. در این مقطع زمانی است که عده‌ای از نوع‌دوستان خیر جامعه به منظور

ارائه خدمات به هموعان خود، تشکیلاتی را بدین منظور پدید می‌آورند تا راهگشایی برای خدمت باشند. (۶)

تأسیس و ایجاد این انجمنها و مراکز خیریه در جامعه اسلامی ما، خصوصیت و رنگ و بویی خاص دارد و مولای متقیان امیر مؤمنان علی(ع) چه زیبا در این باره می‌فرماید: «ما احسن تواضع الاغنیاء الفقراء طلباً لما عندالله و احسن منه تیه الفقراء علی الاغنیاء و اتکالا علی الله...» «چه نیکوست فروتنی توانگران در برابر مستمندان برای به دست آوردن آنچه نزد خداست و نیکوتر از آن، بزرگ‌منشی مستمندان به اعتماد خدا برابر اغنیاست.» (۷)

#### نقش روحانیون در تقویت جمعیت‌های خیریه تبریز

روحانیت معظم همیشه در انجام امور خیریه و دستگیری از مستمندان در صف اول قرار داشته و مورد اعتماد تجار و مردم از یک طرف و دولت از طرف دیگر بوده است. به موجب احکام شرع رسیدگی به فقرا و مستمندان بخشی از وظایف شرعی روحانیت و مراجع تقلید محسوب می‌شود و روحانیون ضمن تقسیم خمس، زکات، سهم امام و سهم سادات در مصارف دینی، بخشی از آن را با کسب مجوز از مجتهدین اعلم زمان، صرف امور خیریه می‌کنند. از آنجایی که امور خیریه به لحاظ داشتن خاستگاه دینی و تأیید و سفارش مذهب به گونه‌ای است که تحصیل رضا و ثواب الهی به شکلی کاملاً نهادینه شده مدنظر مرتبطین با آن می‌باشد، اثر بخشی کاملاً گسترده‌تری دارد.

واقعۀ شهریور ۱۳۲۰ش و جریان‌های پس از آن در دوره پیشه‌وری باعث شد که علمای تبریز به خاطر جلوگیری از رشد کمونیسم و مرام اشتراکی، تجار و مردم را تشویق نموده که جمعیت‌های خیریه را توسعه دهند. البته خود علما نیز در آن جمعیتها به صورت فعال شرکت می‌کردند.

#### نقش تجار در تشکیل جمعیت‌های خیریه تبریز

تجار در همه زمانها مخصوصاً در دوره بین انقلاب مشروطه و انقلاب اسلامی در زمینه امور خیریه و پرداخت کمک و اعانه پیشقدم بودند. این کار برای آنها هم جنبه اعتقادی، هم جنبه اعتباری داشته و حضور آنها در انجمن‌های خیریه، بیشتر پاسخ آنان به توقع و انتظار عمومی بود. (۸) تجار تبریز به جهت اعتقاد مذهبی قوی و ارتباط محکم با نهاد مذهبی، در انجام امور

خیریه پیشقدم بوده و با حضور خود در حرکت‌های اجتماعی و عام‌المنفعه با صرف مبالغ قابل توجه در این راه نقش مهمی ایفا کرده و این حرکت را که در دوره مشروطیت در تبریز تشدید شده بود، ادامه دادند.

#### جمعیت‌های خیریه مردمی رسمی

در اواخر جنگ جهانی اول به جهت بروز قحطی جهانی که شهرهای ایران به خصوص تبریز نیز از آن متأثر شد و بر اثر گرسنگی و شیوع امراض ناشی از کمبود مواد غذایی و بیماری‌های عفونی که موجب مرگ عده زیادی از فقرا و اطفال مستمند گردید، نیکوکاران و سرمایه‌داران تبریز دوباره دور هم جمع شده و با جمع‌آوری اعانه، در اوایل محرم سال ۱۳۳۵ ق دارالعجزه را تأسیس کردند و اساسنامه‌ای در هشت ماده برای آن تنظیم نمودند. (۱۰) این اساسنامه در واقع اولین اساسنامه جمعیت‌های خیریه تبریز بود.

در سال ۱۲۹۹ ش دارالعجزه به دو بخش دارالعجزه مخصوص سالخوردگان و معلولیت و دارالتربیه ویژه یتیمان بی‌سرپرست تقسیم شد. (۱۱) در سال ۱۳۱۹ ش اداره ثبت مؤسسات تبریز، به منظور ثبت مؤسسات و شرکتها بر اساس قانون تجارت مصوب سال ۱۳۱۱ ش تأسیس شد و اولین مؤسسه‌ای که ثبت کرد مؤسسه پرورشگاه و تیمارستان شهر تبریز (دارالعجزه و دارالتربیه سابق) بود که با شماره یک ثبت شد. این مؤسسه با هدف کمک به بینوایان و یتیمان و دیوانگان شهر تبریز در محله دمشقیه، بر اساس اساسنامه‌ای که در ۳۲ ماده تنظیم شده بود به کار خود ادامه داد. در سال ۱۳۵۱ ش این مؤسسه دوباره اساسنامه خود را اصلاح نموده و به مؤسسه خیریه تبریز تغییر نام یافت. (۱۲) از دیگر جمعیت‌های خیریه مردمی می‌توان به بنگاه حمایت زندانیان تبریز اشاره کرد که در سال ۱۳۰۶ ش با الگوبرداری از انجمن‌های خیریه دوره مشروطیت با هدف حمایت از خانواده‌های زندانیان تأسیس شده بود. مرحوم محمد نخبجوانی با تأسیس این خیریه بارقه امید را در کومه سرد خانواده‌های زندانیان روشن نموده و با این تدبیر نگاه مردم را متوجه این قشر آسیب‌دیده اجتماع نمود. (۱۳) این جمعیت در شهریور ۱۳۲۰ تعطیل شده و دوباره در سال ۱۳۴۴ ش به صورت رسمی تأسیس گردید. (۱۴)

## انجمن محلی و خیریه لیل آباد

در سال ۱۳۰۸ با همت میرزا حسین واعظ و اهالی محله لیل آباد تأسیس شد. در ابتدا به صورت فعلی اقدام به کمک به مستمندان محله می کردند تا اینکه در سال ۱۳۳۴ امور خیریه محله را تحت سازمان و تشکیلات منظمی درآورده و پس از تنظیم اساسنامه به ثبت رساندند. (۱۵)

### جمع خیریه تبریز

در مهرماه ۱۳۲۲ش تأسیس شده و در تیرماه سال بعد به شماره ۲ ثبت شد. این جمع با اجازه شرعی حضرت آیت الله آقا سید ابوالحسن اصفهانی تشکیل شده بود و کلیه امور خیریه مجمع مطابق قوانین شرع انجام می شد. هدف اصلی این مجمع ایجاد کارگاه برای اشتغال افراد مستأصل و مستمند بود. اساسنامه این مجمع توسط علمای بزرگ تبریز تصدیق و مهر شده و تجار نیز آن را امضا نموده بودند. (۱۶)

### جمعیت خیریه راسته کوچه

در سال ۱۳۲۶ش در محله راسته کوچه تبریز تأسیس شد. (۱۷) این جمعیت با اجازه کتبی مراجع تقلید تشکیل شده و آیت الله میرزا مهدی انگجی از مؤسسين آن بودند. این جمعیت با داشتن دبستانهای حرفه ای مخصوص پسران و دختران، کمک های خوبی در آموزش دختران و پسران بی بضاعت نموده بود. (۱۸)

### جمعیت خیریه محله نوبر

در سال ۱۳۲۶ش تأسیس شد و در سال ۱۳۳۱ش ثبت گردید. هدف این جمعیت در زمینه «تهیه وسایل تحصیل و آموزش صنعت برای اطفال یتیم و بی بضاعت محله نوبر»، «تأمین وسایل بهداشت برای بیماران بی چیز محله» و «اعطای مساعدت های نقدی و جنسی به مستمندان محله» متمرکز بود. این جمعیت شعبی تأسیس نموده به نام های هیأت خیریه دارالایتام و هیأت خیریه عیادت از بیمار که این شعب فعالیت های خیریه ای در سطح یک جمعیت انجام می دادند. این جمعیت همچنین در انجام مأموریت خود در قسمت تحصیلی و صنعتی دو باب مدرسه پسرانه و دخترانه داشت. (۱۹)

## بنگاه نیکوکاری

با هدف تأسیس بیمارستان و اداره امور آن و انجام امور خیریه توسط تعدادی از تجار در سال ۱۳۳۷ش در خیابان ششگلان تأسیس شد. (۲۰)

### جمعیت حمایت از معلولین

در خردادماه ۱۳۳۸ش به وسیله سرتیپ علی اصغر مهرداد سرپرست وقت شهربانیهای آذربایجان و چند نفر از تجار و معتمدین سرشناس در دبستان کر و لال ها و نابینایان، به منظور حمایت از معلولین (کر و لال و کور) و آموزش و پرورش و تعلیم صنعت به آنها تأسیس شد.

### مؤسسه خیریه المهدی

در سال ۱۳۵۰ش توسط تعدادی از تجار متعهد و خیر بازار تبریز با هدف انجام امور خیر و مفید و ترویج و نشر تعالیم عالیه اسلامی، کمک لازم در تأسیس و بهبود زندگی درماندگان و پرداخت وام بدون بهره به کسانی که واقعاً نیازمند بودند، تأسیس گردید. پایبندی به قوانین اسلامی و مذهب شیعه دوازده امامی از اساس کار این مؤسسه بود. (۲۱)

### مؤسسه خیریه حمایت از مستمندان تبریز

در سال ۱۳۵۱ش به اهتمام عده‌ای از افراد متعهد و خیر تبریز با انگیزه جلوگیری از آبروریزی عده‌ای متکدی حرفه‌ای با دو هدف عمده شامل: ۱- جلوگیری منطقی از تکدی و آبروریزی ۲- جایگزین کردن کمکهای معقول و مشروع و آبرومندانه تأسیس شد. اولویت و تلاش این مؤسسه این بود که به انسانهای عدالت‌خواه کمک کند که با انفاق خود خلاء میان افراد جامعه را پر کرده و جامعه را به حالت تعادل اقتصادی برسانند و به جای فقرزدایی به فقرزدایی پردازند. (۲۳)

### انجمن امدادیه ارامنه آذربایجان

بر اساس منابع ارمنی از جمله وارتان دمیرجیان (۱۹۶۶م) در سال ۱۸۹۰ در تبریز تأسیس شد (۲۴) که این مطلب تأسیس خیریه در تبریز را به اواخر دوره ناصرالدین شاه می‌رساند. اما به هر حال این انجمن فقط محدود به خود ارامنه تبریز بود. این انجمن از سال ۱۳۴۰ش به ثبت رسید و به طور رسمی با هدف بهبود وضع فرهنگ و امور خیریه، از قبیل کمک به

شاگردان بی بضاعت در شهرها، مساعدت به مدارس و شاگردان مستمند روستایی در دهات و کمک به متضرران حوادث غیرمترقبه در شهر تبریز تأسیس گردید. (۲۵)

### جمعیت‌های خیریه دولتی

کمیسیون مستمندان شهر تبریز - در سال ۱۳۰۸ش تأسیس شد، اساسنامه نداشت و در شهرداری تبریز با حضور عده‌ای از مقامات اداری و افراد خیر شهر تبریز با هدف انجام امور خیر و هماهنگ کردن سازمانهای مربوط و رسیدگی به حال مستمندان و فقرا، دانش‌آموزان نیازمند و رفع احتیاجات جمعیت‌های خیریه تشکیل شد. (۲۶) این کمیسیون در سال ۱۳۳۸ش منحل گردید (۲۷) و با انحلال آن وقفه‌ای در انجام امور خیریه توسط جمعیت‌های خیریه پیش آمد که متعاقب آن در سال ۱۳۴۰ش شورای عالی خیریه آذربایجان شرقی با همان اهداف اما با اساسنامه و به صورت ثبت شده شروع به فعالیت نمود. (۲۸)

### بنگاه حمایت از مادران و نوزادان و زنان باردار و بینوایان شعبه تبریز

در سال ۱۳۱۹ش با هدف بهبودی و مراقبت بهداشت نوزادان، راهنمایی‌های بهداشتی جهت جلوگیری از تلفات آنان، کمک‌های مادی و معنوی به زنان باردار و مادران فقیر... تشکیل گردید. این بنگاه با حمایت دولت منابع درآمدی خوبی از بخش خصوصی کسب کرد. (۲۹)

### جمعیت مبارزه با سل و حمایت از مسلولین آذربایجان

در سال ۱۳۲۹ش با هدف جلوگیری از ابتلاء مردم به بیماری سل و معالجه مبتلایان به سل تأسیس شد. (۳۰) این جمعیت وابسته به جمعیت مبارزه با بیماری سل و حمایت مسلولین ایران بود و از طریق حمایت دولت و اعانه‌های مردمی، مسلولین نیازمند را کمک می‌کرد. حتی شهرداری برای هر مسلول شفا یافته مقرری تعیین کرده و ماهانه به آنها پرداخت می‌کرد. (۳۱)

### جمعیت خیریه فرح پهلوی شعبه تبریز

در سال ۱۳۳۲ش تأسیس گردید و دارای مؤسسات مختلفی از جمله کانون (مهد کودک) برای نگهداری کودکان، پرورشگاه، درمانگاه، کلاسهای خیاطی و توزیع زغال برای مستمندان بود. این جمعیت از محل درآمدهای مختلف خود از اماکن عمومی، برگزاری کنسرتها، کمک ادارات و کمک عاملین قند و شکر برای مستمندان زغال تهیه کرده و آنها را در فصل

پاییز به صورت برنامه‌ریزی شده و منظم بین خانواده‌های مستمند توزیع نموده و همچنین برای کودکان آنها لباس تهیه می‌کرد. (۳۲)

#### جمعیت حمایت از مجذومین تبریز

در سال ۱۳۳۶ش با هدف مبارزه با بیماری جذام، بهبود وضع کلیه مجذومین و جلب مساعدت مردم نیکوکار، مؤسسات داخلی و بین‌المللی، در استانداری تأسیس شد. (۳۳) این جمعیت در سال ۱۳۳۸ش منحل شد و در سال ۱۳۴۱ش جمعیت مبارزه با جذام و حمایت مجذومین آذربایجان تأسیس شد که دو سال بعد به جمعیت کمک به جذامیان ایران ملحق شد. (۳۴) وجود تعداد زیادی بیمار جذامی در آذربایجان باعث شده بود که از زمان‌های قبل جذامیان را در محل مناسبی به دور از مردم شهر نگهداری نمایند که در دوره قاجار در آرپادره سی، منطقه‌ای در اطراف سه راهی اهر نگهداری می‌شده‌اند. سپس در دوره پهلوی اول آنها را به پشت فرودگاه تبریز در آسایشگاه باباباگی منتقل کردند و هنوز در آنجا نگهداری می‌شوند و مردم و دولت همیشه به آنها کمک می‌کنند. جمعیت کمک به جذامیان نیز به همین منظور در تبریز تأسیس شد.

#### جمعیت ملی مبارزه با سرطان شعبه تبریز

در سال ۱۳۴۴ش با هدف کنترل و درمان افراد مبتلا به سرطان و جلب مساعدت نیکوکاران و مؤسسات داخلی و خارجی، تأسیس شد. (۳۵) این جمعیت در جلب مساعدت و جمع‌آوری اعانه از مؤسسات خصوصی و دولتی داخل و خارج با داشتن تشکیلات قوی و منظم و کمیسیون همگانی و تبلیغات نسبت به سایر جمعیتها موفقیت بیشتری کسب کرد.

#### بنیاد نیکوکاری شعبه تبریز

در سال ۱۳۵۳ش با افتتاح درمانگاه مخصوص معالجه کودکان در خیابان شاهپور جنوبی [ارتش جنوبی] تبریز شروع به کار کرد. هدف این بنیاد فراهم آوردن موجبات تهیه وسایلی برای کودکان فقیر و بیمار و عقب مانده بود که آنها بتوانند از وسایل بهداشت، دارو و درمان به نحو صحیح و شایسته استفاده نمایند. این بنیاد درمانگاه خود را توسعه داده و تجهیزات و کادر پزشکی بیشتری را برای خدمت به مردم فقیر ایجاد و به صورت شبانه‌روزی در درمانگاه به معالجه کودکان اقدام کرد. در راستای کمک افراد خیر تبریز به جمعیتهای خیریه در سال

۱۳۵۵ش برادران توکلی صاحبان شرکت کبریت‌سازی توکلی تبریز ۳۱۴۲/۵۰ متر زمین به این بنیاد جهت احداث درمانگاه اهدا کردند.(۳۶)

#### انجمن حمایت از کودکان شعبه تبریز

در سال ۱۳۴۹ش با هدف جمع‌آوری اعانه‌های نقدی و جنسی جهت بهبود بهداشت و بالا بردن سطح زندگی کودکان و فراهم آوردن موجبات تأسیس مؤسسات تفریحی، تربیتی و اجتماعی از قبیل پرورشگاه، مهد کودک، پارک کودک، کودکانستان و آموزشگاههای مخصوص کودکان عقب مانده و مبتلا به اختلالات روانی تأسیس شد. مجمع عمومی این جمعیت از ۲۷ نفر افراد خیر و پزشک متخصص کودکان، اعصاب، روان‌پزشک، روان‌شناس و ۱۲ نفر از مقامات اداری استان تشکیل شد.(۳۷)

#### جمعیت‌های خیریه مردمی و غیررسمی تبریز

این جمعیتها که اغلب به صورت محلی و از زمان مشروطیت با توجه به شرایط سیاسی، اجتماعی حاکم بر شهر تبریز و به علت عدم توانایی دولت مرکزی در برقراری نظم و امنیت و رسیدگی به فقرا و مستمندان به صورت غیررسمی و ثبت نشده بود به وجود آمده بودند، عبارتند از:

#### مؤسسه خیریه تبریز

در سال ۱۳۳۵ق پس از شکست روسیه در جنگ جهانی اول که منجر به تخلیه تبریز از نظامیان روسی شد، به وسیله عده‌ای از آزادیخواهان در دربند ارک تأسیس شد. این مؤسسه تعلیم و تربیت و اعاشه حدود ۱۵ نفر از یتام بی‌سرپرست را به عهده گرفته بود. اما بیشتر فعالیت مؤسسه حول محور تنویر افکار قرار داشته است. این مؤسسه از جمعیت‌های خیریه قدیمی تبریز بود.(۳۸)

#### هیأت خیریه محله چرنداب

در سال ۱۳۲۷ش پس از انحلال فرقه دموکرات آذربایجان و فرار سران آنها به جهت عدم کفایت دولت مرکزی در برقراری نظم و رسیدگی به وضع معیشتی مردم از یک طرف و وجود زمستانهای سرد و بیکاری و کم‌درآمدی از طرف دیگر باعث شد تا حجت‌الاسلام

عباسعلی واعظ چرندابی با همکاری عده‌ای از افراد خیر محله، هیأت خیریه چرنداب را تأسیس کنند. (۳۹) این خیریه با وجود اینکه اساسنامه نداشته و ثبت نشده بود، اما در زمستانهای سرد تبریز با خرید ذغال و توزیع منظم و عادلانه آن بین مستمندان محله و توزیع حواله نان و گوشت بین افراد نیازمند و اعطای وام قرض‌الحسنه با اقساط طویل‌المدت در نوع خود اقدامات وسیعی در زمینه امور خیریه محله انجام داد. (۴۰)

#### مجمع خیریه اهراب

در سال ۱۳۲۷ش در سرچشمه محله اهراب تأسیس شده بود. حوزه فعالیت این خیریه محله‌های گازران، وزیرآباد و شهر نو بود که در آن زمان از محله‌های فقیرنشین تبریز بودند. این مجمع هر چند که اساسنامه نداشته و به ثبت نرسیده بود ولی مطابق برنامه‌های جمعیت‌های خیریه رسمی، هیأت مدیره داشته و جلسات سالانه با حضور اعضا برگزار می‌کرد. (۴۱)

#### جمعیت خیریه محله ویجویه

در سال ۱۳۲۷ش با همت جمعی از اهالی محله برای دستگیری از فقرا و مستمندان و درماندگان با حضور آیت‌الله شهیدی، آیت‌الله میرزا مهدی انگجی، آیت‌الله محمد بادکوبه‌ای و شیخ حسن پیشنهادی ویجوی در مسجد ویجویه تأسیس شده و متولیان با اجازه علمای فوق‌الذکر امور خیریه محله را انجام می‌دادند. (۴۲)

همانطور که در پیش ذکر آن رفت هیأت‌های خیریه محله‌های قدیمی تبریز از زمان مشروطیت به وجود آمد که این انجمنها در کنار سایر فعالیت‌های سیاسی، مذهبی؛ امور خیریه محل را نیز انجام می‌دادند اما با رشد جمعیت‌های خیریه مردمی رسمی و بنگاه‌های خیریه دولتی بر اثر فشار دایره همگانی شهربانی مبنی بر ثبت آنها، کم‌کم هیأت‌های خیریه محله‌ها منحل شدند. بعضی از این خیریه‌ها که در سال ۱۳۳۰ فعالیت داشته و بر اساس اسناد کمیسیون مستمندان تبریز کمک سالیانه دریافت کرده بودند، عبارتند از هیأت‌های خیریه محله‌های چهار منار، سیلاب، سرخاب، شهربانی، امیرخیز، ششگلان و کوچه باغ بودند. (۴۳)

در سال ۱۳۲۷ش به سرپرستی خانم پینر در بخش ۵ تبریز دایر شد. این مؤسسه فعالیت آموزشی داشته و سی نفر از اطفال ایرانی که در آنجا درس می خواندند را هم از جهت لباس و هم پرداخت کمک هزینه تحصیلی تأمین می کرد. (۴۴)

#### جمعیت بین المللی شیر و خورشید سرخ تبریز

این جمعیت که وابسته به صلیب سرخ جهانی بوده و جنبه بین المللی داشت، در سال ۱۳۰۳ش تأسیس گردید. اولین شهری که از تأسیس جمعیت شیر و خورشید استقبال کرد شهر تبریز بود که البته این اقدام به جهت وجود جمعیت های خیریه ای بود که از زمان مشروطیت در تبریز تشکیل شده بود و لذا زمینه های انجام این امور از قبل در تبریز وجود داشت. منابع درآمد این جمعیت در اوایل تأسیس از فروش پوست و روده گوسفندانی بود که مردم در اعیاد مذهبی قربانی می کردند و در زمانهای بعد منابع درآمد دیگری نیز به دست آورده و توسعه پیدا کرد و اقدامات مهمی انجام داد که عبارتند از:

۱- تأسیس مریضخانه ای در کوی ششگلان ۲- تأسیس مریضخانه ای در کوی مارالان ۳- کمک به آسیب دیدگان سیل ویرانگر روز ۱۷ تیر ۱۳۰۸ در تبریز ۴- کمک به زلزله زدگان سلماس در سال ۱۳۰۹ش ۵- تأسیس مریضخانه کودکان در تبریز ۶- تأسیس درمانگاه شبانه ۷- تأسیس زایشگاه سیار خانوادگی ۸- تأسیس اندرزگاه ۹- تأسیس بانک خون ۱۰- احداث ساختمان بیمارستان مدرن و مجهز دویست تخت خوابی تبریز. (۴۵)

#### نتیجه

بر اساس نظریه های جامعه شناسی انجام حرکت های خیرخواهانه به نفع جامعه در حقیقت نمود عینی و شهودی احترام به جامعه است. یک جامعه هر چه از انسانهای شعورمند و خودیاب مملو گردیده شد، حرکت آن جامعه و حریم انسانهایی که در آن زندگی می کنند، بیشتر مورد توجه و رعایت واقع شده و انسانها در چنین جامعه ای از لذت نوع دوستی، نوع پروری و نوع گرایی لبریز گردیده و فرهنگ انسانیت و انسان سازی تار و پود آن جامعه را به هم خواهد تنید. چنین جامعه ای با شرایط بیان شده در پیش دقیقاً با جامعه مورد بررسی (شهر تبریز) مطابقت دارد. به این صورت که در تبریز بین انقلاب مشروطه و انقلاب شکوهمند

اسلامی، با وجود شمار زیادی افراد خیر و نیکوکار، جامعه مورد بررسی به حد تعالی رسیده بود. به عبارتی بهتر اگر وجود چنین افرادی در جامعه به عنوان اولیاءالله تلقی گردد، پس به این نتیجه می‌رسیم که شهر تبریز در دوره مورد بحث از این بابت نیز شهری فرهنگ‌ساز و به عنوان الگویی در سطح کشور قابل استفاده بوده است. افراد خیر تبریز با الهام از تعالیم عالیه اسلامی انجام امور خیریه را تکلیف و وظیفه دینی و انسانی خود می‌دانستند و تلاش می‌کردند با ایجاد جمعیت‌های خیریه، قبل از اینکه منتظر انجام این امور توسط دولت باشند، خود اقدام به این کار کرده و در انجام امور عام‌المنفعه و دستگیری از مستمندان از همدیگر سبقت می‌گرفتند که نتیجه این امور پیاده کردن قسط در جامعه بود و جامعه به حالت تعادل اقتصادی رسیده بود تا جایی که حتی دولت نیز به تبعیت از مردم نیکوکار و خیر و شاید برای کسب موقعیت اجتماعی نزد مردم، اقدام به تأسیس جمعیت‌های خیریه کرده بود. روحانیت معظم تبریز در امور خیریه نقش مهمی داشته و آنها علاوه بر تشویق تجار و مردم خیر تبریز در تشکیل خیریه‌ها، خود نیز در جلسات آنها شرکت کرده و علاوه بر مساعدت، کار آنها را نیز تأیید می‌کردند. حتی دولت نیز در مواردی از طریق برخی علما به جمعیت‌های خیریه کمک می‌کرد.

اغلب کسانی که در جمعیت‌های خیریه به عنوان مؤسسين و بانیان شرکت کرده و کمک زیادی به جمعیت‌های خیریه می‌کردند، تاجر بودند. این اشخاص از دو جریان با شدت و ضعف تغذیه می‌شدند: جریان اول که تأثیر زیادی بر آنها داشت، جنبه اعتقادی با الهام از دستورات دینی و ارتباط محکم با روحانیت شهر تبریز بود و جریان دوم که تأثیر ضعیف‌تری داشت، موقعیت شهر تبریز به عنوان پایانه تجاری و واسطه بین ایران و اروپا از طریق اسلامبول و قفقاز بود که فعالیت تجار بر اثر ارتباط تجاری، سپس آشنایی آنها با فرهنگ اجتماعی کشورهای اروپایی بر آنها تأثیر گذاشته و آنها را در انجام این گونه امور تقویت می‌کرد.

تبریز در دوره مورد بررسی در سایه وجود جمعیت‌های خیریه فراوان و فعالیت چشمگیر آنان به شهری بدون گدا تبدیل شده بود و این از نتایج وجود جمعیت‌های خیریه بود که مردم با دادن اعانه به جمعیت‌ها، جلوی تكدی‌گری را می‌گرفتند. برخی از این جمعیت‌ها برای اولین بار در تبریز شکل گرفته بود و حتی تهران نیز در زمینه تشکیل برخی از جمعیت‌های خیریه از تبریز

الگو گرفته بود. در دوره مورد بررسی فعالیت کلیه اعضاء اعم از هیأت مدیره، مدیرعامل، بازرسان و سایر اعضاء افتخاری بود و تشریفات اداری در آن جمعیت‌ها وجود نداشت.

همچنین از بررسی جمعیت‌های خیریه به این نتیجه می‌رسیم که جمعیت‌هایی که در تشکیلاتشان گروه تبلیغات داشته‌اند، نسبت به سایر جمعیت‌ها موفقیت بیشتری در جلب اعانه و کمک‌های مردمی کسب کرده بودند و دلیل این موفقیت آن بود که وقتی مردم می‌دیدند که اعانه آنها در راه خیر به مصرف افراد واقعاً نیازمند جامعه می‌رسد و نتایج آن به وضوح در جامعه مشاهده می‌شد، با رغبت و علاقه بیشتری به این جمعیت‌ها کمک می‌کردند.

به طور کلی می‌توان گفت که تجربه جمعیت‌های خیریه تبریز از دوره مشروطیت و ناشی از وقایع سیاسی و اجتماعی آن زمان شکل گرفته بود، این تجربه ارزشمند به صورت خودجوش در مردم به وجود آمده و در دوره بعد از مشروطیت نیز ادامه داشته است. در واقع جمعیت‌های خیریه تبریز را باید حاصل و دستاورد اجتماعی انقلاب مشروطه به حساب آورد. امید است که تشکیلات خیریه فعلی به میان مردم رفته و طرح و برنامه‌های خودشان را بر اساس نیاز جامعه انتخاب کنند و از گداپرووری پرهیز نموده و به جای ماهی دادن به گرسنگان، ماهی گرفتن را به آنها بیاموزند.

پی‌نویس‌ها:

۱- ملک‌زاده، الهام. (۱۳۸۳۶). نگاهی به وضعیت امور خیریه رشت در دوره قاجاریه، فصلنامه گنجینه اسناد، سال چهاردهم، شماره ۵۳، صص ۵۳ - ۳۹.

۲- اشپولر، برتولد، (۱۳۷۹)، تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ج دوم، مترجم مریم میراحمدی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، صص ۲۸۵ - ۲۸۹.

۳- شمیم، علی‌اصغر، (۱۳۷۰)، ایران در دوره سلطنت قاجار، چ دوم، تهران: انتشارات علمی، صص ۳۷۱-۳۷۳.

۴- مجتهدی، علی اصغر (۱۳۴۱) تاریخ جمعیت شیر و خورشید سرخ تبریز، تبریز: چاپخانه شفق، صص ۳-۴.

۵- همان، صص ۷ و ۹.

۶- غفرالهی، شهرام، (۱۳۸۳) مراکز خیریه اصفهان نمونه‌هایی از مشارکت و خیراندیشی اجتماعی، فصلنامه وقف میراث جاویدان، سال دوازدهم، شماره ۴۶، صص ۱۳۷-۱۱۶.

۷- علی بن ایبطالب (ع)، امام اول، ترجمه نهج البلاغه، (۱۳۶۸) مترجم سیدجعفر شهیدی، تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ص ۴۳۴.

۸- ترابی فارسانی، سهیلا، (۱۳۸۱). تجار در تعامل سیاسی و اجتماعی پس از جنبش مشروطیت، فصلنامه گنجینه اسناد ملی، سال دوازدهم، شماره‌های پیاپی ۴۵ و ۴۶، صص ۱۲۳-۱۱۱.

۹- مجتهدی، پیشین، صص ۹-۱۰.

۱۰- سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، پرونده شماره ۲۹۷۰۰۴۶۶۸.

۱۱- مجتهدی، پیشین، ص ۱۱.

۱۲- اداره کل ثبت اسناد و املاک آذربایجان شرقی، بایگانی اداره ثبت مؤسسات، پرونده شماره ۱.

۱۳- بی نام (۱۳۸۲). عملکرد انجمن حمایت زندانیان تبریز در سال ۱۳۸۲، تبریز، بی‌نا، صص ۵-۶.

۱۴- اداره کل ثبت اسناد و املاک آذربایجان شرقی، همان، پرونده شماره ۱۰.

۱۵- بی‌نام، (۱۳۳۸). انجمن محلی و خیریه لیل آباد، نشریه شماره ۲، تبریز: چاپخانه علمیه، صص ۳-۶.

۱۶- اداره کل ثبت اسناد و املاک آذربایجان شرقی، همان، پرونده شماره ۲.

۱۷- همان، پرونده شماره ۹.

۱۸- سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، آرشیو مدیریت شمال غرب، پرونده شماره ۰۰۷۰۰۰۸۶۸.

۱۹- همان، پرونده شماره ۰۰۵۰۰۱۶۰۵.

۲۰- اداره کل ثبت اسناد و املاک آذربایجان شرقی، همان، پرونده شماره ۱۴.

۲۱- سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، مدیریت شمال غرب، پرونده شماره ۰۰۸۰۰۰۲۲۲.

۲۲- همان، پرونده شماره ۰۰۷۰۰۰۴۰۸.

۲۳- بی‌نام، (۱۳۸۴). درد دلی با همشهریان، روابط عمومی مؤسسه خیریه حمایت از مستمندان تبریز، ص ۲۱.

۲۴- دمیرجیان، وارطان، (۱۹۶۶). تاریخ ارامنه آذربایجان، تبریز: ناییری، ص ۸۵، (این کتاب به زبان ارمنی است که قسمتهایی از آن که مربوط به انجمن امدادیه ارامنه آذربایجان می‌باشد توسط آقای خسرویان مسئول امور بازار مشترک ایران و ارمنستان در اتاق بازرگانی تبریز، ترجمه شده است).

۲۵- نگارنده (۱۳۸۲)، اساسنامه انجمن امدادیه زنان ارمنی آذربایجان. فصلنامه گنجینه اسناد، سال سیزدهم، شماره‌های پیاپی ۵۱ - ۵۲، صص ۹۶ - ۹۰.

۲۶- سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، مدیریت شمال غرب، پرونده شماره ۰۰۸۰۰۰۴۵.

۲۷- همان، پرونده شماره ۰۰۵۰۰۱۶۰۵.

۲۸- اداره کل ثبت اسناد و املاک آذربایجان شرقی، همان، پرونده شماره ۲۰.

۲۹- سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، مدیریت شمال غرب، پرونده شماره ۰۰۵۰۰۰۳۵۴.

۳۰- اداره کل ثبت اسناد و املاک آذربایجان شرقی، همان، پرونده شماره ۶.

۳۱- سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، مدیریت شمال غرب، پرونده شماره ۰۰۸۰۰۰۲۲۲.

۳۲- همان، پرونده شماره ۰۰۵۰۰۱۰۲۹.

- ۳۳- اداره کل ثبت اسناد و املاک آذربایجان شرقی، همان، پرونده شماره ۱۲.
- ۳۴- همان، پرونده شماره ۱۷.
- ۳۵- سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، مدیریت شمال غرب، پرونده شماره ۰۰۵۰۰۱۸۰۰.
- ۳۶- همان، پرونده شماره ۰۰۵۰۰۲۵۵۸.
- ۳۷- همان، پرونده شماره ۰۰۵۰۰۱۴۵۵.
- ۳۸- مجتهدی، پیشین، صص ۱۱-۱۲.
- ۳۹- سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، مدیریت شمال غرب، پرونده شماره ۰۰۵۰۰۱۶۰.
- ۴۰- اسناد موجود در بایگانی هیأت خیریه چرنداب تبریز.
- ۴۱- سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، مدیریت شمال غرب، پرونده شماره ۰۰۸۰۰۰۴۵.
- ۴۲- همان، پرونده شماره ۰۰۵۰۰۰۱۶۰.
- ۴۳- همان، پرونده شماره ۰۰۸۰۰۰۴۵.
- ۴۴- سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، پرونده شماره ۲۹۰۰۰۳۶۴۷.
- ۴۵- مجتهدی، پیشین، صص ۱۴ و ۱۹ و جاهای دیگر.

## ما شاهد ۲۹ روز آتش و خون و تهاجم در تبریز بودیم

● میدان چمن  
گورهای را بسوی  
موت‌ساز و سینه  
ها می‌گذاشتند  
و شهدای آتش  
بوده از دامن‌سخت  
● نظامی‌کنان  
با چوب‌دستی و  
سنگ در دهان  
آتش در خانه  
می‌زدند و تهاجم  
می‌کردند

● مردم تبریز  
در روز ۲۹  
آتش‌سوزی  
آتش‌سوزی  
آتش‌سوزی

● آتش‌سوزی  
آتش‌سوزی  
آتش‌سوزی  
آتش‌سوزی  
آتش‌سوزی



تصویری از تبریز در روز ۲۹ آذرماه ۱۳۵۷. در این تصویر، آتش‌سوزی‌ها و تهاجمات در تبریز به وضوح دیده می‌شود.

برگزاری اولین چله، بیش از انتظار، مورد استقبال مردم قرار گرفت و این نمونه‌ای درخشان از استفاده سیاسی از سنت‌های شیعی بود که شاه را در بن‌بست سختی قرار داد. «اگر دولت می‌خواست جلوی برگزاری این مراسم را که به تبع حوادث قبلی، تاریخ و روز آن معین بود، بگیرد قطعاً با تظاهرات بسیار عظیم‌تری مواجه می‌شد.» (۱)

رژیم ناچار شد کجدار و مریز با چله‌ها برخورد کند. این مراسم موجب شد تا نقش و قدرت مذهب در تحرک مردم و فراگیری نهضت، خود را بیشتر نشان دهد و کار را از دست کسانی که کینه‌های متراکم مردم را به سوی سازش با رژیم می‌کشاندند، بگیرد.

چهارم شهدای ۱۹ دی قم - با فرارسیدن چهلمین روز شهدای واقعه ۱۹ دی قم در بسیاری از شهرهای ایران، مجالس عزاداری برپا شد. در نجف اشرف امام خمینی خود به این مناسبت سخنرانی و خط اصلی مبارزه را ترسیم کردند و مشخص نمودند که این تعطیلی اعتراض بر شخص شاه است. امام خمینی در این سخنرانی، از قم به عنوان «مرکز فعالیت اسلامی و مرکز تحرک اسلامی» (۲) یاد کردند و منشأ همه بدبختی‌ها را کشورهای غربی و کسانی که اعلامیه حقوق بشر را امضا کرده‌اند، اعلام نمودند که از همه آنها بدتر آمریکا و انگلیس است که این خانواده را بر ایران مسلط کرده‌اند.

روز ۲۹ بهمن در بسیاری از شهرهای ایران مجالس ختم به آرامی برگزار شد. اما در تبریز مراسم به درگیری با نیروهای مسلح رژیم و شهادت و زخمی شدن عده‌ای از عزاداران منجر گردید و دومین حلقه این زنجیر شکل گرفت.

## قیام خونین ۲۹ بهمن تبریز چهل شهدای تبریز

روحانیون مبارز تبریز به رهبری آیت‌الله قاضی طباطبائی تصمیم گرفتند چهل شهدای ۱۹ دی را با عظمتی در خور شأن شهدا پاس دارند. از صبح زود همان روز اقشار مختلف مردم از سراسر تبریز به سوی مسجد روانه شدند. هنوز ساعت ۹ بود که نیروهای انتظامی به فرماندهی سرگرد حق‌شناس در جلوی مسجد تجمع کردند و از ورود مردم ممانعت نمودند. سرگرد حق‌شناس حماقت را به اوج رساند و دستور داد تا اطلاعیه علمای تبریز را از دیوار مسجد بکنند و سپس به نیروهای خود دستور داد تا اطلاعیه علمای تبریز را از دیوار مسجد بکنند و سپس مسجد را به اصطبل تشبیه کرد و به نیروهای خود دستور داد تا در آن را ببندند. کندن اعلامیه علمای و توهین به مسجد، این خانه خدا، تاب تحمل را از مردم ربود و جوانی به نام محمد تجلا از بین جمعیت بلند شد و نسبت به توهین سرگرد اعتراض کرد. درگیری آغاز شد و نیروهای تحت امر، آن جوان دلاور را مورد اصابت گلوله قرار دادند و وی به شهادت رسید. مردم جنازه را روی دست‌ها گرفتند و با شعار مرگ بر شاه و درود بر خمینی به طرف خیابان حرکت کردند. خبر درگیری به سرعت در شهر پیچید و در مدت کوتاهی تمام شهر قیام کرد. در این درگیری مردم خشمگین تمام اماکن مظهر رژیم، بانک‌ها، سینماها، مشروب‌فروشی‌ها، قمارخانه‌ها، حزب رستاخیز و ادارات را مورد حمله قرار دادند. شهر به کلی از دست نیروهای انتظامی خارج شد. استاندار وقت، سپهبد اسکندر آزموده، از مرکز کمک خواست؛ ارتش وارد شهر شد و با سرکوب مردم و اعلام حکومت نظامی، بر شهر مسلط شد. در این درگیری چندین نفر شهید و صدها تن مجروح شدند؛ با این حال، ارتش هم نتوانست آتش دل مردم را خاموش کند. فردا نیز تظاهرات مردم ادامه یافت. (۳) قیام ۲۹ بهمن تبریز برای رژیم شاه سخت تکان‌دهنده و وحشت‌انگیز بود. موقعیت استراتژیک تبریز، نقش تاریخی تبریزیان در قیام مشروطه و ابعاد وسیع قیام، رژیم را به تکاپو انداخت. جمشید آموزگار، نخست‌وزیر نیز دست به ابتکار عمل زد و تصمیم گرفت هیأت دولت را به تبریز ببرد. کارگزاران رژیم برای خنثی‌سازی قیام ۲۹ بهمن در بیستم فروردین ۱۳۵۷ در تبریز با جمع‌آوری عده‌ای از نظامیان و روستاییان، تظاهراتی را در حمایت از رژیم راه‌اندازی کردند و نخست‌وزیر در این اجتماع سخنرانی کرد و تهدید کرد هرگونه شورش را سرکوب

و با هرج و مرج مبارزه خواهد نمود. وی بعد از سخنرانی در جمع خبرنگاران اعلام کرد، دولت در حال تحقیق است تا هر چه سریع‌تر عوامل اصلی تظاهرات اخیر را شناسایی و مجازات کند.

امام خمینی که به خوبی ادامه روند نهضت را بعد از ۱۹ دی پیش‌بینی کرده و آن را طلیعه پیروزی نام نهاده بود، با پیامی خطاب به اهالی آذربایجان یادآور شدند که « شما آذربایجانی‌های غیور بودید که در صدر مشروطیت برای کوییدن استبداد و خاتمه دادن به خودکامگی و خودسری سلاطین جور به پاخاستید و فداکاری کردید.» امام خمینی پیش‌بینی کردند که «با خواست خداوند قهار، اکنون در تمام کشور صدای ضدشاهی و ضد رژیم بلند است و بلندتر خواهد شد.» امام خمینی با اشاره به رهبری مبارزات توسط روحانیون افزودند که « پرچم اسلام بر دوش روحانیون ارجمند برای انتقام از این ضحاک زمان به اهتزاز درخواهد آمد و ملت اسلام یک دل و یک جهت به پاس مکتب حیات بخش قرآن، آثار این رژیم ضداسلامی و مروج زرتشتی را محو خواهد کرد. ایس الصبح بقریب؟» و به مردم آذربایجان قول دادند که قیام آنها مورد حمایت «شهرهای بزرگ چون شیراز، اصفهان، اهواز و دیگر شهرها» قرار خواهد گرفت. امام خمینی در پایان پیام خود تذکر دادند که هدف اعزام هیأت رژیم به آذربایجان برای این است که «بی‌خبری شاه را از این جنایات اعلام کند»، لذا هیچ‌کس نباید باور کند. (۴)

حماسه ۲۹ بهمن دومین حلقه از زنجیره‌هایی بود که به حماسه ۱۹ دی قم مشروعیت دارد و آن را زنده نگه داشت و موجب گسترش و فراگیر شدن اعتراض نسبت به رژیم شاه شد. در آستانه فرارسیدن چهلمین روز شهادت عده‌ای از مردم تبریز، امام خمینی با صدور پیامی تحلیلی به ملت ایران خط‌مشی مبارزه را مشخص نمودند و در این پیام، این کشتار مکرر را به «عمال آمریکا و به امر شاه» نسبت دادند «که دست آمریکا و سایر اجانب از آستین شاه بیرون آمده». امام خمینی از این کشتار پی‌درپی اظهار «ناراحتی» کردند و در عین امیدواری؛ چون «این جنایات شاهانه و این کشتار وحشیانه نتوانست و نمی‌تواند نهضت این ملت بیدار به پاخاسته را به سستی گرایاند. امام خمینی در پایان از مردم خواستند تا در روز چهارم، «با عزای عمومی خود به ملت‌های آزاد جهان بفهمانند که ما با چه شرایطی زندگی می‌کنیم.» (۵) با

انتشار پیام امام خمینی روحانیون و مردم در سراسر کشور آماده شدند تا مراسم چهارم شهدای تبریز را باشکوه فراوان برگزار نمایند.

همان‌طور که ساواک پیش‌بینی می‌کرد، مراسم چهارم با استقبال بی‌سابقه‌ای روبه‌رو شد، در بعضی از شهرها دو روز نهم و دهم فروردین مراسم برگزار شد و در بعضی از شهرها علی‌رغم میل ساواک، مراسم به تظاهرات خیابانی تبدیل شد و در اکثر شهرها بازار و مغازه‌ها بسته شدند. وقایع این دو روز چنان وسیع بود که روزنامه‌های وابسته، کیهان و اطلاعات که تا آن روز سعی می‌کردند از کنار این اخبار بگذرند، نتوانستند این وقایع را نادیده بگیرند. کیهان با تیتراژ درشت در مورد وقایع روز نهم نوشت: «تظاهرات خیابانی، حمله بانک‌ها و اتومبیل‌های پلیس در شهرستان‌ها» (۶) و اطلاعات در صفحه اول با تیتراژ درشت نوشت: «نقابداران در بابل دست به آشوب زدند. در قزوین، کاشان و اصفهان خرابکاری‌های مشابهی انجام شد.» (۷) کیهان در مورد وقایع روز دهم نوشت: «در دظاهرات ۲۱ شهر گروهی کشته، مجروح و دستگیر شدند» (۸) و اطلاعات نوشت: «تظاهرات، آشوب و خرابکاری و پخش اعلامیه در تهران و شهرستان‌ها» و اینها همه علامت بزرگی و نوظهوری این دو روز بود. (۹) برگزاری چله‌ها خبر از گسترش بحران برای رژیم می‌داد. چله اول در تبریز فاجعه به بار آورد و ابعادی به مراتب گسترده‌تر از ۱۹ دی قم به وجود آورد. دومین چله در بیشتر شهرها برگزار شد و در بسیاری از شهرها به درگیری با نیروهای مسلح شاه ختم شد و در یزد و جهرم تعدادی شهید و زخمی شدند. در اهواز نیز در روز سیزدهم مردم در مسجد جزایری اجتماع کردند که جلسه به تظاهرات خیابانی و درگیری با پلیس منجر گردید. در این درگیری چند نفر مجروح شدند و یکی از مجروحین در بیمارستان به شهادت رسید. در نتیجه در این چله سه شهر مجروح و شهید داد که بر خشم مردم ایران افزوده شد.

سومین چله خونین - نیروهای مذهبی بهترین راهبرد خود را در تداوم نهضت تجربه کردند. هر چهل روز یک قیام عمومی و خونین تب انقلاب را بالا می‌برد، بحران را گسترش می‌داد و به نیروهای مبارز امید و نشاط می‌بخشید. با اینکه مراجع قم در برپایی چهارم محتاط‌تر می‌شدند، ولی امام خمینی مصمم‌تر آتش انقلاب را افروخته‌تر می‌کرد. امام خمینی با تحلیل عمیق از حوادث به خوبی می‌دانستند که فرصت پیش آمده غنیمت است و باید ضربه‌های کاری را به رژیم وارد کرد. امام خمینی در ۹ اردیبهشت با صدور پیامی به ملت ایران،

استراتژی قیام و راهبردها را مشخص و تکلیف همه مخالفین شاه را معین نمودند. امام خمینی در این پیام، نوک پیکان حملات خود را متوجه شخص شاه کردند. امام خمینی در این پیام استراتژی حرکت اسلامی را معین فرمودند و تصریح کردند که ما «به خواست خداوند تعالی تا برچیده شدن بساط ارتجاعی شاهنشاهی و برپا کردن حکومت عدالت‌گستر اسلامی دست از مبارزه برنمی‌داریم.» (۱۰) موجی که پیام امام خمینی در بین مردم ایجاد کرد، خبر از برگزاری حماسه‌ای باشکوه می‌داد که روند سرنگونی رژیم را تسریع می‌کرد.

برگزاری مراسم در سراسر ایران - روز ۱۹ اردیبهشت فرا رسید. اعتراضات و گرامیداشت شهدای یزد، جهرم و اهواز به اوج خود رسید. مهم‌ترین موضوع در قیام ۱۹ اردیبهشت قیام گسترده دانشجویان در دانشگاه‌های آذربادگان، تهران، پهلوی، شیراز و سایر شهرها بود. در این روز دانشجویان نشان دادند که مذهب بزرگ‌ترین قدرت حرکت‌آفرین است. خبرگزاری‌های جهان نقش دانشجویان را در ۱۹ اردیبهشت تحت پوشش خبری وسیعی قرار دادند. (۱۱) خونین‌ترین تظاهرات ۱۹ اردیبهشت در شهر قم بود. (۱۲) وقایع این دو روز چنان رژیم را به عکس‌العمل واداشت که شاه سفر خود را به مجارستان و بلغارستان به تعویق انداخت (۱۳) و دولت طی اولتیماتوم شدیدالحنی انقلابیون را مورد تهدید قرار داد. حماقت‌آمیزترین رفتار نیروهای رژیم در این واقعه، حمله به منزل آیت‌الله گلپایگانی و شریعتمداری بود و این نشان می‌داد که رژیم در پی حرمت‌شکنی نسبت به مراجع بود. نیروهای رژیم روز نوزدهم به منزل آیت‌الله گلپایگانی حمله کردند و به ضرب و شتم پناهندگان پرداختند و چند گاز اشک‌آور در منزل شلیک کردند. در این واقعه آیت‌الله گلپایگانی دچار سکته قلبی شد و در بیمارستان بستری گردید. نیروهای رژیم که از این حرمت‌شکنی احساس پیروزی می‌کردند، روز بعد به منزل آیت‌الله شریعتمداری حمله کردند و طلبه‌ای را به نام ستار کشانی با گلوله به شهادت رساندند و فرد دیگری را مجروح کردند. حمله به منزل مراجع بازتاب وسیعی پیدا کرد. امام خمینی بلافاصله تلگرافی به آیت‌الله شریعتمداری زدند و از «هجوم اشرا و عمال اجانب به منزل وی و «قتل نفوس محترمه در محضر» وی اعلام تأسف نمودند و از وی خواستند تا «از سلامتی خود، ایشان را مطلع فرماید.» (۱۴)

سرکوب شدید رژیم موجب شد تا مراجع و روحانیون به این نتیجه برسند که دیگر راهی برای اصلاح وجود ندارد. اعلامیه بعضی از مراجع بعد از این رخداد، بوی انقلاب می داد. آنها خواستار دگرگونی و برقراری نظام اسلامی شدند و روحانیت با تمام وجود به صحنه مبارزه آمد. آیت الله گلپایگانی بعد از رفع کسالت در رابطه با قیام ۱۹ اردیبهشت اعلامیه ای را خطاب به علما صادر کردند و «این تظاهرات و اعتصابات و تعطیلی های عمومی در سطح کشور را» نشانه نارضایتی گسترده مردم دانستند و صراحتاً اعلام کردند: «ملت مسلمان ایران، خواهان اجرای احکام قرآن مجید و عدالت اجتماعی و برقراری نظام اسلامی می باشند.» (۱۵) اعلام موضع صریح آیت الله در برقراری نظام اسلامی کمک بسیار مهمی به امام خمینی، رهبر نهضت بود و این جمله در بین طلاب چنان هیجان برانگیخت که آنان به یکدیگر تبریک می گفتند.

امام خمینی در ۲۳ اردیبهشت طی یک سخنرانی نسبتاً طولانی در ضمن تحلیل موقعیت رژیم، راهبردهایی را برای ادامه نهضت مشخص کردند. امام خمینی در این سخنرانی علت سرکوب های اخیر را «جنونی» دانستند که در اثر عصبانیت شاه بر وی «عارض شده است». امام خمینی در این سخنرانی از شاه خواستند «تا جانش را از دست این ملت نجات دهد و یواشکی فرار کند» و در مقابل کسانی که می پرسیدند با رفتن شاه چه کسی حکومت کند؟ فرمودند: «اگر این برود عبیدالله هم بیاید بهتر از این است.» امام بر این پاسخ استدلال می کردند که شاه «کهنه کار شده، اواخر عمرش است و عصبی و دیوانه شده است» و «اگر این برود، هر کس بیاید مردم باز یک مدتی راحت هستند.» امام خمینی در این سخنرانی چند طرح کاربردی را ارائه دادند:

۱- از همه رهبران سیاسی و مذهبی خواستند که برای اداره انقلاب دست به سازماندهی بزنند و «تمام جناح ها با هم باشند، سازمان واحد باشد، یک حزب الهی در مقابل حزب رستاخیز، حزب خدا، حزب الله همه با هم باشید... روحانیان با آنها و آنها با روحانیون... باید سازمان داده بشود به این قیام، به این نهضت. باید عقلای قوم، سران قوم سازمان بدهند؛ یعنی روابط پیدا بشود بین جناح ها. همه شهرستانها باید با هم روابط داشته باشند، باید مجالس در روز واحد باشد.» (۱۶)

۲- روحانیت نیز باید برای ادامه نهضت سازمان داشته باشد.

بعد از این پیام بود که روحانیون مبارز تهران به فکر تشکیل رسمی جامعه روحانیت تهران افتادند و کار سازماندهی نهضت و تماس با روحانیون شهرستانها را آغاز کردند. پس از این واقعه، جامعه روحانیت تبریز، جامعه روحانیت اهواز، روحانیون زنجان، جامعه روحانیت تهران، روحانیون حوزه علمیه قم، جامعه روحانیت قزوین، مدرسین حوزه علمیه قم، روحانیون اصفهان، روحانیون تبعیدی در سقز، جامعه وعاظ تبریز و جامعه روحانیت بابل با صدور پیام، نامه و تلگراف اعمال وحشیانه رژیم، خصوصاً حمله به بیت مراجع را محکوم نموده‌اند. (۱۷)

از بزرگ‌ترین دستاوردهای سومین چله خونین، توسعه نهضت در سراسر کشور، تسریع در حوادث، کم شدن فاصله قیام‌ها و خودآگاهی انقلابی دانشجویان به نقش خود در اثرگذاری، پررنگ شدن بعد مذهبی نهضت و سرانجام، آغاز عقب‌نشینی رژیم از مواضع تثبیت‌شده خود بود. اولین واکنش امتیاز بخشی رژیم، تصمیم بر برکناری ارتشبد نصیری، رئیس خونخوار ساواک بود که در ۱۶ خرداد برکنار و سپهبد ناصر مقدم را به جای وی منصوب نمود. با استعفای انصاری از سمت هماهنگ‌کننده حزب رستاخیز و سخن از استعفای بعضی از روسای حزب، سراسیمی حزب به سوی سقوط آغاز شد.

چهارمین چله - چهارمین چله با اینکه در سراسر کشور مورد استقبال قرار گرفت، ولی عملاً سرد و برای رژیم مشکل جدی به وجود نیاورد، چرایی این سردی را باید در علل زیر جستجو کرد. در فاصله بین چله سوم و چله چهارم، ۱۵ خرداد قرار داشت. انتظار می‌رفت که بعد از چندین سال، در دور جدید نهضت، سالگرد قیام ۱۵ خرداد با عظمت برگزار می‌شد. رژیم نیز چنین پیش‌بینی کرده بود و به همین علت در سراسر کشور اعلام آماده‌باش کرده بود. (۱۸) از طرف دیگر، امام خمینی در سخنرانی دهم خرداد در نجف، ضمن ارائه تحلیل از وضعیت رژیم، وابستگی آن به آمریکا، فقر مردم، غارت منابع و ذخایر کشور و جنایات رژیم، تأکید کردند که ملت ایران نباید این ۱۵ خرداد را از یاد ببرند.

از سوی دیگر، نهضت آزادی بدون هماهنگی با امام خمینی و روحانیون مبارز در آستانه ۱۵ خرداد با صدور اعلامیه‌ای از مردم خواست تا در سالگرد ۱۵ خرداد از خانه‌ها خارج نشوند. مراجع قم در مورد سالگرد ۱۵ خرداد هیچ اطلاعیه‌ای صادر نکردند و جامعه مدرسین نیز همین رویه را انتخاب کرد، ولی جامعه روحانیت تهران با صدور اعلامیه‌ای ضمن گرامیداشت سالگرد پانزده خرداد، اعلام کرد: «روحانیت تهران به پیروی از مراجع عظام، اعلام می‌دارد:

چون اوضاع و احوال کنونی ایران نشان می‌دهد رژیم در نظر دارد ۱۵ خرداد دیگری به وجود آورد، چه بهتر آنکه شکوه و عظمت این روز تاریخی امسال با مقاومت منفی نشان داده شود و در سراسر ایران روز دوشنبه، ۱۵ خرداد مردم از خانه‌ها به هیچ‌وجه خارج نشوند و از هرگونه تظاهرات خیابانی خودداری کنند تا ضمن ادای حق آن روز، نقشه دستگاه جبار را خنثی کنند.» (۱۹)

در مقابل تصمیم تعطیلی نیروهای مخالف، دولت نیز دست به اقدامات بازدارنده‌ای زد. طبق گزارش‌های ساواک، شاه از نخست‌وزیر خواست تا دولت، مانع اعتصاب عمومی شود. مطبوعات وابسته به رژیم برای خنثی‌سازی اعتصاب ۱۵ خرداد با انعکاس وسیع جلسه ۱۳/۳/۱۳۵۷ اتاق اصناف دست به فضا سازی زدند. اطلاعات با تیتراژ درشت در صفحه اول نوشت: «اصناف اعلام کردند فردا مغازه‌ها را نمی‌بندند.» (۲۰) و تیتراژ دوم کیهان این بود: «اقدامات وسیع علیه شایعه اعتصاب فردا. اصناف تهران: فردا مغازه‌ها را نمی‌بندیم.» (۲۱) دولت تلاش کرد تا خود را در ۱۵ خرداد کاملاً پیروز جلوه بدهد. امام خمینی با آگاهی از فراز و نشیب‌های یک نهضت بدون اینکه خود را درگیر مسائل اختلافی نماید و بر اختلافات دامن بزند، بیشتر به تبیین اهداف نهضت، تلاش در جهت بیداری ملت و امیدوار ساختن آنها به آینده می‌پرداخت. امام خمینی در ۲۰ خرداد با صدور پیامی به ملت ایران بر واژگونی رژیم شاه به عنوان استراتژی نهضت تأکید کردند. مراجع قم آیت‌الله گلپایگانی، نجفی مرعشی و شریعتمداری با صدور اعلامیه مشترکی ضمن برشمردن جنایات رژیم در ریختن خون مردم در قم و دیگر شهرها و حمله به بیوت مراجع تقلید برای اولین بار در تاریخ روحانیت شیعه اعلام کردند که «برای ابراز تنفر و انزجار اخیر و استنکار برنامه‌های ضداسلامی روز شنبه یازدهم شهر رجب (۱۳۵۷/۳/۲۷) را عزای عمومی اعلام می‌داریم و چون دشمنان به هر عنوان می‌خواهند با اخلال در اجتماعات و تظاهرات، مطالب و اعتراضات منطقی ما را وارونه جلوه دهند و سپس کشتار وحشیانه به راه اندازند، از تشکیل مجلس ترحیم در این اربعین خودداری می‌نماییم و به عنوان اعتراض در خانه خود می‌نشینیم» و به ملت نیز هشدار دادند «از هر کاری که موجب حوادث ناگوار» می‌شود، «احتراز نمایند.» (۲۲) این گونه خانه‌نشینی برای دومین بار در مسیر حرکت رو به گسترش نهضت تکرار شد. با این حال، چنان حرکت مردم ایران عمیق، ریشه‌دار و جدی بود که در ضمن تبعیت از رهبران مذهبی تصمیم داشتند تا سرنگونی رژیم شاهنشاهی به نهضت خود ادامه دهند. لازم به ذکر است که در

سراسر کشور در آن روز روحانیون از حضور در نماز جماعت خودداری کردند و نماز جماعت برپا نشد. با همه این دستاوردها این آخرین چله‌ای بود که برگزار شد؛ زیرا در این چله کسی به شهادت نرسید؛ لذا بیم آن می‌رفت که مسیر حرکتی که آغاز شده بود در همین جا به پایان برسد.

پنجمین موج - با اینکه تمام وقایع دلالت بر قطع زنجیره چله‌ها و نرمش احتیاط‌آمیز بعضی از رهبران می‌داد، حوادث بعدی نشان داد که دست تقدیر سرنوشت دیگری رقم زده است. حوادث غیرمترقبه، اصرار امام خمینی بر تداوم نهضت و تصمیم مردم بر ادامه حرکت، ابتکار عمل را بار دیگر از دست رژیم گرفت و بر خیال خام آن و نگرانی انقلابیون پایان بخشید.

پی‌نویس‌ها:

- ۱- نیکی. آر. کدی، ریشه‌های انقلاب اسلامی، ص ۴۱۴.
- ۲- صحیفه امام، ج ۳، صص ۳۳۰-۳۴۹.
- ۳- برای آگاهی بیشتر ر.ک به: حماسه ۲۹ بهمن تبریز، به کوشش علی شیرخانی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۸، ص ۲۲۸.
- ۴- صحیفه امام، ج ۳، صص ۳۵۳-۳۵۵.
- ۵- همان، صص ۳۵۹-۳۶۲.
- ۶- روزنامه کیهان، ۱۳۵۷/۱/۱۰.
- ۷- روزنامه اطلاعات، ۱۳۵۷/۱/۹.
- ۸- همان، ۱۳۵۷/۱/۱۲.
- ۹- همان، ۱۳۵۷/۱/۱۰.

۱۰- برای آگاهی بیشتر نک به: روزنامه کیهان، ۱۳۵۷/۲/۲۰، ص ۲۷.

۱۱- صحیفه امام، ج ۳، صص ۳۷۸-۳۸۰.

۱۲- نک به: روزنامه اطلاعات، ۱۳۵۷/۲/۲۰.

۱۳- همان.

۱۴- صحیفه امام، ج ۳، ص ۳۴۶.

۱۵- اسناد انقلاب اسلامی، ج ۱، ص ۴۶۹.

۱۶- صحیفه امام، ج ۳، صص ۳۸۳-۳۹۶.

۱۷- اسناد انقلاب اسلامی، ج ۳، صص ۲۳۰-۲۸۴ و ج ۴، صص ۲۸۲-۲۸۴.

۱۸- آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، پرونده ارتشبد عباس قره‌باغی.

۱۹- اسناد انقلاب اسلامی، ج ۳، ص ۳۰۸.

۲۰- روزنامه اطلاعات، ۱۳۵۷/۳/۱۴.

۲۱- همان.

۲۲- اسناد انقلاب اسلامی، ج ۱، ص ۴۷۲.

درآمدی بر انقلاب اسلامی ایران روح‌الله حسینیان مرکز اسناد انقلاب اسلامی صص ۶۰۲ تا

۶۱۲

## خیزش جمعیت دیانت اسلامی تبریز علیه سیاست‌های فرهنگی رضاشاه



یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های تاریخ ایران معاصر، شکل‌گیری و فعالیت گسترده جریان‌های برآمده از بطن جامعه در عرصه سیاسی و اجتماعی است. اغلب این جریان‌ها به صف آراییی نیروهای مردمی در مقابل حاکمیت سیاسی متهم به فساد و ستمگری یا نیروهای خارجی متجاوز و کارشکن منجر می‌گردید. نکته شایان توجه آنکه احساسات و باورهای مذهبی مشترک در تحریک عموم «ستم‌دیدگان» ضد «ستمگر» از مهم‌ترین نیروهای انگیزشی بوده است. در واقع تقریباً در اغلب قیام‌ها و اعتراض‌های مردمی ایران معاصر، انگیزه دفاع از موجودیت اسلام و نیز مطرح شدن شعارهای شیعی دیده می‌شود؛ تا جایی که بیان دیگر خواسته‌ها با هدف و انگیزه مذهبی توأم می‌گشت. تشکل مردمی موسوم به جمعیت دیانت اسلامی در اوایل قرن چهارده شمسی در تبریز شکل گرفت. توجه به این نکته که تأسیس محفل مذکور با تغییر سلطنت همزمان است، ضروری به نظر می‌رسد، زیرا روی کار آمدن خاندان پهلوی، موجب ایجاد تغییر در عرصه‌های مختلف جامعه، از جمله عرصه فرهنگی گردید. از این لحاظ وجود ارتباط میان تغییرات فرهنگی اعمال شده در جامعه ایران از سوی حکومت و تأسیس جمعیت دیانت اسلامی، چندان بعید به نظر نمی‌رسد. واکاوی این مسئله، موضوع مقاله حاضر را شکل می‌دهد. تحقیق حاضر از نوع پژوهش‌های بنیادین بوده و در آن از روش توصیفی - تحلیلی پیروی شده است.

لازم به توضیح است که منابع در خصوص موضوع مورد بحث، اطلاع چندانی ارائه نمی‌دهند؛ بنابراین مطالب نشریه تذکرات دیانتی که بحث‌ها و سخنرانی‌های رئیس جمعیت دیانت اسلامی در آن نشر یافته است، در تحلیل موضع‌گیری و عملکرد آن تشکل، اهمیت

بسزایی دارد. گذشته از آن، کتاب خاطرات محمد عبدخدایی نیز در خصوص حیات سیاسی شخصیت مذکور، حاوی برخی اطلاعات جالب است.

### جمعیت دیانت اسلامی

غلامحسین عبدخدایی یا شیخ غلامحسین آقا تبریزی معروف به « غلامحسین ترک » که تحصیلات حوزوی را در تبریز و نجف گذرانده بود، بعد از پیروزی انقلاب مشروطه به تبریز بازگشت و بنا به قول فرزندش، محمد مهدی عبدخدایی، در این زمان به مبارزه ضد خیانت‌های بهائی‌ها و بابی‌ها نسبت به اسلام، برخاست (عبدخدایی، ۱۳۷۹: ۲۹) همچنین هم‌زمان با رسوخ عقاید مارکسیستی و کمونیستی از قفقاز به تبریز، غلامحسین به برگزاری جلسات تفسیر قرآن برای جوانان روی آورد. (عبدخدایی، ۱۳۷۹: ۲۷) وی در سال ۱۳۴۳ قمری اقدام به تأسیس جمعیت دیانتی کرد تا مردم تبریز را در مقابل تبلیغات سوء عوامل بیگانه و روشنفکران غرب زده، قدرتمند سازد. شیخ مذکور، عصرهای جمعه در کوچه مجتهد تبریز، جلسات معارف و عقاید اسلامی را برای اعضای جمعیت دیانت اسلامی و دیگر اقشار مردم برگزار می‌کرد (تذکرات دیانتی، ۱۳۴۵: ۱) اطلاعات چندانی راجع به ابعاد فعالیت جمعیت مورد بحث، تا سال ۱۳۰۵ ش. موجود نیست. در یک تعریف کلی، می‌توان این‌گونه تلقی نمود که جمعیت دیانت اسلامی، تشکلی مذهبی بود که از گرد هم آمدن عده‌ای از افراد عادی و پایبند به شعائر دینی، تحت قیادت عالم دینی شکل گرفته بود و عمده فعالیت آن به حفظ ارزش‌های دینی و خنثی‌سازی تهاجمات فرهنگی آن دوره، معطوف می‌گشت. از سال ۱۳۰۵ ش. سخنرانی‌های غلامحسین تبریزی، از سوی اعضای تشکل دیانت اسلامی تحریر و در نشریه تذکرات دیانتی که به صورت ویژه به همین کار اختصاص یافته بود، به چاپ رسید. [۲] مطالعه این نشریه در شناخت سمت و سوی فعالیت تشکل مذکور، اهمیت زیادی دارد. البته اسناد، حاکی از آن است که فشار سیستم سانسور موجب می‌شد دست اندرکاران نشریه در نقل و تحریر سخنان غلامحسین، با محدودیت مواجه باشند (بصیرت منش، ۱۳۷۶: ۳۹۹).

همان‌گونه که در ادامه مقاله مورد بررسی قرار خواهد گرفت، آفت‌های فرهنگی دوره رضاشاه، از چند بعد هنجارهای اخلاقی اجتماعی و فردی و همین‌طور اعتقادات مذهبی، جامعه را تهدید می‌کرد. برخی از این ناهنجاری‌ها با سیاست‌ها و برنامه‌های فرهنگی حکومت

وقت ارتباط داشت و صورت اجرایی آن محسوب می‌شد. اما بخش دیگری از تهدیدهای فرهنگی، از جمله تبلیغات مسیونرهای مسیحی، تنها با حمایت تلویحی و غیر رسمی حکومت همراه بود. سخنرانی‌های شیخ غلامحسین در راستای خنثی‌سازی اثرات جریان‌های فرهنگی مهاجم، بخش مهم فعالیت‌های مبارزاتی جمعیت دیانت اسلامی را شکل می‌دهد. گذشته از آن با توجه به اهمیت نشریات ادواری در حیات فکری جامعه آن دوره، مبارزه مطبوعاتی نیز مورد توجه جمعیت قرار گرفت. شواهد حاکی از آن است که نسخه‌های نشریه تذکرات دیانتی در شهرهای مختلف کشور<sup>[۳]</sup> و حتی در صورت اعتماد به عبارت «در سایر ولایات داخله و خارجه» مندرج در صفحه نخست تمام شماره‌ها (پیوست ۱)، در سرزمین‌های همسایه پخش می‌شد؛ البته تنها در آخرین شماره نشریه، نمایندگی‌های فروش در ولایات داخلی و خارجی معرفی شده است که در این میان نام شهرهای بمبئی و نجف اشرف نیز به چشم می‌خورد (تذکرات دیانتی، ۱۳۰۷: ش ۴۹ و ۵۰، ۱۱)؛ بنابراین می‌بایست حوزه جغرافیایی فعالیت انجمن دیانت اسلامی را فرامرزی تصور کرد.

بالاخره اینکه مؤسس جمعیت دیانت اسلامی، هم‌زمان با انتشار نشریه، میان مردم شهر به بحث و مناظره با مبلغان مسیحی و حامیان جریان‌های فرهنگی جدید می‌پرداخت. کنار آن، همگامی تشکل مذکور با قیام عمومی ضد سیاست‌های فرهنگی حکومت در ۱۳۰۷ش، کنار فعالیت مطبوعاتی اقدام عملی، بعد دیگری از فعالیت دیانت اسلامی را شکل می‌دهد. مشی مبارزاتی غلامحسین و جمعیت تحت قیادت<sup>[۴]</sup> وی، به شدت تحسین و حمایت علمای شیعه در قم و نجف را برانگیخته بود. نامه‌های حمایت آمیز محمد حسین آل کاشف الغطاء (تذکرات دیانتی، ۱۳۴۵: ش ۸، ۸؛ تذکرات دیانتی، ۱۳۴۶: ش ۲۰، ص ۸) (پیوست ۲) و شیخ عبدالکریم حائری (تذکرات دیانتی، ۱۳۴۶: ش ۲۳، ۹) با این مضمون، در دست است. همین‌طور، آیت‌الله حاج آقا حسین قمی - که مرجعیت آن روز را به عهده داشت - با خوشحالی زیادی در یکی از درس‌های خود به طلاب توصیه کرد تا تذکرات دیانتی را مطالعه کنند (عبدخدایی، ۱۳۷۹: ۲۹). انتخاب زبان ساده و همه فهم در بیان و تحریر مسائل کلامی یا نقد مسائل فرهنگی در نشریه مذکور، نشان دهنده این واقعیت است که جمعیت دیانت اسلامی تنویر افکار عمومی، به ویژه آگاه‌سازی اقشار بی‌سواد یا کم سواد جامعه را به عنوان مهم‌ترین هدف خویش برگزیده بود. ثبات قیمت نشریه در طول سال‌های ۱۳۰۵ - ۱۳۰۷ش. نیز موید همین مدعاست. از آنجایی که جمعیت مورد بحث از اقشار کم درآمد تشکیل می‌شد، به تدریج

انتشار نشریه به لحاظ مالی در وضعیت دشواری قرار گرفت. در اغلب شماره‌های منتشر شده در سال ۱۳۰۷ش. مکرراً اخطارهایی خطاب به آن دسته از مشترکین که حق اشتراک خود را نمی‌پرداختند، به چاپ رسیده است. تاریخ آخرین شماره منتشر شده جریده مذکور، اول جمادی الاول ۱۳۴۷ قمری (۱۳۰۷ش.) را نشان می‌دهد. البته عدم بضاعت مالی، دلیل توقف انتشار تذکرات دیانتی نیست، بلکه این امر با انحلال جمعیت دیانت اسلامی و غائله اتحاد شکل که در سال مذکور در تبریز به وقوع پیوست، مرتبط است.

#### مبارزه جمعیت دیانت اسلامی، ضد سیاستهای فرهنگی رضاشاه

تا پیش از تأسیس سلطنت پهلوی، برخی جریان‌های روشنفکری و تجدد خواه، با انحراف از فرهنگ مذهبی و بومی و با انتشار جراید و کتب متعدد، به واکاوی ریشه‌های عقب ماندگی ایران و راهکارهای حل این معضل پرداختند. مطالعه چند مورد از جراید مذکور، از جمله مجله ایرانشهر، کاوه، آینده و فرنگستان، بیانگر این واقعیت تاریخی است که سیاستگزاری‌های فرهنگی حکومت پهلوی اول، در واقع صورت قانونی و اجرایی شده تئوری‌هایی است که کاظم‌زاده ایرانشهر، محمود افشار، مشفق کاظمی، سید حسن تقی‌زاده و محمد علی فروغی در این جراید و سایر نشریات مشابه انتشار می‌دادند. مشابه این ایده‌ها از طرف حزب تجدد نیز بیان می‌گشت، تا آنجا که به امور فرهنگی مربوط می‌شد، برنامه این حزب «خواستار جدایی دین از سیاست... ایجاد تسهیلات آموزشی برای همگان از جمله زنان و ایجاد امکانات برای شکوفایی استعدادها و ترویج زبان فارسی به جای زبان‌های محلی در سراسر کشور» بود. این حزب نقش بسزایی در قدرت‌گیری رضاشاه داشت (آبراهامیان، ۱۳۸۷: ۱۱۱) و سیاستگزاری‌های فرهنگی رژیم رضا شاهی به طور چشم‌گیری این نظریات را در دستور کار قرار داد. به خصوص که کارگزاران رژیم رضاشاه همچون داور، تیمورتاش، تدین و فروغی، از اعضای حزب تجدد بودند (نبی سلیم، ۱۳۸۸: ۸۸). ساختار سیاسی- نظامی رژیم پهلوی اول، بر محورهای دیکتاتوری، ناسیونالیسم و غرب‌گرایی قرار گرفته بود. زمانی که دیکتاتوری رضا شاه به استبداد مطلق انجامید، تغییر چهره فرهنگی جامعه با توسل به زور را در دستور کار قرار داد و مانع از رشد فرهنگی مردم شد. غرب‌گرایی رژیم و سیاستگزاران فرهنگی آن، در واقع تقلید از برخی ظواهر غرب بود. از همین روی، حکومت رضاشاه سیاست‌های فرهنگی را حول چند محور اصلی تدوین کرد و برنامه‌هایی را برای نهادینه کردن سیاست‌های فرهنگی

طراحی نمود. البته در بیشتر موارد، محورهای فرهنگی، حالت هم پوشانی داشتند و ضمن سیر به سوی هدف اصلی، متضمن نیل به اهداف فرهنگی دیگر نیز بودند، از جمله، همچنان که هدف از تبلیغ باستان‌گرایی و ناسیونالیسم، تضعیف اسلام بود، همین هدف، با کشف حجاب یا فعالیت مبلغین مسیحی، بابی یا بهایی نیز دنبال می‌شد. در ادامه به ذکر ماهیت و ابعاد سیاست‌های فرهنگی دوره مورد بحث و نحوه مبارزه جمعیت دیانت اسلامی با آن سیاست‌ها، پرداخته می‌شود.

الف) ناسیونالیسم (باستان‌گرایی، زردشتی‌گرایی و قومیت‌گرایی) و سکولاریسم:

مهم‌ترین سیاست فرهنگی که حکومت در دوره مورد بحث، به اجرایی نمودن آن پرداخت، ترویج اندیشه ناسیونالیسم بود. البته ناسیونالیسم دولتی در این دوره، فاقد هرگونه محتوای استعمارستیزانه بود و تبلیغات ناسیونالیستی بر خلاف ادعای حکومت، هرگز در نیل به وحدت ملی موفق نبود. رضا شاه از تبلیغ ناسیونالیسم، اهداف مختلفی را دنبال می‌کرد؛ از جمله، باستان‌گرایی نهفته در دل ناسیونالیسم، تقابل با اسلام و در نتیجه تضعیف قدرت اقشار مذهبی و روحانیان را در پی داشت (بیگدلو، ۱۳۸۰: ۲۸۱-۲۸۵؛ هلیدی، ۱۳۵۸: ۶۶). ناسیونالیسم توتالیتار حکومت پهلوی اول که تبدیل به یکی از محورهای اساسی سیاست‌گذاری‌های این دوره گردید، بر باستان‌گرایی، زردشتی‌گرایی، نژادپرستی (یا دست‌کم قوم‌محوری)، اسلام‌ستیزی و شاه‌پرستی [۵] مبتنی بود. در این میان، سازمان آموزش و پرورش، نقش مهمی در نهادینه کردن ناسیونالیسم دولتی بر عهده داشت. [۶]

تشکل دیانت اسلامی، در مقابله با ترویج و تبلیغ اندیشه ناسیونالیسم، باستان‌گرایی و زردشتی‌گرایی، تلاش کرد تا تعریف کلاسیک از مفهوم ملیت را - که بر اساس آن عنصر دین و مذهب به جای قومیت، مهم‌ترین شاخصه تمایز ملیتی محسوب می‌شد - احیا نماید: «محکم‌ترین تمامی روابط و بهترین جمیع عناوین، همانا جامعه دینی است و بس. چه این رابطه یک جاذبه روحی و یک علقه قلبی در کلیه اهالی تولید و همه را امر به یگانگی و برادری و سراً و علناً مراقب اتحاد خواهد بود، و غیر از این، سایر عناوین، چه وحدت زبان و چه غیر آن، اولاً صوری و بی‌اساس و فی الحقیقه از قبیل موهومات و ثانیاً جذب روحی و علاقه معنوی در آنها نه و ثالثاً دائره‌اش تنگ و محیط آن ضیق است.» (تذکرات دیانتی، ۱۳۴۷: ش ۴۹ و ۵۰، ۳ و ۴) این رویه در کلام شیخ غلامحسین، به تعریف روشن از حکومت مطلوب

برای مملکت اسلامی منجر شده است: « دولت و دیانت به منزله روح و جسد، دو امر متلازم می باشند و کسی که لفظاً و صورتاً مملکت خواه باشد، ولی تعظیم شعائر دینیه و حفظ نوامیس الهیه و قواعد اسلامی و رسومات مذهبییه نداند، لفظش بلامعنی و صورتش بلا روح خواهد بود.» (تذکرات دیانتی، ۱۳۴۶: ش ۳۳، ۷) و در جای دیگر می گوید « حفظ شرافت ملیت، و استقلال قومیت بدون ترویج دیانت رسمی مملکت محال است و کسی که قواعد دینی را رعایت ننمایند، مسلماً حافظ شرافت ملی نمی باشد.» (تذکرات دیانتی، ۱۳۴۶: ش ۳۴، ۱۱) به نظر می رسد روی سخن دیانت اسلامی در عبارات اخیر، با حکومت وقت و برای نقد تبلیغات رضاشاه مبنی بر لزوم جدایی دین از حکومت، بوده است.

ملیت خواهی یا به عبارت دقیق تر، «وطن خواهی» مطرح در تذکرات دیانتی که با اندیشه اتحاد اسلام مترادف می شد، حاوی رویکرد اقتصادی بود. بر این اساس، حفظ استقلال اقتصادی در مقابل غرب استعمارگر، پایه و شالوده استقلال ملی و لازمه اصلی وطن خواهی معرفی شده است. از این لحاظ، جمعیت دیانت اسلامی، هم در مقابل استعمار اقتصادی و هم در مقابل غربگرایی ایستاده بود. این نکته، به وضوح در محتوای شماره های متعددی از ارگان جمعیت مورد بحث، دیده می شود. شیخ غلامحسین در بیان رابطه قوی میان استقلال اقتصادی و استقلال سیاسی می گوید: «پر واضح است که حفظ وطن با حفظ ثروت و سد ابواب فقر و فاقه اهالی و رفع احتیاج از اجانب صورت می پذیرد و آن هم با ترویج امتعه و صنایع وطنی موجود خارجی پیدا می نماید ... پس باید شخص وطن خواه و مملکت دوست، به قدر امکان از استعمال آلات و اسباب خارجه تجنّب ورزیده و در ترویج صنایع وطنی بکوشد، نه اینکه به واسطه مصارف غیر مهمه خویش، چشمه های طلا را هر آن و دقیقه به ممالک اجانب ریزان نموده و مملکت را به فلاکت و رزالت دچار و اسم بلامسمای وطن خواهی را به خود بندد و طوق اجنبی پرستی را فعلاً [= عملاً] بگردن خود بیندازد» (تذکرات دیانتی، ۱۳۴۷: ش ۴۵، ۲). همین وظیفه برای فرد «دین خواه» (تذکرات دیانتی، ۱۳۴۷: ش ۴۵، ۴) و «مملکت خواه» (تذکرات دیانتی، ۱۳۴۷: ش ۴۸، ۸) نیز مفروض است. در نشریه تذکرات دیانتی به جای استفاده از اصطلاح «وطن پرستی» یا «ملیت خواهی»، تمایل به استفاده از واژه «وطن خواهی» بیشتر بوده است. در همین رابطه، در نشریه مذکور، گرایش به احکام اسلامی و دوری از تجمل، تجددگرایی، غربگرایی، زردشتی گرایی و قومیت گرایی به عنوان شاخصه های وطن خواهی مطرح می شود (تذکرات دیانتی، ۱۳۴۶: ش ۳۲، ۱۰؛ تذکرات دیانتی، ۱۳۴۷: ش ۴۵، ۴). این

مطلب گویای آن است که تشکّل دیانت اسلامی، طرفداران ناسیونالیسم ( قومیت‌گرایی و زردشتی‌گرایی) را همان مروجان فرهنگ و تمدن غربی و معاندان اسلام، می‌دانست. در سخنرانی‌های غلامحسین، وطن‌فروشی، طرفداری از کشف حجاب و آزادی زن و گرایش به مصرف کالاهای تجملی غرب، اغلب کنار هم و برای اراده انحرافات گروه واحدی به کار رفته است. از جمله او در شماره ۳۴ می‌گوید: «از چندی قبل، پاره [ای از] اشخاص به ظهور رسیده‌اند که ظاهراً و جسماً اولاد اهل اسلامند، ولی روحاً اولاد اجانب می‌باشند ... کسی که قدر عرض خود را نداند و ترقیات مملکت را به اقتضای شهوت‌پرستی، منوط به کشف حجاب و تبرج زنان گمان نماید، البته حافظ عرض دیگران نخواهد شد و کسی که با صورت‌سازی و خودآرائی، ثروت وطن عزیز را به باد فنا می‌دهد، مسلماً غیرت وطن و حس ملی نخواهد داشت.» (تذکرات دیانتی، ۱۳۴۶: ش ۳۴: ۱۱) همین رویه در قبال مبلغان زردشتی‌گرایی نیز وجود دارد. (تذکرات دیانتی، ۱۳۴۷: ش ۴۹ و ۵۰، ۶-۸) همان‌گونه که ذکر شد، زردشتی‌گرایی، بخشی از ناسیونالیسم توتالیتار حکومت رضاشاه بود، به طوری که در این دوره، برخی ناسیونالیست‌های باستان‌گرا با انتشار کتب تاریخی، ضمن تکریم و تمجید از دین باستانی ایران، به تخریب چهره تمدن اسلامی و شخصیت پیامبر اسلام روی آورده بودند. جمعیت دیانت اسلامی برای مقابله با تشبّهات ایشان، مبلغان دین زردشتی را افرادی دانست که به نام وطن‌خواهی و «ایران‌دوستی»، به محو اسلام برخاسته‌اند. در همین رابطه، مقالاتی برای اثبات خرافاتی و جعلی بودن کتب دینی زردشتیان در نشریه تذکرات دیانتی به چاپ رسید (تذکرات دیانتی، ۱۳۴۷: ش ۴۲، ۵-۷: ش ۴۸، ص ۴ و ۸-۹).

#### (ب) غرب‌گرایی؛ اتحاد شکل و آزادی زن:

رضاخان همه سعی خویش را جهت بسط غرب‌زدگی و نفوذ استعمار بیگانه به کار بست، به طوری که سال‌های قدرت و حکومت وی، در تاریخ گسترش غرب‌زدگی در ایران، مرحله جدیدی محسوب می‌شود. [۷] در این دوره، جریان غرب‌زدگی که از زمان مشروطیت آغاز شده بود، به نتیجه طبیعی خود رسید و وابستگی اقتصادی و سیاسی به غرب افزایش یافت. (مصطفوی، ۱۳۷۷: ۵۶) تلاش‌های رژیم در جهت کشف حجاب بانوی ایرانی و نهادینه کردن آن در جامعه، همچنان که با استراتژی غرب‌گرایی پیوند می‌یافت، از انگیزه‌های اسلام‌ستیزانه نیز نشئت می‌گرفت. در این دوره، جنبش اجتماعی فرمایشی تحت عنوان «نهضت نسوان» در

دستور کار نهادهای فرهنگی قرار گرفت؛ بر اساس آن، رژیم تلاش داشت تا اجرای برنامه‌هایی چون گسترش کمی تحصیلات بانوان و حضور پررنگ‌تر آنها را در اجتماع در مسیر ترقی کشور نشان دهد. دستور رسمی کشف حجاب در ۱۳۱۴ ش. صادر شد، اما شواهد تاریخی بیانگر آن است که تبلیغات مرتبط با این اقدام، حتی پیش از تغییر سلطنت، در جریان بود (صادقی، ۱۳۸۴: ۴۶-۴۷). اجرای قانون متحدالشکل (۱۳۰۷) را می‌توان پیش‌زمینه کشف حجاب برشمرد، زیرا فرم خاصی از پوشش را به کارمندان دولتی زن تحمیل می‌کرد که برگرفته از الگوی غربی بود (پیوست ۳). همچنین تا سال ۱۳۱۴ در کتب و روزنامه‌های متعدد نیز آشکارا مطالبی در راستای تخریب حجاب اسلامی و تشویق به کشف حجاب، از سوی برخی شخصیت‌ها و محافل متجدد به چاپ می‌رسید. [۸] بدیهی است در صورتی که حکومت دیکتاتوری وقت اراده می‌کرد، می‌توانست در مقابل چنین جریانانی مانع ایجاد کند. [۹] در زمینه اتحاد لباس، دستوراتی به وزارت داخله صادر شد و ماموران دولتی در شهرستانها به اجرای سیاست استعمال لباس متحدالشکل، به‌ویژه بر سر نهادن کلاه پهلوی، موظف نمود. بنا به اسناد نظامیه، این امر از اوایل سال ۱۳۰۶ ش. شدت بیشتری پیدا کرد (داود قاسم پور، ۱۳۸۴: ۴۹).

سیاست «آزادی زن» و افزایش حضور دختران در اجتماع، در سازمان تعلیم و تربیت کشور نیز سهم وسیعی داشت. طبق این سیاست، در حالی که مقرر شده بود که به صورت سالانه به تعداد محصلان دختر افزوده شود، این دختران از سال ۱۳۰۷ ش. مجبور بودند تابع قانون متحدالشکل گشته (تغییر لباس و کشف حجاب با روایت اسناد، ۱۳۷۸: ۷۵؛ روزنامه تبریز، ۲۶ شهریور ۱۳۰۷) و از سال ۱۳۱۴ ش. نیز بدون حجاب در مدرسه و جامعه حضور یابند. از جمله در شهر تبریز، بر اساس اطلاعات منابع، بعد از روی کار آمدن رضاشاه، به ویژه از سال ۱۳۰۸ ش. به بعد، تعداد مدارس دخترانه در این شهر به سرعت افزایش یافت. در سال مذکور، تعداد دانش‌آموزان دختر در شهر مورد بحث، به بیش از دو هزار نفر می‌رسید. (امید، ۱۳۳۲: ج ۱/۲۰۴؛ اورجی نیک آبادی، ۱۳۸۵: ۱۹) این تعداد در سال پیش از آن، چیزی حدود ۱۷۰۰ نفر بود که در چهارده مدرسه ابتدایی و متوسطه دولتی و ملی تحصیل می‌کردند. (امید، ۱۳۳۲: ج ۱/۲۰۴) این در حالی است که در سال ۱۳۰۶ شمسی در همه آذربایجان، چهارده مدرسه دخترانه (تنها یک مدرسه متوسطه وجود داشت که آن هم در تبریز دایر بود)، با حدود ۱۹۹ نفر دانش‌آموز دختر، موجود بود. (امید، ۱۳۳۲: ج ۱/۲۰۱؛ روزنامه تبریز، ۲۹ مهر

۱۳۰۷: ص ۴) معضل ترویج «آزادی زن» و افزایش اقبال جامعه نسبت به مدارس خارجی و تحصیل بانوان، یکی از مهم‌ترین دغدغه‌های جمعیت دیانت اسلامی بوده است. شواهدی، دال بر تلاش شیخ غلامحسین برای تقنین و تنویر اذهان برخی متجددان از طریق مناظره دیده می‌شود. رفتار برخی از شهروندان که دانسته یا ندانسته از آراء متجددان و مخالفان شعار دینی پیروی کرده و با آب و تاب فراوان به تبلیغ این اندیشه‌ها روی آورده بودند، غلامحسین را به حرکت واداشت. مقاله «واعتصمو بحبل الله جميعاً و لا تفرقوا» به شرح جزئیات بحث و مناظره شیخ غلامحسین با یکی از افراد فوق که حامی آزادی زن و تعلیم دختران بوده و پایه‌های اعتقادی تشیع را زیر سؤال می‌برد، اختصاص دارد (تذکرات دیانتی، ۱۳۴۷: ش ۳۹). البته به غیر از تبلیغ لسانی، وی به تبلیغ عملی نیز معتقد بود و تأثیر آن را به مراتب بیشتر می‌دانست: «دعوت فعلی، ابلغ از دعوت قولی و ترویج فعلی، بهتر از ترویج قولی است.» (تذکرات دیانتی، ۱۳۴۷: ش ۴۵، ۴) در واقع وی از این طریق تلاش می‌کرد تا بحران فرهنگی جامعه را هرچند با امکانات محدود، به صورت مصلحانه برطرف نماید. در حوزه مبارزه مطبوعاتی نیز، مشاهده می‌شود که در شماره ۲۶ تذکرات دیانتی، مدارس خارجی «سرچشمه مفساد» قلمداد شده است (تذکرات دیانتی، ۱۳۴۶: ش ۲۶، ۲). مخالفت تشکل مذکور با پدیده تحصیل بانوان و اقبال به مدارس خارجی، تا جایی پیش‌رفت که غلامحسین به استخدام کارمندان زن در ادارات دولتی نیز اعتراض نمود. (تذکرات دیانتی، ۱۳۴۶: ش ۳۷، ۸) این موضع‌گیری در نهایت در سال ۱۳۰۷ش. با قیام عمومی ضد قانون اتحاد شکل، به صورت عملی جلوه‌گر شد.

در واقع، مهم‌ترین حرکتی که از سوی جمعیت دیانت اسلامی، به صورت عملی برای مبارزه با اقدامات ضد دینی و ضد فرهنگی حاکمیت وقت به وقوع پیوست، قیام مهر ماه سال ۱۳۰۷ش. است. در سال مذکور، میرزا صادق آقا تبریزی و آقا سید ابوالحسن انگجی، دو روحانی با نفوذ تبریز، ضد قانون اتحاد شکل قیام کردند. البته درباره علت قیام، اقوال مختلفی مطرح است: حسین مکی قیام تبریز را در اعتراض به کشف حجاب می‌داند (مکی ۱۳۷۴: ۲۸۱) و برخی نیز آن را در اعتراض ضد تغییر کلاه ارزیابی می‌کنند، اما واقع امر آن است که مستندات تاریخی، از ارتباط این قیام با اعتراض به قانون اتحاد شکل، خبر می‌دهند (واحد، ۱۳۶۶، ۲۴۴)، زیرا اولاً دستور کشف حجاب در سال ۱۳۱۴ش. صادر شد؛ ثانیاً غلامحسین تبریزی، در

جریان حادثه مسجد گوهرشاد در مشهد حضور داشت و بنابراین نمی توانسته است در جریان کشف حجاب، ضد آن قیام کرده باشد.

قبل از قیام عمومی سال ۱۳۰۷ش، برخی از عوامل حکومتی با اعمال شیعی و خلاف عفت عمومی در تبریز، زمینه های مساعدی را برای تحریک احساسات عمومی ضد حکومت، به وجود آورده بودند. (امیراحمدی، ۱۳۷۳: ۲۶۶-۲۶۷) شیخ غلامحسین در خیزش عمومی تبریز، سخنگوی میرزا صادق تبریزی و سیدابوالحسن انگجی بود؛ همچنین به گفته شاهدان عینی، وظیفه بسیار مهم، یعنی گردآوری و به راه انداختن صف های تظاهرات را بر عهده داشت: «همان موقع که کلاه ها را عوض می کردند، در محله ما، محله دوه چی (شتربان) مردم به همراه شیخ غلامحسین ترک تبریزی که در محله ما بود، از حیاط سید ابراهیم حرکت کردند، آمدند مدخل بازار دوه چی. شیخ غلامحسین بالای سکوی مسجد سید علی آقا (مسجد پدر آیت الله سید محمد حجت کوه کمره ای) سخنرانی کرد» (صدیقی نخبجوانی، ۱۳۸۳: ۲۵) ناگفته پیداست که اعضای جمعیت دیانت اسلامی، قائد خویش را در این قیام همراهی کردند. بنابراین سهم تشکل مذکور در تحقق قیام ۱۳۰۷، بسیار پررنگ بوده است. این قیام بعد از چند روز با اعلام حکومت نظامی سرکوب شد و بسیاری از روحانیون و شرکت کنندگان در آن دستگیر یا تبعید شدند. [۱۰]

#### ج) آزادی فعالیت مبلغان فرق مختلف، ضد اسلام و تشیع

یکی دیگر از ابعاد اسلام ستیزی در دوره رضاشاه، رشد و تبلیغ نیمه آزادانه شبکه های بابی و بهائی درون جامعه ایران بود، به طوری که می توان این گونه ادعا کرد که حکومت وقت، به همکاری غیر رسمی و تلویحی با جریان های فوق، روی آورده بود. در همین راستا، رضا شاه کسانی را در مناصب مهم دولتی می گماشت که بیگانه یا معارض با بافت مذهبی جامعه بودند. بدین سان افراد وابسته به گروه های دینی بابی و بهایی در اداره دیوان سالاری جذب شدند که به زودی «به قدرت برتر سیاسی و اقتصادی ایران» تبدیل شدند (شهبازی، ۱۳۷۹: ۷). حتی گفته می شود آجودان مخصوص ولیعهد، یک سرگرد بهایی به نام اسد الله صنیعی بود (فردوست، ۱۳۷۰: ۵۶).

به طور کلی، در دوره پهلوی، جنبش بهائیت به یکی از شاخه های بسیار با نفوذ در تشکیلات سیاسی دولت و به تبع آن ساختارهای فرهنگی و اقتصادی کشور تبدیل شد. (زاهدانی، ۱۳۸۱:

(۲۳۸) در این دوره، بهائیان تلاش می‌کردند با انجام خدماتی در زمینه‌های مختلف جامعه، پیروانی برای خود بیابند که یک نمونه از این خدمات، آموزش و پرورش بود. شیوه متفاوت تعلیم و تربیت در این مدارس و نیز رعایت نکردن اصول و مقررات آموزشی و پرورشی توسط مریبان بهائی و بابی (روزهای اول و دوم ماه محرم به خاطر تولد علی محمد باب در مدارس جشن می‌گرفتند) برای مردم مسلمان و شیعی ایران بسیار نگران‌کننده بود (اسناد فعالیت بهائیان در دوره محمد رضا شاه، ۱۳۸۷: ۶۵-۶۴). همچنین در دوره مورد بحث، زمینه برای فعالیت آزادانه مبلغان مسیحی فراهم شد و در تبریز نیز مسیونرهای غربی با تأسیس بیمارستان و انجام خدمات درمانی و آموزشی، تلاش داشتند تا مردم را نسبت به پایه‌های اعتقادی اسلام، بدبین کنند. در حوزه مبارزه مطبوعاتی، علاوه بر بحث کلامی و تاریخی، اطلاع رسانی در خصوص توطئه‌های مسیونرهای مسیحی از نظر جمعیت دیانت اسلامی بسیار مهم بود. (ش ۳ ص ۱۰؛ ش ۲۸ ص ۵-۸؛ ش ۲۶، ۱۱۹۶) از جمله، شیخ غلامحسین در رابطه با سیاست تبلیغی مسیونرهای مسیحی، از زبان یکی از سران آن گروه، این‌گونه افشاگری کرد: «اهم مسایلی که بر ذمه مبلغین است...: (۱) توزیع کتب مقدسه و نشر آن در بلاد اسلامی. (۲) دعوت مسلمانان از طریق طب، زیرا که مسلمانان امروز احتیاج فوق العاده به مریض‌خانه‌های ما دارند. (۳) اعمال تهذیبیه از طریق تأسیس مدارس. (۴) اعمال نسائی، زیارت زنان مبلغه منازل مسلمین را.» (تذکرات دیانتی، ۱۳۴۷: ش ۴۰، ص ۳)

هواداران فرق ضالّه نیز که به ویژه با تأسیس مدارس یا بیمارستان برای جلب قلوب اقشار ناآگاه و بی‌بضاعت برخاسته بودند، با تبلیغات وسیع، اعتقاد عمومی نسبت به دین اسلام و مذهب تشیع را تهدید می‌کردند. [۱۱] در همین چارچوب، فرهنگ مهدویت از دوره ناصرالدین شاه به بعد مورد سوء استفاده بانیان فرق ضالّه بابی و بهائی قرار گرفت، لذا برای مقابله با این شبهه، تذکر و بحث پیرامون علائم ظهور، خصوصیات مهدی موعود و انگیزه‌های مهدی‌های دروغین، حجم بخشی دیگر از مقالات مندرج در تذکرات دیانتی را به خود اختصاص داده است. از جمله در مقاله‌های «ذکر احوال تاریخی مدعیان مهدویت و یا علت العلل ادعاهای کاذبه» (تذکرات دیانتی، ۱۳۴۵: ش ۹، ۱-۷)، «طلوع آفتاب سعادت در قرون آینده» (تذکرات دیانتی، ۱۳۴۶: ش ۸، ۱-۵) به این موضوع پرداخته شده است. دغدغه تبلیغات سوء فرقه‌های مذکور، در چند شماره تذکرات دیانتی منعکس شده است. همان‌گونه که ذکر گردید، به ویژه ادعای فرق ضالّه بهایی و بابی در خصوص مهدویت، بیش از هر مسئله دیگری

حساسیت جمعیت را برانگیخته بود (تذکرات دیانتی، ۱۳۴۵: ش ۸ ص ۶؛ ش ۱۱، ۵-۶؛ تذکرات دیانتی، ۱۳۴۶: ش ۳۱، ۵-۷؛ ش ۳۲، ۱-۸). رویه افشاگری در نشریه تذکرات دیانتی، در مقابله با عناصر وابسته به فرق ضاله نیز رعایت شده است (تذکرات دیانتی، ۱۳۴۵: ش ۱۱ ص ۸-۱۱؛ تذکرات دیانتی، ۱۳۴۶: ش ۳۱، ۸-۱۰).

(د) تلاش برای حذف عنصر مذهب از فرهنگ ملی و تحدید قدرت اقشار دینی:

رضاخان که قبل از جلوس بر اریکه سلطنت، خود را طرفدار اسلام و رسوم مذهبی نشان می‌داد، در دوره سلطنت، سیاست مذهبی واقعی خود را به اجرا گذاشت. از جمله تلاش نمود تا دست عناصر مذهبی را از امور کشور کوتاه گرداند. در این راه، اقدامات قضایی رژیم رضاشاه، از جمله ایجاد نهاد دادگستری، جایگزینی قضاات تحصیل کرده در غرب به جای روحانیون و نیز تدوین قوانین عرفی یا ترکیبی از فقه اسلامی و قوانین غربی توسط علی اکبر داور و متین دفتری، کوشش داشت تا از راه تدوین قانون‌های مجازات عمومی، طلاق و ازدواج، ثبت اسناد و املاک، مالکیت و... نهاد قضایی را در کنترل دولت قرار دهد (زرنگ، ۱۳۸۱: ۳۶۰). همچنین کشف حجاب، اصلاحات در ساختار آموزشی، احیاء پیشینه باستانی و بی‌اعتنائی به مذهب، از استیلای فرهنگی و ایدئولوژیکی روحانیت کاست. (کاتم، ۱۳۷۱: ۴) در این دوره، وزارت آموزش و پرورش، بسیاری از مدرسه‌های دینی و زمین‌های وقفی را مصادره و تحت اختیار درآورد. در بسیاری از مؤسسات آموزشی، تعلیم دینی را از مواد درسی حذف و به جای آن، کتب درسی و مطالب تازه‌ای جهت القاء ایدئولوژی «شاه و میهن» گنجانده شد. (مصطفوی، ۱۳۷۷: ۵۷) علاوه بر موارد فوق، رضاشاه تا حد امکان تلاش کرد تا مراسم و شعائر شیعی از جمله عزاداری امام حسین (ع) را از سنت‌های فرهنگی جامعه حذف کند. در واکنش به بحران فرهنگی و تبلیغات سوء حکومت ضد اسلام، از سوی جمعیت دیانت اسلامی، مقالات متعددی برای دفاع از تشیع و اسلام منتشر شد. اثبات حقانیت و الهی بودن دین اسلام، قرآن کریم و نبوت حضرت محمد (ص) موضوع اصلی مقاله‌های «جمع مراتبی که خداوند متعال بر...» (تذکرات دیانتی، ۱۳۴۵: ش ۱، ۸-۱)، «قرآن مجید منور افکار و مصدق پیغمبران...» (تذکرات دیانتی، ۱۳۴۵: ش ۲)، «تقدیس حضرت مسیح منوط به تصدیق نبوت حضرت محمد است» (تذکرات دیانتی، ۱۳۴۵: ش ۴)، «عدم درک حقیقت مستلزم انکار آن نمی‌شود» (تذکرات دیانتی، ۱۳۴۶: ش ۲۳: ۵)، «عهد عتیق و عهد جدید و حضرت محمد

...» (تذکرات دیانتی، ۱۳۴۶: ش ۳۲)، «بشارت از طلوع مهر درخشان محمد در کتب پیغمبران گذشته...» (تذکرات دیانتی، ۱۳۴۶: ش ۳۳)، «بشارت طلوع جمال حضرت محمد از انجیل» (تذکرات دیانتی، ۱۳۴۷: ش ۴۹: ۲۴ - ۳۴) «تقاضای انصاف و حکم وجدان» (تذکرات دیانتی، ۱۳۴۷: ش ۴۷، ۱۱) شکل می‌دهد.

همچنین اثبات حقانیت ائمه شیعه و جایگاه علمی و معنوی ایشان در پرتو فیوضات الهی، محتوای برخی دیگر از مقاله‌ها را شکل می‌دهد. توجه نویسنده در این مقالات، بیشتر به بیان عصمت و علم امامان دوازده‌گانه شیعه و بیان تاریخی تضییع حقوق ایشان، معطوف شده است. (تذکرات دیانتی، ۱۳۴۵: ش ۱۰، ۴-۱۱ و ش ۱۶، ۴-۱۰؛ تذکرات دیانتی، ۱۳۴۶: ش ۱۷، ۴ و ش ۱۸، ۱۱ و ش ۱۹، ۳-۵؛ تذکرات دیانتی، ۱۳۴۷: ش ۴۹، ۱۹) در واقع تلاش می‌شد تا از این طریق، باور و اعتقاد مردم نسبت به بنیادهای دین اسلام و مذهب تشیع تقویت گردد. شیخ غلامحسین در واکنش به تبلیغات سوء رژیم برای حذف عزاداری امام حسین (ع) فرهنگ ملی، که عمده‌تاً با برجسته کردن برخی رفتارهای عزاداران مانند قمه زنی دنبال می‌شد، مقاله‌های «حق حضرت حسین (ع) در ذمه جمیع افراد اسلامیان»، «حق‌شناسی نور دو جهان بر همه افراد بشر لازم است» (تذکرات دیانتی، ۱۳۴۷: ش ۴۱) و «اشتراک در سوگواری اولین مجاهد غیور اسلامی از روی صداقت و حقیقت سبب اتحاد اسلامیان است» را به قلم آورد (تذکرات دیانتی، ۱۳۴۷: ش ۴۲). او این‌گونه اظهار داشت که «تعزیه‌داری حضرت سید الشهدا - علیه السلام - بنفسه دارای بسی محسنات و جامع فواید و نتایج خیلی مهمه و بزرگ است. هر خللی که هست، از ما است؛ در آن ابداء عیبی نیست. فلذا بالنسبه به آن امر مقدس به نظر حقارت نگرستن و به افعال ناشایست مردم، بی‌بصیرت به اساس این امر مهم توهین و تحقیر نمودن، دور از انصاف و خارج از وظیفه انسانیت است.» (تذکرات دیانتی، ۱۳۴۷: ش ۴۱، ۱۱) بنا به گفته عبد خدایی، هنگامی پدر او طی سخنرانی عمومی، قمه زنی را تقبیح کرد و این موضع وی مورد سوء استفاده مسئولین حکومتی، از جمله استاندار آذربایجان، علی منصور قرار گرفت، غلامحسین به بحث با استاندار پرداخت و او را قانع نمود که بحث قمه‌زنی ارتباطی با لزوم عزاداری واقعی برای شهدای کربلا ندارد (عبدخدایی، ۱۳۷۹: ۳۲).

غلامحسین تنها عامل حفظ وحدت ملی را پای‌بندی به احکام و رسوم دینی و دفاع از موجودیت اسلام و تشیع می‌داند: «اتحاد بدون جامعه روحی و صمیمیت قلبی امکان‌پذیر

نیست و آن هم بدون التزام و اعتقاد به دین و آئین صورت پذیر نمی‌شود ... مملکت خواهی و وطن دوستی به ترویج دیانت رسمی آن مملکت می‌باشد.» (تذکرات دیانتی، ۱۳۴۷: ش ۴۲، ۵ و ۷) طبق این نظر، علت عقب ماندگی و ضعف سیاسی و اقتصادی مسلمانان و ایرانیان، روی گردانی از احکام اسلامی بوده است: «از آن زمانی که [مسلمانان] تبعیت به هواء و هوس کرده، دستورهای مقدّسه حضرت فخر کائنات [حضرت محمد(ص)] را پشت سر انداخته، سهل است که به آنها عمل ننموده، از کردارهای زشت اجتناب هم نورزیده و به اخلاق منافقین (که خیانت و نادرستی و غش و دغل و تدلیس و تلبیس و سایر خصال ناپسندیده باشد) متصف گشتند، ابواب رزالت و سفالت به روی آنان مفتوح و روز به روز زبون تر و ذلیل تر شدند. پس عمده علّت بدبختی امروزی ما، ترک اوامر مقدّسه قرآنی و حضرت رسالت پناهی(ص) است.» (تذکرات دیانتی، ۱۳۴۷: ش ۴۹ و ۵۰، ۱۶).

#### نتیجه

در پی پیروزی انقلاب مشروطه و حصول آزادی مطبوعات، زمینه برای نشر و جولان اندیشه‌های متنوع در سطح جامعه ایران فراهم شد. در نتیجه بسیاری از جریان‌های فکری که اغلب حاوی رویکرد فرهنگی نیز می‌شدند، به تبلیغ مرام‌های متفاوت و حتی متناقض با فرهنگ بومی و مذهبی، به تأثیرگذاری بر ذهنیت افراد جامعه روی آوردند. شرایط فوق که احتمال ظهور نیمه‌آزادانه برخی ناهنجاری‌های اجتماعی و فرهنگی از جمله بدحجابی را فراهم می‌نمود، با روی کار آمدن دیکتاتوری رضاشاه تشدید شد. تا حدی که در دهه نخست سده چهارده شمسی، بی بند و باری اخلاقی و اجتماعی در جامعه رواج یافته بود و «وضعیت بحرانی» بر حیات فرهنگی جامعه تطبیق می‌نمود. در چنین شرایطی، غلامحسین تبریزی برای دفاع از فرهنگ بومی و مذهبی، جمعیت دیانت اسلامی را تشکیل داد. در دو سال نخست از فعالیت تشکل مذکور (۱۳۰۳-۱۳۰۵ ش. / ۱۳۴۳-۱۳۴۵ قمری)، ترتیب جلسات موعظه و تفسیر قرآن و آشنایی با دین اسلام، در دستور کار قرار داشت. در فاصله سال‌های ۱۳۰۵-۱۳۰۷ ش. نیز مبارزه مطبوعاتی، موجب توسعه حوزه عملکرد تشکل گردید. در این دوره نیز تشکل از رویارویی مستقیم با حکومت پروا داشت؛ حتی در نقد اندیشه ناسیونالیسم، به بعد شاه‌پرستی آن اشاره‌ای نمی‌شد. بنابراین، جمعیت دیانت اسلامی با توجه به شرایط فکری و سیاسی جامعه، ابتدا در یک دوره چهار ساله در مسیر آماده سازی اذهان عمومی، به انتقاد از وضعیت فرهنگی

جامعه سیر نمود و ضمن آن، نیروهای مردمی را به اتحاد برای تغییر شرایط «بحرانی» مهیا ساخت؛ سپس این نیروها را در قالب قیام و اعتراض عمومی ضد سیاست‌های فرهنگی حکومت رضاشاه، وارد نبرد فرهنگی کرد.

به طور کلی، جمعیت دیانت اسلامی، با انتشار نشریه تذکرات دیانتی، در مقابل چند جریان و طیف فرهنگی معاند ایستاده بود که اغلب در مقابله با فرهنگ ملی جامعه ایران، اتحاد کلام داشتند. این جریان‌ها را می‌توان این‌گونه دسته‌بندی کرد: ناسیونالیست‌ها، باستان‌گرایان، زردشتی‌گرایان، غرب‌گرایان، تجددخواهان سکولار، مسیونرهای مسیحی، شبکه‌های دینی بابی و بهائی. تمام این جریان‌ها ساخته و پرداخته سیاست‌های فرهنگی حکومت نبود، اما همه آنها مورد حمایت دولت رضاشاه قرار داشت.

روی آوردن به مباحث کلامی تخصصی برای رد ادعاهای مسیحیان در خصوص اسلام و تشیع و تلاش برای اثبات حقانیت قرآن مجید، دین اسلام و نبوت پیامبر اکرم(ص) از طریق مباحث دینی مفصل، نشان از آن دارد که گردانندگان تذکرات دیانتی، در علوم دینی خبره بوده‌اند. در مقابل، در مواجهه با جریان‌های فرهنگی معاند غیر دینی (ملی‌گرایی و غربگرایی، تجددگرایی) اکتفا به عبارات عام و آمیخته به لحن منصفانه و پدران، بدون بحث مفصل، از اندک بودن آگاهی شیخ غلامحسین و دیگر اعضا، از آراء و مکاتب سیاسی عصر خبر می‌دهد. عملکرد مبارزاتی بنیان‌گذار تشکل دیانت اسلامی، بیانگر این واقعیت است که وی در مسیر مبارزه فرهنگی و مدنی، از فرهنگ اصیل شیعه بهره جسته بود. تأکید غلامحسین تبریزی بر راهنمایی و تنویر اذهان مسلمانان در قبال شبهات دینی بیگانگان و دیکتاتوری فرهنگی حکومت، با توسل به اصل امر به معروف و نهی از منکر لسانی و فعلی و نیز پافشاری او به مبارزه ضد حکومت جور، مؤید این مطلب است. در حقیقت، زمانی که بیشتر علما بعد از جریان‌ات سیاسی انقلاب مشروطه، گوشه انزوا گزیده بودند، شیخ غلامحسین، به عنوان عالم دینی طراز دوم در شهر تبریز، بانی نهضت مردمی اعتراضی گردید و برای مقابله با سیاست‌های فرهنگی حکومت، به فعالیت فرهنگی و سیاسی دست زد.

## منابع و مآخذ

۱. آبراهامیان، پروانه، ایران بین دو انقلاب، ترجمه کاظم فیروزمند و دیگران، تهران، مرکز، ۱۳۸۷.
۲. اردهالی، محمد، «لا شرف اعلی من الاسلام: وظایف مسلمین در روز جمعه»، مجله آئین اسلام، ۱۷ آذر، ش ۳۸، ۱۳۲۳.
۳. اسناد فعالیت بهائیان در دوره محمد رضا شاه، تدوین ثریا شهنساری، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۷.
۴. امید، حسین، تاریخ فرهنگ آذربایجان، ۲ جلد، تبریز، اداره فرهنگ آذربایجان اورجی نیک آبادی، ۱۳۳۲.
۵. امیراحمدی، احمد، خاطرات نخستین سپهبد ایران، به کوشش غلامحسین زرگری نژاد، تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۷۳.
۶. اورجی نیک آبادی، فاطمه، «مدرسه‌های دخترانه تبریز»، زمانه، س ۵، ش ۴۷، شهریور ۱۳۸۵.
۷. بصیرت‌منش، حمید، علما و رژیم رضا شاه، تهران، نشر عروج، ۱۳۷۶.
۸. بیگدلو، رضا، باستانگرایی در تاریخ معاصر ایران، تهران، مرکز، ۱۳۸۰.
۹. تذکرات دیانتی، ۱۳۴۵-۱۳۴۷ قمری.
۱۰. تغییر لباس و کشف حجاب به روایت اسناد، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۷۸.
۱۱. توکلی طرقي، محمد، «تجدد اختراعی، تمدن عاریتی و انقلاب روحانی»، مجله ایران نامه، بهار و تابستان، ش ۷۸ و ۷۹، ۱۳۸۱، ص ۱۹۵-۲۳۶.

۱۲. توکلی، فائزه، «پیامدهای اقتصادی کشف حجاب و رکود بازار منطقه اصفهان (با تکیه بر نقش فروشندگان دوره گرد یهودی)»، فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء، س ۱۹، ش ۴ (پیاپی ۸۱)، زمستان، ۱۳۸۸، ص ۴۲-۶۰.
۱۳. رشید یاسمی، غلامرضا، تاریخ ایران سال پنجم و ششم ابتدایی، تهران، چاپخانه شرکت مطبوعات، ۱۳۱۷. فلسفی، نصرالله و علی اصغر شمیم، تاریخ مفصل ایران و تاریخ عمومی برای سال چهارم دبیرستانها (مطابق آخرین برنامه وزارت فرهنگ)، تهران، وزارت فرهنگ، ۱۳۱۸.
۱۴. رمزی، میرزا سید حسن، تاریخ مقدماتی ایران، تهران، چاپ کتابخانه علمیه اسلامی، ۱۳۰۷.
۱۵. روزنامه تبریز، ۲۹ مهر ۱۳۰۷.
۱۶. روزنامه تبریز، ش ۲۶، ۲۵ شهریور ۱۳۰۷. ش.
۱۷. زاهد زاهدانی، سید سعید، بهائیت در ایران، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱.
۱۸. زرنگ، محمد، تحول نظام قضائی در ایران، ج ۱، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱.
۱۹. شهبازی، عبدالله، زرسالاران یهودی و پارسی، استعمار بریتانیا و ایران، ج ۳ (آریستوکراسی و غرب جدید)، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۷۹.
۲۰. صادقی، فاطمه، جنسیت، ناسیونالیسم و تجدد در ایران (دوره پهلوی اول)، تهران، قصیده سرا، ۱۳۸۴.
۲۱. صدیقی نخجوانی، رضا، «تغییر لباس و قیام مردم تبریز»، مقدمه و حواشی رحیم نیکبخت، مطالعات تاریخی، ش ۴، پاییز، ۱۳۸۳، ص ۱۷۲-۲۱۹.
۲۲. صوفی آبادی، فاطمه، «کشف حجاب؛ تمدن بیگانه یا اسلام ستیزی شاهانه»، نشریه پانزده خرداد، ش ۱۴، زمستان، ۱۳۸۶، ص ۲۲۴-۲۶۸.
۲۳. طلعت تبریزی، اسد الله، دیوان اشعار، بی جا، بی نا، ۱۳۲۴.

۲۴. عبدخدای، محمد مهدی، خاطرات، تدوین سید مهدی حسینی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۹.
۲۵. فردوست، حسین، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۱، تهران، انتشارات اطلاعات، چ سوم، ۱۳۷۵.
۲۶. فیوضات، سید ابراهیم، دولت در عصر پهلوی، تهران، چاپخش، ۱۳۷۵.
۲۷. قاسم پور، داود، «غائله متحدالشکل کردن لباس»، زمانه، س ۴، ش ۴۰، دیماه، ۱۳۸۴، ص ۴۹-۵۲.
۲۸. قویم، امیر علی خان، تاریخ سوم و چهارم ابتدایی، تهران: مطبعه ترقی، ۱۳۰۷.
۲۹. کاتم، ریچارد، ناسیونالیزم در ایران، ترجمه فرشته سرلک، تهران، گفتار، ۱۳۷۱.
۳۰. مصطفوی، پروین، «روشنفکری و روحانیت در چالش با پدیده غربزدگی»، دانشگاه اسلامی، ش ۷، زمستان، ۱۳۷۷، ص ۴۹-۷۰.
۳۱. مکی، حسین، تاریخ بیست ساله ایران، تهران، علمی، ج ۶، ۱۳۷۴.
۳۲. نبی سلیم، محمد «برخی جریان‌های دگراندیش در عصر پهلوی»، فصلنامه علمی پژوهشی تاریخ، س ۲، ش ۶، ۸۶-۱۱۷، ۱۳۸۸.
۳۳. واحد، سینا، واقعه مسجد گوهرشاد، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۶.
۳۴. هلیدی، فرد، دیکتاتوری و توسعه سرمایه داری در ایران، ترجمه فضل الله نیک آئین، تهران، امیر کبیر، ۱۳۵۸.

---

[۱]. محرم قلی‌زاده؛ کارشناس ارشد تاریخ ایران اسلامی.

[۲]. مجله تذکرات دیانتی به صورت دوهفته نامه منتشر می‌شد. این نشریه اغلب در یازده صفحه (صفحه نخست حاوی اطلاعات نشر و ویژه برقراری ارتباط با مشترکان بود و معمولاً

شماره گذاری نمی‌شد) به قطع خشتی و با چاپ سربی در مطبعه سعادت تبریز، طبع شده است. محل اداره آن کوچه مجتهد، جمعیت دیانت اسلامی بوده و وجه اشتراک سالیانه آن در تبریز پنج قران و سایر ولایات داخلی شش قران و در خارج از کشور هفت قران تعیین شده بود.

[۳]. از جمله، شهرهای مشهد و قم (عبدخدایی، ۱۳۷۹: ۲۹ و ۳۳) رشت، زنجان، زاهدان (تذکرات دیانتی، ۱۳۴۷: ش ۴۹ و ۵۰: ص ۱۱) و کرمانشاه (تذکرات دیانتی، ۱۳۴۷: ش ۴۵، ۶) را می‌توان برشمرد.

[۴]. نویسندگان نشریه تذکرات دیانتی او را با عنوان «قائد اعظم» معرفی کرده‌اند.

[۵]. در این دوره هر جا سخن از ایران دوستی و یا تفاخر به شاهان و سلسله‌های باستان پیش می‌آمد، لاجرم پایان سخن با شاه پرستی و تکریم جایگاه سلطنت به پایان می‌رسید (فیوضات، ۱۳۷۵: ۵۲ - ۵۵). در واقع به صورت آگاهانه، تلاش می‌شد تا رضا شاه را به تاریخ باستان ایران پیوند زده و او را با شاهان باستانی مقایسه کنند.

[۶]. می‌توان با بررسی کتاب‌های درسی تاریخ، که طی شانزده سال سلطنت رضاشاه تألیف و تدریس می‌شدند، به ابعاد شکل‌دهی سیاست‌های حکومت به محتوای متون درسی تاریخ، پی برد. مطالعه متون درسی مورد بحث، بیانگر آن است که در این متون، وقایع تاریخی ایران، حول چند محور و هدف عمده، مورد بهره‌برداری قرار گرفته است: الف- تشویق و تقویت حس ملی‌گرایی (قویم، ۱۳۰۷: ۳، ۳۱، ۳۴ و ۵۱؛ رشیدیاسمی، ۱۳۱۷: ۷۵-۱۲۲، ۱۱۹-۱۳۶؛ فلسفی، ۱۳۱۸: ۱۴۳)؛ ب- تبلیغ باستان‌گرایی افراطی و زردشتی‌گرایی (قویم، ۱۳۰۷: ۳۴؛ رشیدیاسمی، ۱۳۱۵: ۲۷، ۳۳ و ۳۶؛ فلسفی، ۱۳۱۸: ۱۴۳)؛ ج- ترویج شاه‌پرستی، و تمجید و تکریم مبالغه‌آمیز از حکومت رضاشاه (رشیدیاسمی، ۱۳۱۷: ۱۵۶ و ۱۶۰؛ رمزی، ۱۳۰۷: ۴-۷ و ۳۸-۴۳؛ فلسفی، ۱۳۱۸: ۱۴۳ و ۱۴۳) د) آریا ستایی و ترویج نژادگرایی (فلسفی، ۱۳۱۸: ۴۹ و ۵۷؛ رشیدیاسمی، ۱۳۱۵: ۲۷؛ قویم، ۱۳۰۷: ۶).

[۷]. در خصوص پیشینه‌های تاریخی اصلاحات غربگرایانه و دین ستیزانه رضاشاه. ن.ک: (توکل طوقی، ۱۳۸۱: ۱۹۵-۲۳۶)

[۸]. به عنوان نمونه، طلعت تبریزی در ۱۳۰۵ ش. ایات زیر را برای حمایت از کشف حجاب سرود.

« نمی‌گویند کاین زن‌های مستور \* میان چادر و روبند و چاقچور / ز آزادی چرا بی‌بهره باشند \* چرا اسباب ضحک و سخره باشند

به جز ایران کجا مرسوم باشد \* که زن از حق خود محروم باشد / تالستوی هم گر بدی چاقچور پوش \* نمی‌ماندیش عقل و دانش و هوش /

که می‌گوید که عفت در حجاب است \* حجاب ار نیست، کار زن [...] است » (طلعت تبریزی، ۱۳۲۴: ۲۰۶).

[۹]. برای مطالعه در خصوص مظاهر کشف حجاب غیر رسمی در ایران، تا قبل از ۱۳۱۴ ش. ن.ک: (فاطمه صوفی آبادی: ۲۴۶-۲۵۰)

[۱۰]. شیخ غلامحسین، مخفیانه به نجف اشرف عزیمت نمود، ولی همواره تحت مراقبت و کنترل کنسولگری ایران بود. پس از چند سال مجدداً مخفیانه به ایران بازگشت و در شهر مشهد اقامت گزید. او که در قیام مسجد نیز گوهرشاد حضور داشت، پس از سرگویی قیام متواری شد و به دهات اطراف مشهد رفت. (بصیرت‌منش، ۱۳۷۶: ۴۰۰-۴۰۱) گفته می‌شود غلامحسین در مشهد، امامت نماز جمعه را در دوره محمد رضاپهلوی بر عهده داشت (اردهالی، ۱۳۲۳: ۳) برای مطالعه در خصوص ماهیت و جزئیات قیام مردم تبریز ضد اتحاد شکل در ۱۳۰۷ ش. و میزان نقش شیخ غلامحسین در آن، ن.ک: (صدیقی نخبجوانی، ۱۳۸۳؛ بصیرت‌منش، ۱۳۷۶: ۳۸۹-۴۰۶)

[۱۱]. همچنین در خصوص ارتقای سطح کیفی و کمی زندگی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی و سیاسی یهودیان در دوره رضاشاه و حمایت حکومت از ایشان، ن.ک: (توکلی، ۱۳۸۸: ۴۵-۴۶)

از : محرم قلی‌زاده

به نقل از : پیام بهارستان شماره ۲/۱۴

سایت کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی

روزی که دیگ سنگی تبریز جوشید!



قیام عمومی مردم تبریز در ۲۹ بهمن ماه سال ۵۶، بزرگترین حضور توده ای و یکپارچه مردم در سیر تکوین انقلاب اسلامی تا به آن روز بود و شوک سیاسی بزرگی به رژیم پهلوی وارد کرد. تبریز که به محوریت شاگرد برجسته امام خمینی، یعنی آیت الله سید محمدعلی قاضی طباطبایی به جوش و خروش آمده بود، واقعه ای در نمودار انقلاب اسلامی ترسیم کرد که اتوریته نظام شاهنشاهی را مخدوش ساخت، نشانه هایی از فروپاشی به همراه داشت و زمینه مهمی برای فراگیر شدن انقلاب عمومی مردم ایران شد. مقاله ای که می خوانید روایتی مستند از این رویداد بزرگ عصر انقلاب است که به مناسبت بیست و پنجمین سالگرد این قیام تقدیم حضورتان می شود.

مقدمه

آذربایجان در تاریخ معاصر ایران همواره از نقش ویژه ای برخوردار بوده است و خصوصا در جریان نهضت و روند پیروزی انقلاب اسلامی جایگاه مهمی دارد. قیام شورانگیز ۲۹ بهمن مردم تبریز در سال ۱۳۵۶ دومین حلقه از زنجیره علل شتاب دهنده ای بود که به رهبری امام خمینی نهضت اسلامی را به سوی سرنگونی رژیم پهلوی سوق داد. (۱)

برای آن که بتوانیم تصویری روشن از این قیام و اهمیت آن ارائه دهیم، نگاهی گذرا به گذشته تبریز می اندازیم. آذربایجان در دوران قاجاریه یکی از کانون های مخالفت و مبارزه با استثمار و استبداد بود و علمای آن دیار نقش برجسته ای را در این قیام ایفا کردند. (۲)

با شکست نهضت مشروطیت، علمای آذربایجان پای خود را از صحنه مسائل سیاسی بیرون کشیدند؛ اما با استقرار رضاشاه بر سریر سلطنت و انجام اقداماتی جهت تضعیف نهادهای مذهبی و محدود ساختن شعار دینی در جامعه، بار دیگر ناچار شدند عکس العمل نشان دهند.

نهضت علما علیه رضاشاه مختص تبریز نبود؛ در اصفهان، مشهد و قم حرکت هایی به رهبری علما انجام شد. با شکست نهضت علما در این مقطع آنها کاملاً از حکومت پهلوی رویگردان شدند.

حکومت دیکتاتوری رضاشاه بر ایران و سرکوبی هر صدای مخالفی به بدترین شکل، وضعیتی را آماده کرده بود، که سید جعفر پیشه وری به اتکای نیروهای شوروی در مدت کوتاهی توانست در آذربایجان، حکومتی که سودای جدایی از ایران را داشت تشکیل دهد. در مقابل این حکومت هم علمای آذربایجان به مخالفت پرداختند. (۳) بدون تردید فقدان مشروعیت مذهبی فرقه دموکرات آذربایجان، مهمترین دلیل شکست آنها شد.

با سقوط حکومت پیشه وری، آذربایجان به تصرف ارتش محمدرضا پهلوی افتاد. (۴) محمدرضا پهلوی قصد کرد از تبریز دیدار کند، اما علمای آذربایجان (همچون آیت الله میرزا فتح شهیدی و آیت الله میرزا محمد دوزدوزانی) ملاقات با او را تحریم کردند. از این پس، به ویژه به آیت الله شهیدی اهانت های بسیاری شد، حتی عمامه این عالم پرهیزکار را نیز برداشتند. (۵)

#### آغاز نهضت اسلامی تبریز

با آغاز نهضت دو ماهه علیه تصویبنامه انجمن های ایالتی و ولایتی، علما و روحانیان، همگی همگام با یکدیگر تلاش و فعالیت کردند. در تبریز هم، به تبع مراجع تقلید اقداماتی صورت گرفت. هر چه از نهضت علما در سال ۴۱ می گذشت، شخصیت بارز و جدی روح الله الموسوی الخمینی بیشتر مطرح می شد. در تبریز هم نام آیت الله سید محمدعلی قاضی طباطبایی، یکی از شاگردان قدیمی و برجسته او بر سر زبان ها افتاد. (۶) با یورش کماندوهای رژیم به مدرسه فیضیه و مدرسه طالبیه تبریز، شاه ثابت کرد حاضر است هر زمزمه مخالفتی را به شدت سرکوب کند. محرم سال ۱۳۴۲، شاهد دستگیری امام خمینی و قیام ۱۵ خرداد بود. وقتی بازداشت امام به طول انجامید، گروهی از مراجع تقلید، از جمله آیت الله میلانی، و آیت الله مرعشی نجفی به شهر ری هجرت کرده، خواستار آزادی امام شدند. در پی آن، علمای برجسته چندین شهر دیگر نیز هجرت کردند؛ اما رژیم با آزادی محدود امام و اعمال فشار، این جمع را متفرق کرد. (۷)

۱۳ آذر ماه سال ۴۲، آیت الله قاضی طباطبایی به همراه آیت الله سیداحمد خسروشاهی و چند تن دیگر دستگیر و به تهران اعزام شدند، فروردین سال ۴۳ امام آزاد شد. آیت الله قاضی هم به دیدن او رفت. دیگر روحانیان دستگیر شده تبریز هم که با قرار عدم خروج از حوزه استحضاری تهران آزادی مشروط داشتند، به قم رفتند. آنها به دیدن امام رفتند، بلکه امام خمینی خود به منزل حجت الاسلام والمسلمین سیدهادی خسروشاهی برای دیدار ایشان رفت. (۸) آقای قاضی با دستور امام بدون اجازه مقامات ساواک، برای زیر پا گذاشتن تعهد (عدم خروج از حوزه استحضاری تهران)، راهی تبریز شد و مردم استقبالی تاریخی از او به عمل آوردند. (۹)

در میان مریدان امام در تبریز، فقط آقای قاضی بود که شهادت و شجاعتی قابل مقایسه با او را داشت و خط مشی او را در تبریز با تشکیلات مخفی که به وجود آورده بود، (۱۰) به اجرا در می آورد. نفوذ پُرسابقه تاریخی چندصدساله خاندانش در بازار هم عامل مهمی در مبارزه بود. (۱۱) برخورد دو جریان میانه رو و انقلابی غیرممکن بود. ساواک هم از همان آغاز در تبریز با هزینه و تلاش بسیار، بر آن بود این گونه القا کند که جریان مبارزه، رقابت مراجع است و بسیاری را علیه آیت الله قاضی طباطبایی تحریک می کردند که چرا در آذربایجان با وجود مراجع دیگر نام آیت الله خمینی را مطرح می کند. با تمام این موانع فعالیت ها و مبارزات او ادامه یافت تا آن که پس از چند مرتبه دستگیری و زندان، از ایران به عراق تبعید شد. (۱۲)

اندکی بعد از بازگشت او از عراق، امام خمینی از ترکیه به نجف رفت. در دوران تبعید امام هم او خط مشی ایشان را ادامه می داد. حتی در سال ۱۳۴۶ به طور قاچاق از طریق جده به دیدن امام رفت. از طریق پیک های مخصوص هم با امام مکاتبات مخفی داشت. در ادامه این روند در عید فطر سال ۱۳۴۷، علنا نام امام خمینی را در مسجد مقبره تبریز در حضور چندین هزار نفر بر زبان آورد و به اسرائیل لعن و نفرین کرد. در پی آن به مدت یک سال (شش ماه به بافت کرمان و شش ماه به زنجان) تبعید شد. پس از بازگشت از تبعید، دیگر ممنوع المنبر شد و تا ایجاد به اصطلاح فضای باز سیاسی توسط رژیم، دوره ای خاص در مبارزه داشت.

در این مدت جلسات هفتگی روضه خانگی که از سه قرن پیش در منزل این خاندان تشکیل می شد، مخفیانه به کانون مبارزان اصیل طرفدار امام نیز تبدیل شد. از سوی دیگر جریان مخالف نهضت رژییم پهلوی و جریان سازشکار، پس از بازگشت آیت الله قاضی از تبعید، فعالیت های شدیدی را برای بدنام و بی اعتبار کردن او به اجرا گذاشتند، تا جایی که وقتی به بعضی از مجالس می رفت، به او بی اعتنائی می شد.

تالیفات و آثار علمی مهمی نیز داشت که در سطح فقهای برجسته بود؛ با این حال با تمام آزار و اذیت ها و اهانت ها، حاضر به عزلت نبود و در تمام جلسات حاضر می شد. (۱۳)

از سال ۱۳۴۸ تا ۱۳۵۵ را می توان دوران تدارک صبورانه نهضت امام خمینی (ره) در آذربایجان قلمداد کرد. در همین مقطع آیت الله حکیم (ره) رحلت کرد و آقای قاضی نیز مرجعیت امام را مطرح کرد. (۱۴)

#### فضای باز سیاسی و شهادت آیت الله حاج مصطفی خمینی

با روی کار آمدن کارتر و تغییر و تحولاتی که در فراسوی مرزهای ایران روی داد، هیات حاکمه وابسته ایران نیز دچار تغییراتی شد. سیاست فضای باز سیاسی که شاه پس از روی کار آمدن دموکرات ها در پیش گرفت، در واقع سوپاپی بود برای پیشگیری از انفجاری که امریکایی ها وقوع آن را به سبب اختناق حاکم بر ایران نزدیک می دیدند.

با سیاست فضای باز سیاسی که تا حدودی از فشار و اختناق کاسته شد، جلسات هفتگی روضه منزل آقای قاضی که در واقع جلسات سیاسی بود، گسترده تر شد و هر هفته بر تعداد شرکت کنندگان آن اضافه می شد؛ ضمن آن که با رهبر که دور از وطن به سر می بردند نیز همچنان رابطه داشتند.

دانشگاه تبریز هم پشوانه ای دیگر برای جریان طرفدار نهضت امام در تبریز بود. دانشجویان مذهبی که به فعالیتهای سیاسی علاقه مند بودند، اغلب با آیت الله قاضی رابطه برقرار می کردند و در نمازهای جماعت او در مسجد شعبان حاضر می شدند. (۱۵) در این اوضاع و احوال بود که خبر شهادت فرزند بزرگ رهبر دور از وطن، نهضت ایران را در اندوه و ماتم فرو برد. یکی از نزدیکان آقای قاضی می گوید:

«آقای قاضی علاقه خاصی به حضرت امام داشتند. شاید من کمتر نظیر آن را دیده ام. در رحلت آیت الله سیدمصطفی خمینی هم ایشان بسیار ناراحت و دلگیر [شدند] حتی به من گفتند اگر یکی از فرزندان من و یا همه شان در می گذشتند، من این چنین ناراحت نمی شدم که از رحلت آیت الله مصطفی خمینی ناراحت شدم.» (۱۶)

آیت الله قاضی و مریدان امام در تکاپو و تلاش بودند که به هر طریق مجلس ختمی منعقد نمایند. حسین علایی از دانشجویان دانشگاه تبریز در آن مقطع می گوید:

«ما که آمدیم تبریز رفتیم خدمت آیت الله قاضی طباطبایی که نماینده امام بودند در آنجا و آقایان دیگر. از آقای قاضی خواهش کردیم شما بیایید مجلس بگیرید برای حاج آقا مصطفی خمینی... ما خواهش کردیم از آقای قاضی که شما بیایید اطلاعیه بدهید برای رحلت و شما مجلس بگیرید. البته گروه های دیگر هم بودند، خودشان هم مصمم بودند نه این که حالا مثلاً ما رفته باشیم...» (۱۷)

سرانجام در ۱۲ آبان ۱۳۵۶ از طرف آیت الله قاضی با مجلس داری مرحوم حاج مهدی فهیمی (۱۸) در مسجد آیت الله بادکوبه ای مجلس بزرگداشتی از ساعت ۴ تا ۶ بعد از ظهر منعقد شد. سخنران توسط آقای فهیمی با وسیله شخصی از تهران آورده شده بود. همه چیز برای ذکر نام امام آماده شده بود. سیداحمد حسینی همدانی، حدود یک ساعت درباره مسائل مذهبی و رحلت فرزند امام و تجلیل از مقام علمی و فقهی او سخن گفت و چند بار نام امام خمینی را بر زبان راند. حضور گسترده مردم تبریز در این مجلس بزرگداشت، قوت قلبی برای آقای قاضی و مبارزان مسلمان بود و نشان از این داشت که مردم بدون توجه به فشارهای رژیم، در پی راهی برای نشان دادن اعتراضات بحق خود هستند. نقشی که دانشجویان در این روز ایفا کردند، بسیار جالب بود. اعلامیه های ضد رژیم را در آن مجلس پخش کردند و شب تعدادی از آنها به اتهام پخش اعلامیه در کوی ولیعصر دستگیر شدند. (۱۹) آقای قاضی هم با ارسال نامه ای توسط پیک، این ضایعه را به محضر امام تسلیت گفت. امام نیز به آن نامه پاسخ دادند که موجود است. (۲۰)

## تبریز در آستانه قیام ۱۹ دی قم

اندک اندک دوران تدارک صبورانه نهضت به سر می آمد. ایام محرم، خصوصا روزهای تاسوعا و عاشورا، موقعیت مناسبی برای ابراز مخالفت با رژیم بود. در این دو روز آیت الله قاضی در مسجد مقبره در حضور هزاران عزادار حسینی به منبر رفت و به انتقاد از عملکرد رژیم و نهادهای آن پرداخت. (۲۱) او در مورد حجاب گفت:

«دروغ به این بزرگی می شود با وجود شش هفت آیه در مورد حجاب، جلوی چشم شما می نویسند نه در اسلام حجاب است و نه در قرآن... این آیه حجاب نیست، بی حیا چرا می نویسی؟ اگر مسلمان هستید، چرا می نویسید؟ اگر مسلمان نیستید، با زنان مسلمانان چکار دارید؟ می خواهید که دوران های گذشته را مجددا درست کنید. ۱۷ دی ها (۲۲) را تکرار کنید. از زنان مسلمان چرا آزادی سلب شود؟»

اوقاف نهاد دیگری بود که مورد حمله شدید او قرار گرفت. دوازدهم محرم هم در سخنرانی شدیدالحنی رژیم را مورد حمله قرار داد و گفت:

«خدایا چگونه است، در این مملکت یک نفر نیست داد و فریاد بکند و حرفش را بزند. وقتی هم حرفی بگویی، آن مسائل تکرار می شود [دستگیری، زندان، تبعید]. مرتب برمی دارید در روزنامه ها می نویسید در قم فلانی صحبت کرد. خوب صحبت کرده است روحانی حقیقی اوست... چه خواهد شد. داد و فریاد آدم به جایی نمی رسد!

آخر به این نحو که نمی شود، این جوان هایی که داد و فریاد می کنند، این جوان ها چه می گویند؟ به اینها رسیدگی نمی کنند، نمی گویند چرا چنین می کنید، چرا می زنید شیشه ها را می شکنید؟ اینها را صدا می کنند رسیدگی می کنند... جای دعوا و معرکه نیست که، همه افراد یک کشور هستید...»

آدم صدا می کند می گوید پسرم چه می گویی؟ ببینید دردش چیست؟ در جواب این را می گوید این گونه قوانین را دلیل می گوید! ما که نیستیم ما را خفه کنید، این که نمی شود خفه کرد، با سرکوب و اختناق نمی شود...»

رژیم در مخمصه عجیبی درمانده بود. آن مختصر فضای باز سیاسی، در حالی ایجاد شده بود که شهادت (۲۳) فرزند رهبر مخالفان، تمام اذهان را متوجه امام خمینی کرده بود؛ چیزی که خواست رژیم نبود. رژیم خود را ناچار از آن می دید که اقداماتی برای خنثی کردن مقبولیت روزافزون او داشته باشد. انتشار مقاله «ایران و استعمار سرخ و سیاه» در ۱۷ دی، سالروز کشف حجاب توسط رضاشاه، جواب رژیم در مقابل این محبوبیت روبه گسترش عمومی بود. (۲۴)

اهانت علنی به مرجعی دور از وطن، درست بعد از آن تجلیل گسترده بی سابقه پس از درگذشت فرزندش به ویژه در قم، انفجاری ایجاد کرد که در وهله اول طلاب به راه افتادند و تظاهرات کردند و ماموران هم با تیراندازی تعدادی را به شهادت رساندند با اولین قطره های خونی که از بدن فرزندان امام صادق (ع) و فرزندان امام در قم ریخته شد نهضت اوج گرفت. (۲۵)

با روی کار آمدن جمشید آموزگار در سال ۱۳۵۶، سیاست رژیم در قبال روحانیان محافظه کار عوض شد. (۲۶) بعد از این وقایع و تغییر سیاست دولت جدید، آنها زبان به انتقاد از رژیم باز کردند. (۲۷) این هم موضوع مهمی در آن شرایط بود. با این وضعیت برنامه هایی که آیت الله قاضی در تبریز با صبر و حوصله تدارک می دید، قدرت و عمق بیشتری می یافت؛ چه زمینه به گونه ای فراهم شده بود که دیگ سنگی تبریز (۲۸) شرایط لازم را برای جوشیدن پیدا کند.

تبریز حماسه می آفریند

در طی این دوران (۱۳۴۲ تا ۱۳۵۶) آیت الله قاضی بیکار ننشسته بود؛ (۲۹) در ادارات، کارخانجات خصوصاً کارخانه تراکتورسازی و حتی در خود ادارات دولتی افرادی را جذب کرده بود. تدارک گسترده ای در جریان بود که از این فرصت ایجاد شده چیزی را که سال ها در انتظارش بود به نحو احسن به اجرا درآورد.

در ۱۸ بهمن ۱۳۵۶ (۲۸ صفر) در مسجد معتبره گفت:

«ما نخواستیم یک سری حادثه ای که در آنجا (قم) کردند، در اینجا پیش بیاورند. بعضی از آقایان متوجه نیستند؛ ما نخواستیم آن بحران در اینجا اتفاق بیفتد. یک عده از خود آنها جلو

افتاده اند که ایجاد بلوا و غوغا کنند. از آن روست که می گویم با سکوت و آرامش، اصلاً هیچ تظاهری نکنید. برای کسانی که به دنبال بهانه ای هستند، آرام و ساکت باشید. ما منطقی، قانونی و دینی حرف می زنیم، با چیز دیگری کار نداریم...»

در ظاهر چنین بود، اما برنامه هایی در خفا در حال طرح بود که تا قبل از زمان اجرای آن، هیچ کس نباید از آن مطلع می شد. جلساتی با دانشجویان که در این مقطع نقش مهمی ایفا کردند، برگزار شد. برنامه طرح شده، این بود که پس از برگزاری مراسم ختم، مردم به هدایت دانشجویان در خیابان های اصلی تبریز به تظاهرات بپردازند. آیت الله قاضی از دانشجویان خواسته بود در جریان قیام از حمله به اماکن دولتی و عمومی و مردمی جلوگیری کنند، در غیر این صورت او تایید نخواهد کرد. تدارکات گسترده ای هم برای مقابله با نیروهای ساواک و شهربانی صورت گرفته بود، از جمله قرار بود در چند نقطه حساس شهر، کامیون های آجر خالی کنند.

با تلاش آقای قاضی، روز پنج شنبه ۲۷ بهمن، اعلامیه ای به امضای روحانیان تبریز صادر شد (۳۰) که از مردم تبریز می خواست روز شنبه، ضمن تعطیل عمومی، از ساعت ۱۰ الی ۱۲ صبح در مسجد حاجی میرزا یوسف، واقع در سر بازار، برای سوگواری حضور یابند. تمام اقشار مختلف مردم، کارگران، بازاریان و دانشجویان در تدارک برگزاری چهارم شهدای قم بودند.

شب ۲۹ بهمن، اعلامیه ای به امضای آیت الله قاضی در خصوص تعطیلی بازار تبریز در روز ۲۹ بهمن تهیه و در سطح شهر تبریز توزیع شد. همان شب، شبکه مخفی مبارزان تبریزی، یک آتش سوزی عمدی در کارخانه تراکتورسازی ترتیب دادند. با به آتش کشیدن چوب های بی مصرف در محوطه کارخانه، که از تمام نقاط شهر تبریز رؤیت شد، پیامی برای مردم و مبارزان اعلام شد که فردا صبح چه باید بکنند.

شرایط، همه دست به دست هم داده بودند تا بار دیگر نام تبریز در تاریخ ایران به اهمیت و بزرگی ثبت شود. طلوع خورشید روز سرد زمستانی شنبه ۲۹ بهمن، خبر از رخدادی عظیم داشت. مردم از آغاز صبح در تب و تاب برگزاری مراسم بزرگداشت چهلمین روز شهدای قم بودند. با تعطیلی عمومی بازار در این روز، چند ساعت قبل از شروع زمان مجلس ختم، مردم راهی مسجد قزلی شدند. به دستور استاندار آذربایجان، در مسجد بسته بود. در حالی که شب

۲۹ بهمن جلیل آقا از طرف آیت الله قاضی به خادم مسجد قزلی مراجعه کرده و گفته بود فردا مراسم اربعین شهدای قم برگزار می شود و دستور داده بود که صبح زود مسجد را برای مراسم آماده کند. نیمه شب، آقای قاضی توسط دکتر صدری شهردار وقت تبریز از دستور بسته بودن درب مساجد، به ویژه این مسجد، آگاه شد.

هر لحظه بر انبوه مردم گردآمده در بازار تبریز افزوده می شد. شهربانی از باز کردن مسجد ممانعت کرده بود. حق شناس رییس کلانتری ۶ تبریز (کلانتری بازار) با تعدادی از نیروهای تحت امرش برای متفرق کردن مردم وارد عمل شد. ضمن فحاشی به مراجع تقلید، اعلامیه ای را که روی در مسجد زده بودند، پاره کرد و با تهدید به مردم گفت: «در طویله بسته است، به دنبال کارتان بروید.» این برخورد گستاخانه، بر غیرتمندان تبریزی بسیار گران بود. اهانت به امام خمینی و آیت الله شریعتمداری و اهانت به خانه خدا، چیز کمی نبود. جوانی از جوانان غیور تبریزی به نام «محمد تجلا»، از سخنان او عصبانی شد و به سروان مزبور اعتراض کرد. (۳۱) حق شناس (۳۲) با اسلحه ای که در دست داشت به سمت محمد حمله کرد، سینه او را هدف قرار داد و شلیک کرد. گلوله تفنگ حق شناس، سینه محمد را شکافت. این آغاز قیام بود. مردم جسد غرق در خون محمد تجلا، اولین شهید قیام خود، را بر دست گرفته و به راه افتادند. خون به ناحق ریخته این شهیدان بود که تا بهمن سال دیگر، رژیم پهلوی را سرنگون کرد. به قول صائب تبریزی:

دیدم که خون ناحق پروانه شمع را - چندان امان نداد که شب را سحر کند

یکی از شاهدان عینی می نویسد:

«نخست هزاران نفر بودند، ساعت ۹ صبح به ده ها هزار تن رسیدند و ساعتی بعد، این جنگل روینده انسانی روی تمام شهر سایه انداخت، شکوه قیام و نبرد، شعارهای تند و آتشین بود. اکثر آنها بر دیکتاتور و دیکتاتوری می تاخت. مردم، مجازات قاتلان شهدای قم را می خواستند. آزادی زندانیان سیاسی را آواز می دادند و بازگشت آیت الله خمینی را به مثابه سبیل مبارزه جویی مذهب مترقی با دار و دسته استبدادی می طلبیدند. پلیس به دلیل انبوه تظاهرکنندگان بی پروا در دقایق نخستین، جرات هجوم به آنها را نداشت، اما پس از آن که کامیون های لبریز از پلیس به اصطلاح ضداغتشاش و گرازهای تربیت شده اونیفورم پوش سر

رسیدند، حمله به تظاهرکنندگان آغاز شد. همین که صدای گلوله ها در شهر طنین انداخت، هزاران تن از مردم با چوب و چماق و سنگ به حمله متقابل دست زدند...»

قیام شورانگیز سازمان یافته مردم تبریز به رهبری آیت الله قاضی شروع شد. دیگ سنگی تبریز می جوشید و تا فروکشیدن نظام شاهنشاهی از جوشش نیفتاد. در اولین ساعات قیام، نیروهای پلیس و شهربانی با گستردگی غیرقابل تصور از کنترل اوضاع عاجز شدند. تمامی مراکز فساد و فحشا و مراکزی که مروج فرهنگ منحط غربی بودند، در خشم انقلابی مردم سوختند. سینماها، مشروب فروشی ها، هر آنچه تداعی گر سلطه شاهنشاهی بود، پایگاه حزب رستاخیز، کاخ جوانان، بانک صادرات، بانک های ایران و انگلیس، ایران و امریکا و... همه مورد حمله واقع شدند. شعارهای مردم بسیار جالب بود: یاشاسین خمینی (زنده باد خمینی)، صلوات، مرگ بر دیکتاتور، بیز بوشاهی اسیده مروخ والسلام (این شاه را نمی خواهیم والسلام). باوجود قهرآمیز بودن قیام مردم، نظم خاصی بر حرکت توفنده مردم حاکم بود. آیت الله قاضی از دانشجویان مبارز خواسته بود کنترل قیام را در دست بگیرند، و نگذارند به مدارس، بیمارستان ها، مهدکودک ها، و اموال مردم آسیبی وارد شود. از این رو دانشجویان در هدایت و سازماندهی به این خیزش مردمی نقش حساسی ایفا کردند. عوامل متعددی در گسترش قیام موثر بود. ظهر، مدارس شهر تعطیل شد و جوانان نیز به قیام پیوستند. اوضاع وخیم تر از آن بود که تصور می شد. شاه شخصا دستورات مોકدی درخصوص سرکوبی قیام صادر کرد:

«الف فرمان همایونی که در ساعت ۱۱ به وسیله تیمسار سپهبد جعفری جانشین ریاست به استاندار ابلاغ گردیده بود به شرح زیر قرائت گردید:

۱ در نظام امور و وظایف محوله، به هیچ وجه سستی به کار برده نشود.

۲ دستگیرشدگان و زخمی ها بازجویی و شناسایی شوند.

۳ کسانی که مغازه ها را بسته اند، نهایت شدت عمل به آنها اعمال شود.

۴ مامورین درباره بانک هایی که به آنها خسارت وارد شده، گزارش تهیه کرده و مشخصات متهمین به دادگاه داده شوند، تا خسارات وارده جبران گردد.

ب نتیجه مکالمه تلفن تیمسار استاندار آذربایجان شرقی با نخست وزیر هم به شرح زیر مطرح گردید:

۱ استاندار آذربایجان شرقی، با نهایت قدرت عمل نماید.

۲ دستگیرشدگان بازجویی شوند.

۳ در صورت مقاومت سرکوب گردند.

۴ تیم فیلمبرداری از تهران اعزام می گردد. مامورین در انجام مأموریت آنان، جهت فیلمبرداری از اماکن و تاسیسات خسارت دیده تسهیلات لازم فراهم نمایند.

۵ بنابه اوامر مطاع مبارک شاهنشاه آریامهر، کلیه پمپ بنزین ها و مخازن نفت و بنزین و کارخانجات باید تحت مراقبت شدید قرار گیرند.

۶ تیمسار استاندار با آقای قاضی واعظ شهر تماس تلفنی حاصل نموده و مقرر گردید که همراه چند نفر از روحانیان در مساجد مختلف شهر تبریز مردم را به رعایت نظم و آرامش دعوت نمایند.» (۳۳)

در پی این اقدام ها، ساعت ۱۶ نیز جلسه ای با حضور مقامات مسوول آذربایجان شرقی برای رسیدگی و ارزیابی این قیام تشکیل شد. با مقاومت هایی که در پادگان تبریز برای سرکوبی مردم صورت گرفته بود، امکان استفاده از نیروهای این پادگان برای رژیم فراهم نشد. از این رو از پادگان های شهر عجب شیر و مراغه و مرند درخواست کمک کردند. آیت الله قاضی وقتی از عزیمت این نیروها اطلاع پیدا کرد، تلاش کرد هیجان های مردم را کنترل کند تا مبدا با ورود نیروهای تازه نفس، این قیام به یک قتل عام عمومی تبدیل شود.

تظاهرات مردم از ساعت ۱۰ صبح تا ساعت ۱۷/۳۰ ادامه داشت و از ساعت ۶ بعد از ظهر، دیگر آرامش برقرار شد و نیروهای رژیم به وسیله جرثقیل های ارتشی، خودروهای سوخته را از خیابان ها جمع آوری کردند. (۳۴) روز بعد هم تظاهرات های پراکنده ای روی داد.

چند روز پس از قیام، هیات عالی رتبه ای به ریاست ارتشبد جعفر شفقت، مامور رسیدگی به این قیام شدند و جلساتی متعدد با حضور ریش سفیدان تبریز برگزار کردند. در یکی از این جلسات، حاج مصیب چاروقچی با صراحت تمام به سخنرانی پرداخت. علمای آذربایجان هم

از طریق اعلامیه ای علل و انگیزه های این قیام را به اطلاع هیات بازرسی و مردم رساندند.  
آیت الله قاضی طباطبایی زیر آن اعلامیه نوشت:

«بسمه تعالی

عین مضمون متن نامه ای است که حضرات آیات عظام و علمای اعلام و خطبای گرام تبریز به هیات اعزامی رسانیده اند و نظر بر این که مطالب مندرجه و خطاب در این نامه وارونه نشود و جلوگیری از هرگونه شایعه سازی و اکاذیب پردازی گردد، برای اطلاع عموم افراد و طبقات محترم نشر گردد.

سید محمدعلی قاضی طباطبایی» (۳۵)

ضربه ای که رژیم شاه از این قیام خورد بسیار موثر و غیرمنتظره بود؛ به طوری که محمدرضا پهلوی در اول اسفند ماه در جلسه شورای اقتصاد، درباره این حوادث مطالبی گفت که از بزرگی واقعه حکایت داشت:

«در اینجا یکی از حاضرین جلسه که زنجان است، می گوید: قربان! به طور کلی تبریزی ها خیلی وطن پرست هستند و ۹۹ درصد آنها شاه دوست می باشند؛ ولی در میانشان گاه گاهی اتفاق می افتد که یک عده ای مخرب پیدا می شوند و مطالبی را... (شاه با عصبانیت پاسخ می دهد): پس عرق وطن پرستی شما چی؟ پس چرا جواب اینها را نمی دهند؟ من نمی فهمم بعد از این وقایع، آن هم آذربایجانی که اشغال خارجی در رژیم دموکرات و پیشه وری و تمام آن اوضاع ناامنی را کشیده، آخر این خمینی چه کار کرده برای مملکت که می رود به نفع خمینی شعار می دهد! چطور ممکن است، حالا اگر فقط ترک ها می گفتند که می دانستم به شما چه بگویم؛ ولی چون جاهای دیگر می گویند، من می گویم این ایرانی است؟! این احساسات ایرانی دارد؟!» (۳۶)

اولین واکنشی که رژیم پس از اعلام حکومت نظامی در تبریز نشان داد، آغاز موج دستگیری بعضی از مردم، به ویژه دانشجویان مظنون به شرکت در قیام بود. شاه دستور داد مامورانی را که در پیش بینی و جلوگیری از واقعه تبریز قصور کرده اند، تنبیه شوند. (۳۷) سپهبد اسکندر آزموده استاندار آذربایجان به تهران احضار شد و رئیس شهربانی هم تسلیم کمیسیون بررسی واقعه شد. کلماتی نظیر کمونیست ها، مارکسیست های اسلامی و مزدوران خارجی، مرتب از

سوی عوامل بلندپایه رژیم تکرار می شد. این ادعا چنان بی اساس بود که حتی امریکایی ها نیز آن را قبول نداشتند.

«علی رغم اعلامیه های رسمی که جمعیت را مارکسیست های اسلامی معرفی می کرد، در محل، نظرات غیررسمی حاکی از این بود که این اصطلاح هیچ گونه معنا و مفهومی درباره آنچه در آذربایجان اتفاق افتاد ندارد.» (۳۸)

اظهار نظرهایی که از سوی شاه و وابستگان رژیم صورت می گرفت، این واقعه را بی اهمیت جلوه می دادند، در حالی که چنین نبود. به قول امام خمینی:

«کشتار بیرحمانه قم، ایران را به هیجان آورد و تبریز را به قیام همگانی مردانه در قبال ظلم و بیدادگری نشاند و کشتار دسته جمعی تبریز، ملت غیور ایران را چنان تکان داد که در آستانه انفجار است.» (۳۹)

چهارم شهدای تبریز نزدیک می شد. گرچه مقامات امنیتی انتظامی آذربایجان از برگزاری مراسم چهارم در تبریز ممانعت کردند، اما نهضت قدم های خود را دیگر برخلاف خواست رژیم برمی داشت. این بار نوبت یزد قهرمان بود و آیت الله محمد صدوقی، مرید با اخلاص امام، که بین او و آیت الله قاضی آشنایی و روابط دوستانه ای برقرار بود.

«کشتاری که در تبریز صورت گرفت، فرصت را برای برگزاری مراسم چهارمین روز درگذشت کشته شدگان مهیا ساخت و این مراسم دست کم در چهل و پنج شهر کوچک و بزرگ برگزار شد.» (۴۰)

امام خمینی به عنوان مظهر و سمبل مقاومت و مخالفت با رژیم پهلوی، کسی که این قیام و قیام ۱۹ دی قم در پی اهانت به او شکل گرفته بود، شاهد و ناظر این وقایع بود. ایشان در ۱۷ اسفند پیامی سراسر امید در تایید قیام مردم تبریز و جایگاه رفیع آن در مبارزات ضد رژیم صادر کرد. در قسمتی از آن آمده است: «... زنده باشند مردم مجاهد عزیز تبریز که با نهضت عظیم خود مشت محکم بر دهان یاوه گویانی زدند که با بوق های تبلیغاتی، انقلاب خونین استعمار را، که ملت شریف ایران با آن صددرصد مخالف است، انقلاب سفید شاه و ملت می نامند و این نوکر اجانب و خودباخته مستعمرین را نجات دهنده کشور می شمارند...» (۴۱)

در این مدت آیت الله قاضی در تکاپوی تحریم عید نوروز بود. سرانجام اعلام کرد عید نوروز در تبریز گرفته نشود و پول هایی که برای مراسم عید مصرف می شود را جمع آوری کنند و برای کمک به جنگ زدگان لبنانی بفرستند. چهلم شهدای تبریز فرا رسید. آقای قاضی با نشانه چهلم شهدای تبریز و اعلام عزای عمومی نماز جماعت را تعطیل کرد.

رژیم برای جبران شکست ۲۹ بهمن، بر آن شد تا میتینگی با حضور جمشید آموزگار در تبریز برپا کند. ساواک در تدارک آوردن مردم روستاهای اطراف، به تبریز بود، (۴۲) از این رو آقای قاضی تلاش همه جانبه ای برای خنثی کردن اقدامات رژیم انجام داد. افرادی را به روستاها و شهرستان های اطراف تبریز اعزام کرد تا مردم را از شرکت منصرف کند. اجتماعی که طرفداران رژیم با حضور جمشید آموزگار نخست وزیر و مسوول حزب رستاخیز تشکیل دادند، نه تنها توفیقی نیافت، بلکه در نهایت به ضرر رژیم هم تمام شد.

#### پی نوشت ها

۱- رک: رحیم نیکبخت، قیام ۲۹ بهمن تبریز، مجله ۱۵ خرداد، زمستان ۱۳۷۶، شماره ۲۸، به زودی در این موضوع پژوهشی مفصل به همین قلم منتشر خواهد شد.

۲- نقش روحانیت در تحولات سیاسی اجتماعی آذربایجان، مجموعه مقالات مشروطیت ایران، جلد اول، تهران موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۷۸.

۳- محمد ثقة الاسلام، سوانح عمری یا آثار تاریخی، تبریز، چاپخانه رضایی، ۱۳۴۰، صص ۱۴۵-۱۴۱.

۴- مردم تبریز از ترس قتل عام توسط ارتش، تا کیلومترها از شهر تبریز بیرون آمدند. با این حال قتل عام گسترده ای از هواداران فرقه دمکرات صورت گرفت (جامی، گذشته چراغ راه آینده است، تهران، انتشارات نیلوفر، چاپ دوم ۱۳۶۲، صص ۴۴۹-۴۱۰).

- ۵- گوشه ای از این جریان را در «زندگانی و مبارزات آیت الله قاضی طباطبایی» نوشته ایم. تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۰.
- ۶- حمید روحانی، بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی، جلد اول، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۶۱، ص ۴۳.
- ۷- رک: غلامرضا سلیمانی، مهاجرت سال ۱۳۴۲ علما به تهران و تلاش برای آزادی حضرت امام خمینی، مجله ۱۵ خرداد سال ششم، شماره ۲۶/۲۷، ص ۱۹۱.
- ۸- تصاویر متعددی از دیدار آقای قاضی با امام خمینی در دست است.
- ۹- شرح آن در کتاب «تبریز در انقلاب اسلامی» خواهد بود.
- ۱۰- رک: غریبی مبارز از دیار آذربایجان، صمد اسماعیل زاده، رحیم نیکبخت، روزنامه مهد آزادی، تبریز، ۱۳۷۸/۸/۱.
- ۱۱- خاندان قاضی طباطبایی، شش قرن سابقه حضور در آذربایجان و نقش آفرینی در مسائل سیاسی اجتماعی منطقه دارند.
- ۱۲- ایشان اولین کسی است که در نهضت امام خمینی از ایران تبعید شده است. البته بعد از حضرت امام.
- ۱۳- علیه او نامه های جعلی نشر دادند و انواع و اقسام اتهامات رواج یافت، برخی از روحانی نمایان وابسته به یک جریان مشکوک به دیدن او می رفتند تا زخم زبان بزنند. گاه چنان می شد که عقده دل را بر یار دیرینش حجت الاسلام محمد حسین انزایی باز می کرد و با گریه می گفت: من به وعاظ تبریز چه کرده ام که با من چنین می کنند؟ روز قیامت نزد مادرم حضرت زهرا(س) از آنها شکایت خواهم کرد.
- ۱۴- جالب آن است که از تبریز، آیت الله قاضی تنها کسی است که به مناسبت رحلت آیت الله حکیم، به امام تلگراف تسلیت مخابره کرد.
- ۱۵- عمده تا رابط دانشجویان با آیت الله قاضی طباطبایی آقایان علی قیامتیون و حسین علایی بودند.

۱۶- مصاحبه با دکتر محمدباقر صدری، ۱۳۷۷/۱۱/۱۰ یکی از نزدیکان آیت الله قاضی طباطبایی.

۱۷- مصاحبه با سردار حسین علایی، جلسه دوم، ۱۳۷۷/۵/۴، آرشیو دیداری و شنیداری مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

۱۸- از دوستان نزدیک آقای قاضی و از مریدان امام خمینی.

۱۹- انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، جلد اول، تهران، وزارت اطلاعات، ۱۳۷۶، ص ۹۱.

۲۰- به لطف حجت الاسلام سیدمحمدتقی قاضی طباطبایی، فرزند آیت الله قاضی، در کتاب «زندگانی و مبارزات آیت الله قاضی طباطبایی» استفاده شده است.

۲۱- نوارهای این سخنرانی ها موجود است.

۲۲- کشف حجاب توسط رضاشاه.

۲۳- امام خمینی در جواب سوال خبرنگار روزنامه لوموند که پرسیده بود فکر می کنید فرزند شما به قتل رسیده است گفت: «من با قطع و یقین نمی توانم بگویم چه اتفاقی افتاده است، ولی می دانم که او شب قبل از درگذشتش صحیح و سالم بود و مطابق گزارش هایی که به من رسیده است، اشخاص مشکوکی آن شب به خانه او رفته اند و فردای آن شب او فوت کرده است. چگونه؟ من نمی توانم اظهارنظری بکنم، نارضایی مردم به این مناسب ابراز شد. مسلما مردم خدمتگزار خود را دوست می دارند و مرا و نیز پسر را خدمتگزار خود می دانند. دنبال این جریان هر کشتاری که رژیم ترتیب داد، تظاهرات تازه ای را به مناسبت چهلم کشته شدگان موجب شد؛ اما مطلب اصلی و اساسی پسر من نیست. مساله اساسی، عصیان و قیام همه مردم برضد ستمگرانی است که به آنها ستم می کنند. (طلیعه انقلاب اسلامی، تهران مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۳، ص ۷).

۲۴- این تنها اقدام رژیم برای تخطئه رهبر نهضت نبود. در روزنامه های محلی و سراسری هم به همین مضمون منتشر شد؛ لیکن مقاله روزنامه اطلاعات شهرت پیدا کرد.

۲۵- خاطرات و مبارزات شهید محلاتی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۶، ص ۹۱.

۲۶- حسین فردوست، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، جلد اول، اطلاعات، چاپ پنجم، ۱۳۷۱، ص ۵۷۴.

۲۷- دفتر ادبیات انقلاب اسلامی، ساواک و روحانیت، بولتن های نوبه ای ساواک، ۴۹/۱۱/۲۰ تا ۵۷/۶/۳، تهران، حوزه هنری تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۱، ص ۲۰۲.

۲۸- آیت الله قاضی مردم تبریز را به دیگ سنگی تشبیه می کرد و می گفت وقتی این دیگ سنگی به جوش بیاید، دیگر از جوشش نخواهد افتاد.

۲۹- سرهنگ قائمی فرد، دفتردار آیت الله شریعتمداری، در دیداری که با سرلشگر قاجار (فرمانده اداره دوم ضد اطلاعات ارتش) در این خصوص گفت: مردم آنقدر تابع احساس هستند که حتی یک نفر در تبریز (قاضی طباطبایی) به نام خمینی علم بلند کرد، می روند دنبالش و این ظرف یک سال نشده و ظرف چند سال این زمینه فراهم شده است که شاه را از چشم مردم انداخته است...» (علی کردی، یک سند خواندنی، مجله ۱۵ خرداد، سال ششم، شماره ۲۶/۲۷، ص ۲۳۹).

۳۰- سند شماره ۱.

۳۱- علی دوانی، نهضت روحانیون ایران، جلد هشتم، تهران، بنیاد فرهنگی امام رضا(ع)، ۱۳۵۸، ص ۷۴.

۳۲- بعد از انقلاب اعدام شد.

۳۳- انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، جلد سوم، تهران، وزارت اطلاعات، ۱۳۷۷، ص ۲۱.

۳۴- انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، جلد سوم، ص ۲۶.

۳۵- سند شماره ۲.

۳۶- انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک جلد سوم، ص ۷۸.

۳۷- روزنامه رستاخیز، ۱۳۵۶/۱۲/۱۷.

- ۳۸- دانشجویان پیرو خط امام، روزشمار انقلاب اسلامی «انقلاب اول» مجموعه اسناد لانه جاسوسی امریکا جلد نهم، تهران، مرکز اسناد لانه جاسوسی امریکا، ۱۳۷۳، ص ۳۵.
- ۳۹- مرکز مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، صحیفه نور، جلد دوم، تهران، وزارت ارشاد اسلامی، ۱۳۶۱، ص ۳۹
- ۴۰- سلسله پهلوی و نیروهای مذهبی به روایت تاریخ کمبریج، ترجمه عباس مخبر، تهران، طرح نو، ۱۳۷۱، ص ۳۱۸.
- ۴۱- سند شماره ۳.
- ۴۲- در همین مورد، از سوی «مجاهدین اسلامی» تشکیلات مبارزان که زیر نظر آیت الله قاضی طباطبایی بودند، اعلامیه ای صادر شد که موجود است.
- فصلنامه زمانه، شماره ۵ و ۶

## ریشه یابی نام تبریز



زمان پیدایش و موقعیت اولیه‌ی تبریز تاکنون مشخص نشده است. در منابع علمی و تاریخی به نظرات متفاوتی پیرامون این مسئله برخورد می‌کنیم. صرف نظر از این که بسیاری از منابع سده‌های میانه، بنای تبریز را مربوط به زبیده خاتون همسر هارون الرشید دانسته‌اند، مسئله‌ی پیدایش آن همواره محل بحث بوده است.

تاورنیه و شاردن اکباتان قدیم ماد را و سبئوس مورخ ارمنی سده‌ی میانی، شهر کاذا را به عنوان تبریز حساب کرده‌اند. گیز سفیر انگلیس که در ۱۸۰۱ همراه سر جان ملکم به ایران آمده بود، نوشته است که تبریز همان شهر قدیمی کاذا است. تقریباً چهل سال بعد از گیز، فلاندن که از طرف دولت فرانسه به ایران آمده بود، ضمن بحث از تاریخ باستان این گونه بیان کرده که کسانی نام قدیم تبریز را به صورت کابریک، اکباتان و کاذا ذکر نموده‌اند.

نویسندگانی که نامشان در بالا آمده، موقعیت تبریز را به درستی مشخص نمی‌کنند. در واقع تبریز در دامنه‌ی کوه سرخاب جای می‌گیرد. کوه سرخاب با بلندی ۴۰۰-۵۰۰ به رنگ قرمز از طرف شمال و شمال شرق تبریز را احاطه کرده است. شهر با آب رودهای آجی چای و مهران چای آبیاری می‌شد. مهران چایی از وسط شهر جاری بود. در کتیبه‌ی سارگن دوم آمده است که شهر با کانال‌هایی پر از آب احاطه شده است. احتمالاً این کانال‌ها از آب مهران چای و آجی چای پر می‌شدند.

درباره‌ی زمان بنای تبریز نظرات مختلفی ارائه شده است. نادر میرزا با انتساب بنای تبریز به دوره‌ی ساسانیان می‌نویسد: «شدنی است که اساس تبریز را خسرو نهاده، بعدها به ویرانی گراییده و به روستایی بدل شده است.» محمد حسن خان صنیع الدوله و ولادیمیر مینورسکی با نظر نادر میرزا موافق هستند.

فاوستوس مورخ ارمنی که حوادث سده‌ی چهارم را تا ۳۸۷ م. در اثر خود آورده، جنگ شاهپور دوم ساسانی (۳۷۹-۳۰۹) را با واساک سردار ارمنی در سال‌های ۶-۳۷۵ در تبریز به تصویر کشیده است: «... پادشاه ایران با سپاهیان خود به ارمنستان و سپس آترو پاتنه هجومی ترتیب داد. ارتش ایران در تاورژ اردو زد. واساک با سپاه ۲۰۰ هزار نفری خود، قرارگاه پادشاه ایران را در آنجا آتش زد. در آنجا تصویر پادشاه را یافته و با پیکان آن را درید.»

سطرهایی که به نقل از فاوستوس بوزاندی آورده شد، وجود تبریز را به عنوان شهری بزرگ در سده‌ی چهارم ثابت می‌کند. سپاهیان ایران و ارمنستان در اینجا جنگیدند. به دلیل اهمیت نظامی تبریز، قرارگاه شاهی و قسمت اصلی ارتش ایران در آنجا مستقر بود. بی‌تردید شهری که در سده‌ی چهارم بزرگ بوده، می‌باید خیلی پیشتر بنا شده باشد.

جکسون استاد آداب، رسوم، دین و ادبیات ایران در دانشگاه کلمبیا که در ۱۹۰۳ به تبریز آمده، می‌نویسد:

«تبریز چنان شهری است که تاریخ بنای آن دانسته نیست. ولی رقم هزار سال را می‌توان برای سن آن جزئی شمرد. ایرانیان ادعا می‌کنند که زبیده خاتون همسر هارون الرشید بنای شهر را نهاده است. بدین ترتیب آنان قدمت آن را نادیده می‌گیرند. درست است که چشمه‌ای به نام زبیده در تبریز وجود دارد. با اینحال این شهر در دوره‌ی ساسانیان یعنی ۴۰۰ سال قبل از زبیده موجود بوده است.» جکسون کمی بعد می‌نویسد: «در تبریز از زیر زمین سکه‌هایی بیرون می‌آید. من یک مهر و چند سکه مربوط به دوره‌ی ساسانی و پارتیا را دیدم. این مهر را قطعاً می‌توان به دوره‌ی هخامنشیان مربوط دانست... مهر به شکل تخم مرغ بود. اندازه‌ی آن ۲۵ میلی متر بود. در این مهر سنگ سرخ یاقوتی بود که بر آن تصویر شاه یا جنگاوری حک شده بود. او با خنجر دو تیغه‌ای در حال کشتن حیوان وحشی عجیب الخلقه‌ای بود. این تصویر به تصاویر روی سنگ‌ها تخت جمشید شبیه است.» جکسون ادامه می‌دهد: «ظریف کاری روی این مهر ثابت می‌کند که این مهر بعدها بر اساس تصاویر دیگر ساخته نشده است. هیچ دلیلی برای جعلی بودن آن وجود ندارد.»

جکسون نشان می‌دهد که پژوهشگرانی همچون ویلیام هیزوارد دانشمند آمریکایی انتساب این مهر به هخامنشیان را تصدیق می‌کنند. بدین ترتیب انتساب این سکه‌ها به ساسانیان و پارتیا و

مهر به هخامنشیان، این امکان را فراهم می‌آورد که احتمال دهیم، تبریز در سده‌های هفتم تا چهارم پیش از میلاد موجود بوده است.

برخی نظرات درباره‌ی قدمت شهر تبریز ابراز شده است. نادر میرزا می‌نویسد که تبریز بیش از سده‌ی هشتم جایی آباد بوده و حصار داشته است. مینورسکی با اساس قرار دادن واژه‌ی «داورژ» این شهر را به دوره‌ی پارثا و حتی پیش از ساسانیان منسوب می‌داند. احمد کسروی تبریز را در فهرست قدیمی‌ترین شهرها آورده است. جمال الدین فقیه دانشمند ایرانی معاصر اشاره می‌کند که تبریز حتی می‌تواند از قدیمی‌ترین و نامدارترین شهرهای مادها به شمار آید.

نظر دانشمندانی که نامشان در بالا آمد، به استثنای جکسون بی اساس بوده و مبتنی بر مدرک و دلیلی نیست. آنچنان که معلوم است هیچ شهری به یکباره پدید نمی‌آید. شرایط اقتصادی و اجتماعی معینی برای پیدایش آن لازم نیست. شهرها با پیدایش طبقات و دولت به وجود می‌آیند. از سوی دیگر از قدیم شهرها در جاهایی مساعد برای دفاع در برابر دشمن ساخته شدند. فردریک انگلس می‌نویسد: «شهر جایی است که حصارهای سنگی، کنگره‌ها، خانه‌های آجری یا سنگی طایفه یا اتحادی از طایفه‌ها را در بر می‌گیرد. این ترقی بسیار بزرگ هنر ساختمان را می‌رساند. ولی هم زمان علامتی از افزایش خواسته‌های دفاعی و خطر است. ثروت به سرعت افزایش می‌یافت ولی مانند ثروت شخص‌های دیگر...»

سخنان انگلس می‌تواند به تبریز نیز مربوط باشد. در سده‌ی هشتم قبل از میلاد، قلعه‌ای با دو لایه استحکامی وجود داشته است اطراف قلعه را خندق‌هایی پر از آب احاطه می‌کرد. دیوارهای دفاعی از قدیم یک علامت تمایز شهر از روستا بوده است. شهرهای قدیم همراه با داشتن نقش (اقرار)، نقش تجارت و هنری نیز دارا بوده‌اند. همچنان که در کتیبه‌ی سارگن دوم دیده می‌شود، در آنجا (تبریز) انبار غله، گله‌ی اسب و ارزاق مختلف وجود داشت. مساحت شهر آنقدر بزرگ شده بود که اهالی اطراف آن نیز به همراه حمله‌ی سارگن در آنجا گرد آمده بودند. تمامی این دلایل ثابت می‌کند که تبریز در سده‌ی هشتم پیش از میلاد شهری بزرگ بوده است. گفتنی است که در دوره‌ی مورد بحث، تبریز شهری در قلمرو دولت ماننا بود. به طور کلی تشکیل شهرها در آذربایجان به اواسط هزاره‌ی دوم پیش از میلاد باز می‌گردد. از

کتیبه‌ی سارگن دوم مشخص می‌شود که شهرهایی همچون ایزرتو، اوشکایا (اسکوی کنونی)، آنیشتانیا، اولخو و... در اراضی ماننا موجود بوده است.

شهر تارویی - تارماکیس (تبریز) در حوزه‌ی آجی چای، جنوب کوه سرخاب، شمال سهند و شرق دریاچه‌ی اورمیه به میدان جنگ تبدیل شده بود. پیش از شرح کتیبه‌ی سارگن دوم، موقعیت جغرافیایی تبریز را در این دوره به صورت مختصر مرور می‌کنیم. به هنگام تشکیل دولت ماننا سه نیم ناحیه در حوزه‌ی دریاچه‌ی اورمیه موجود بود. یکی از آنها «قیلزان» در سواحل غرب دریاچه بود. دومی ناحیه‌ی جنوب دریاچه با مرکزیت زاموا بود. همین ناحیه اساس حیات اقتصادی ماننا را در خود داشت. سومین ناحیه در شرق دریاچه‌ی اورمیه قرار داشت. کوه سهند این ناحیه را به دو قسمت تقسیم می‌کرد. جنوب سهند «اویشدیش» (تقریباً غرب مراغه) در قلمرو ماننا بود. قسمتی که شامل تبریز کنونی بود یعنی منطقه‌ی آجی چای، به صورت مستقل محل زندگی طایفه‌ی دامی بود. این قسمت به نسبت دو ناحیه‌ی دیگر از نظر اقتصادی بسیار پیشرفت کرده بود. در اینجا باغداری و صیفی کاری به صورت گسترده وجود داشت. در آن اراضی که دولت اورارتو اشغال کرده بود، کانال‌ها کشیده شدند. آشوریان مانع این کار بودند. در سده‌ی هشتم پیش از میلاد، دولت ماننا تابع اورارتو و آشور نبوده و خود به صورت مستقل عمل می‌کرد. در دوره‌ی حاکمیت ایرانزو، شهر ایزرتو یا ایزرتا به عنوان پایتخت ماننا از نظر اقتصادی و نظامی مرکزیت داشت. ولی کشمکش‌های داخلی پس از مرگ ایرانزو به سستی و ضعف آن انجامید. سارگن دوم با استفاده از فرصت به ماننا لشکر کشید. در کتیبه‌ای که نبردهای سارگن دوم را به زبان آشوری در سال ۷۱۴ پیش از میلاد به تصویر کشیده، نام ۲۱ شهر آمده است. سارگن دوم در هفتمین سال پادشاهی‌اش (سال ۷۱۲ پ. م) به قلمرو ماننا داخل می‌شود. او پس از تصرف اوشکایا به قلعه‌ی استحکام یافته‌ی تارویی - تارماکیس می‌رسد. این قلعه که در منطقه‌ی باری قرار داشت، بسیار استوار بود. از کتیبه‌ی سارگن پیداست که دالی‌ها در شهر می‌زیستند. سارگن دوم به اوشکایا در مرز اورارتو می‌رسد. او پس از تصرف اوشکایا و آنیشتانیا، قلعه‌های تارویی - تارماکیس را در محل تبریز کنونی یا کمی آن طرفتر اشغال می‌کند. سارگن در کتیبه چنین می‌گوید: «دیوارهای دژ تارماکیس دو لایه بود. در اینجا خندقی به اندازه‌ی فرات است و اطراف را جنگل‌هایی پر پشت احاطه کرده‌اند. بناهای زیبایی در شهر وجود دارند.»

شهر در این کتیبه تارویی- تارماکیس نامیده شده و همچنین از اولخو نیز نام برده است. در این کتیبه به هنگام بحث از بناهای شهر بیان شده است که در این بناها درختان سدر برای ساخت ستون مورد استفاده قرار گرفته‌اند. در اینجا سدهای محکمی وجود دارد. تمامی ارزاق و دواب مورد نیاز سپاه در اینجا نگهداری می‌شد. اسب‌های مورد نیاز سپاه نیز در اینجا پرورش می‌یافتند. ساکنان نواحی اطراف از ترس در اینجا گرد آمده بودند.

«هنگامی که من به شهر تارماکیس یورش بردم اهالی آنجا را ترک گفته و به صحراها گریختند. این سرزمین را به چنگ آوردم. در جاهایی مسکونی که به وضع جنگی استحکام یافته بودند نبرد کردم. دیوارهای همان دژها را تا به پی ویران کرده با خاک یکسان نمودم. خانه‌های داخل دژ را آتش زدم. آذوقه‌ی فراوان ساکنان آنجا را در آتش سوزاندم. انبارها انباشته از جو را گشوده و آذوقه‌ی سپاهیان بی شمارم را تأمین نمودم. ۳۰ روستای اطراف دژ را سوزاندم. دود بر آسمان برخاست.»

از نوشته‌ی موجود در کتیبه معلوم می‌شود که اهالی تارماکیس در برابر هجوم سپاهیان سارگن دوم ایستادگی جانانه‌ای کرده‌اند. از سوی دیگر گرد آمدن اهالی اطراف در اینجا، وجود انبارهای آذوقه و نیروهای سواره ثابت می‌کند که تارماکیس در سال ۷۱۴ پ. م شهری بزرگ بوده است. علاوه بر این تارماکیس به دلیل دارا بودن دژها و دیوارهای بزرگ و جای گیری در شمال کوه سهند، اهمیت نظامی فراوانی داشته است. خود دژ با آب محاصره شده و با خندق‌هایی عمیق احاطه شده بود. ملیکیشویلی تارویی- تارماکیس را شهری استحکام یافته می‌نامد. اقرار علیف نیز به درستی تارویی- تارماکیس را تاوریز (تبریز) نامیده است.

در کتیبه از زیبایی بناهای موجود در تارماکیس بحث می‌شود. این نیز پیشرفت معماری آن دوره را نشان می‌دهد. اهالی تارماکیس عبارت از جنگجویان داوطلب بودند. آنان کشت و زرع داشته‌اند. زمین‌های رعیت داخل در زمین‌های اربابی بود. کانال‌های موجود در اینجا تنها برای زمین‌های دولتی به کار نمی‌رفت. صاحبان مزارع خصوصی حتی از کانال‌های اربابی استفاده می‌کردند. بیشتر اسیرانی که از تارماکیس گرفته شده، کارگران باغ‌ها و کارگاه‌های صنعتی شاهی بوده‌اند. چرا که در مراکز انضباطی اورارتو کارگاه‌های صنعتی شاهی بزرگی وجود داشتند.

آنچنان که پیداست شهرها هیچ کدام به یکباره پدید نمی آیند. طبق نوشته‌ی کتیبه، از آنجا که تبریز در سده‌ی هشتم پ.م موجود بوده احتمال دارد که این شهر در اواخر هزاره‌ی دوم پ.م شکل یافته باشد. بدین ترتیب با این محاسبه، تبریز به عنوان یک شهر با تاریخی ۳ هزار ساله است. در ۱۹۶۰ باستان شناسان انگلیسی در قره تپه (یانیق تپه) در ۳۰ کیلومتری جنوب غرب، خانه‌هایی با دیوارهای گلی و آجر نپخته مربوط به ۲۱۰۰-۱۹۰۰ پ.م یافتند. در اینجا کارگاه و انبار آذوقه نیز موجود است. این دلایل نشان می‌دهد که اهالی تبریز و اطراف آن از بسیار قدیم به صنعت اشتغال داشتند. بدین ترتیب همچنان که تبریز در سده‌ی هشتم پ.م شهری آباد بوده، در نتیجه‌ی هجوم سارگن دوم تماماً ویران شده، سپس بازسازی شده و در سده‌ی چهارم و سوم به شهری بزرگ تبدیل شده است. جالب است که تقریباً از همان دوره یعنی سده‌های سوم و چهارم پ.م تا اوایل سده‌ی هفتم به نام تبریز در منابع برخورد نمی‌شود. تنها در دوره‌ی هجوم عرب‌ها به آذربایجان، نام تبریز به میان می‌آید. در نیمه‌ی نخست سده‌ی نهم تبریز دژی شده و در اواسط همان سده گسترش یافته و مستحکم شده است. وجناء بن رواد در آنجا دربار و استحکامات دفاعی بر پا کرده بود. احتمالاً تبریز چندین بار در معرض زلزله یا هجوم دشمنان ویران و به قصبه‌ای تبدیل شده و سپس دوباره از نو مرکز تجارت و صنعت شده است.

ریشه‌ی واژه‌ی «تبریز» تاکنون مشخص نشده است. سید احمد کسروی که دیر زمانی پیرامون نام روستاها و شهرهای آذربایجان پژوهش کرده، اعتراف می‌کند که درباره‌ی منشأ واژه‌ی تبریز به نتیجه‌ای نرسیده است. «من پس از جستجوی دور و دراز، معنای واژه‌ی تبریز را متوجه نشدم. از آن رو جستجو را ادامه ندادم.» به نظر کسروی تمامی نوشته‌های موجود در کتاب‌ها یا مسائل مشهور در افواه پیرامون معنای تبریز، از دایره‌ی علم و منطق خارج است. در نهایت این پژوهشگر بی‌نتیجه بودن جستجویش را اذعان می‌کند.

اصطلاح «تبریز» از سده‌ی ۱۷ تاکنون توجه نه تنها دانشمندان شرق بلکه دقت دانشمندان اروپایی را برانگیخته است. شاردن در این باره می‌نویسد: «من چنان شهری نمی‌شناسم که نام آن به اندازه‌ی تبریز موجب مباحثه شود.» فلاندن سفیر دولت فرانسه که در سال ۱۸۴۱ به ایران آمده در عرض ۱۶ روزی که در تبریز اقامت داشت به مسئله‌ی نام تبریز در کنار مسائل

دیگر توجه کرد. نادر میرزا می‌نویسد که بر ما معلوم نیست نام تبریز از کدام زبان است. در این باره نمی‌توانیم سخنی بگوییم.

بدین ترتیب برخی پژوهشگران در زمینه‌ی منشأ زبانی تبریز و معنای آن، با دشواری مواجه شده‌اند. همراه با این، کسانی نیز کوشیده‌اند تا این نام جغرافی را از نظر معنا توضیح دهند. کسانی بر این عقیده‌اند که نام تبریز از زبان فارسی و از دو جزء تب ریز تشکیل یافته است. اینان به این روایت استفاده می‌کنند که گویا زبیده همسر هارون الرشید به تب دچار شده در اینجا بهبود یافته، در اینجا شهری ساخته و نام «تبریز» بر آن نهاده است.

به نظر برخی پژوهشگران این نظریه نخستین بار توسط حمدالله مستوفی در نزهة القلوب مطرح شده است. خاقانی شروانی شاعر آذربایجانی سده‌ی ۱۲ باطل بودن این نظریه را بیان کرده ولی برخی دانشمندان سده‌های میانی به نظریه‌ی قزوینی استناد کرده‌اند. این در حالی است که نویسندگی کتاب «عجایب الدنیا» در اوایل سده‌ی ۱۳ یعنی خیلی پیشتر از قزوینی نظریه‌ی بنای تبریز توسط زبیده را مطرح کرده است.

با مرور منابع عربی سده‌های میانی آشکار می‌شد که زبیده خاتون در آذربایجان نبوده است. از سوی دیگر حمدالله قزوینی ادعا می‌کند که زبیده خاتون در سال ۱۷۵ هـ (۲-۷۹۱) بنای تبریز را نهاده است. حال آنکه یاقوت حموی ذکر می‌کند که در سال ۲۵ هجری (۶-۶۴۵) در دوره‌ی خلافت عثمان، عبدالله بن شیبیل الاحمسی به مغان، تبریز و تیلسان (منطقه‌ی تالش) حمله کرده و غنیمت گرفته است. الیعقوبی نویسنده‌ی سده‌ی نهم در بحث از حوادث سال ۱۴۱ هـ (۹-۷۵۸) می‌نویسد: «ابوجعفر، یزید بن اسید السلمی را به ارمنستان، یزید بن حاتم المهبلی را برای آذربایجان والی تعیین کرد. یمانیان را به آذربایجان کوچانید. در بین کوچندگان رواد بن المثنی الازدی نیز بود. رواد از تبریز تا بد حاکم شد.» از اینجا روشن می‌شود که نام تبریز در سال ۲۵ آمده و نظریه‌ی بنای تبریز در سال ۱۷۵ توسط زبیده خاتون تماماً اشتباه است. به نظر الیعقوبی نام شهر نه تبریز بلکه تبر است.

کسانی نیز با ارائه‌ی معنی «نورفشان» برای تبریز، تاریخ بنای شهر را بیشتر به عقب برده و به آتش پرستی ارتباط می‌دهند. محمد حسین خلف تبریزی برهان (سده‌ی ۱۷) بنای تبریز را با آتشکده‌ها مربوط دانسته و عنوان کرده که تبریز در گذشته «آذربادگان» (یعنی نگهبان آتش) نامیده می‌شد. شاردن هنگامی که در تبریز بوده، به استناد گفته‌ی میرزا طاهر خزانه‌دار

اداره‌ی مالی‌هی تبریز، معنی این نام را به صورت تاب (نور) + ریز (فشان) (نور فشان) توضیح داده است. سعید نفیسی با ذکر این نکته که شکل نخستین تبریز به صورت تاب و یا تف بوده، اشاره کرده است که این نام با فوران‌های آتشفشانی سهند ارتباط داشته است. برخی منابع ارمنی تبریز را به صورت تاورز و یا تاورژ به معنای محل انتقام ذکر کرده‌اند. آنگونه که مشخص است فاوستوس نوزاندی این نام‌ها را در ارتباط با حوادث اواخر سده‌ی چهارم یعنی زمان زندگی خود ذکر کرده است.

برخی نیز نام تبریز را به معنای «جنیدن» و «شهر ناراحت» ذکر کرده‌اند. نخستین بار دانشمند روسی مشهور ای. برزین این نظریه را مطرح کرد. او با تعبیراتی چون «شهری که در آن تب می‌ریزد» و یا «نور فشان» موافق نبوده و می‌نویسد که این نام را بهتر می‌بود که در معنای «شهری که ناراحتی می‌آفریند» درست بدانیم. این احتمال از نظر وقوع چندین زلزله در شهر می‌تواند درست باشد. این درست است که زلزله‌های پیاپی شهر را لرزاندند ولی نسبت دادن این نام به زلزله‌ها پایه‌ی علمی ندارد. م. محمودوف از ریشه‌ی ترکی این نام سخن می‌گوید. حال آنکه فعلاً بر جهان علم مشخص نیست که اقوام ترک زبان در جایی که «تاوری»، «تارماکیس» و «تاورژ» نام داشته، سکونت گزیده‌اند.

تارویی - تارماکیس شکل اولیه‌ی نام تبریز است. همچنان که در بالا گفته شد نخستین بار سارگن دوم در کتیبه‌ای که به زبان آشوری و در شرح نبردش با اورارتو در سال ۷۱۴ پ.م نوشته، در این باره بحث نموده است. دانشمند معروف شوروی ای. دیاکونف و ا. علیف در آثار پژوهشی خود درباره‌ی مادها، پیرامون تبریز نیز اطلاعاتی داده‌اند.

تارویی - تارماکیس یا همان تبریزی که در کتیبه‌ی سارگن از آن نام برده شده، در محل کنونی و یا کمی آن طرف‌تر قرار داشت. بدین ترتیب «تبریز» کنونی نخستین بار به شکل «تارویی - تارماکیس» آمده و بعدها در منابع عربی به صورت «تبریز» و «تبریز» و در منابع پارسی «تبریز»، در منابع پیش از میلاد به گونه‌ی «تاورژ»، «داورژ» و در لهجه‌ی محل آذربایجان به شکل «تبریز» قید شده است.

درباره‌ی «تارویی - تارماکیس» که شکل اولیه‌ی «تبریز» است، ملاحظات مشخصی از نظر ریشه‌شناسی وجود دارد. ای. دیاکونف و ع. فاضلی این واژه را در زبان آشوری قدیم به معنای «قلعه‌ی دو لایه» گرفته‌اند و خ. هیوبرگ و ای. گرانوفسکی بر مبنای اوستا، آن را در معنای

«دیو»ی که با «تائوری» الهی شده آورده‌اند. ولی به نظر ما این نام با توری، نام باستان کوه سرخاب ارتباط دارد. کلاویخو می‌نویسد که «تبریز دشتی در میان دو کوه جای گرفته است. کوه‌های سمت چپ آن تا اطراف شهر گسترده‌اند. در شمال آن نیز رشته کوه‌هایی وجود دارند.» شهر تبریز از سه سمت شرق به سرخاب، غرب به یانیق و جنوب به سهند محدود است.

کنتارینی که نام تبریز را با کوه ارتباط داده، می‌نویسد که: «در نزدیکی این شهر چند کوه سرخ فام مشاهده می‌شود. می‌گویند که کوه‌های توری نامیده می‌شوند.» به نظر ما این باید کوه سرخاب باشد. توماس هربرت و آدام اولئاریوس نیز اشاره می‌کنند که نام تبریز از کوهی به نام «تاووروز» برداشته شده است. چرا که این شهر در دامنه‌ی همین کوه است. آدام اولئاریوس می‌نویسد که امروزه تبریز در دامنه‌ی کوهی به نام «توروس» واقع شده است.

با در نظر گرفتن موارد فوق این احتمال پیش می‌آید که تارویی نام باستان تبریز با نام تارویی یا توری که نام کوه سرخاب بوده، ارتباط دارد. نام این کوه نیز در گذشته تائوری و یا تووری بوده است. بدین ترتیب با افزودن حرف (ز) به آخر «تارویی» «تاوری» و «تائوری» واژه‌ی «تاورژ»، «داورژ»، «توریز» و «تبریز» به وجود آمده است. بی‌تردید این مطلب در حد یک احتمال است و پژوهش‌های آینده، تکلیف قطعی آن را روشن خواهد کرد.

منبع :

گردشگری و تفریح

## زنی که باعث بستن بازار تبریز شد



زینب پاشا از جمله زنان مبارزی است که در تاریخ معاصر ایران ناشناخته مانده و اطلاعات چندانی از زندگی وی در دست نیست. وی زنی تبریزی است که نامش در نهضت مبارزه با واگذاری امتیاز تنباکو غرورآفرین است. در منابع گوناگون تاریخی از زینب پاشا با نامها و القابی چون: بی بی شاه زینب، زینب باجی، ده باشی زینب و ائل قیزی یاد شده است. وی فرزند «شیخ سلیمان» از مردان تهری دست محله «عموزین الدین» تبریز بود. از تاریخ تولد، دوران کودکی و جوانی وی مطلبی در منابع تاریخی ذکر نشده است اما نام «زینب پاشا» در جریان قرارداد استعماری رژی و آغاز مبارزات ضد استبدادی و ضد استعماری وی برای همیشه در تاریخ ثبت شد. (قرار داد استعماری رژی یا همان قرارداد واگذاری امتیاز تنباکو به دولت انگلستان، که طبق آن شرکت رژی باید سالانه مبلغ ناچیز ۱۵ هزار لیره به صندوق دولت ایران واریز می کرد و در مقابل کشت و فروش پر منفعت توتون و تنباکو را به مدت ۵ سال در انحصار خود قرار دهد). عصری که شاه به عنوان «مالک کشور» بدون هیچ قید و بندی اموال ملی را در اختیار بیگانگان قرار می داد، زینب و گروه وی در سال ۱۲۶۳ مبارزات خود را آغاز کردند و از اواخر دوره ناصری تا زمامداری مظفرالدین شاه در صحنه سیاسی آن دوران به نقش آفرینی پرداخته اند.

### «زینب پاشا» و بستن بازار تبریز

پس از انتشار اخبار انعقاد قرارداد واگذاری امتیاز تنباکو به دولت استعماری انگلستان توسط چند روزنامه نگار تبریزی، این شهر نخستین کانون مبارزه و مخالفت با این قرارداد در کشور گردید. در پی فتوای مجتهد تبریزی بیش از ۲۰ هزار تن از مردم تبریز در اعتراض به قرارداد

رژی شورش کرده و با بستن بازار و حمله به چند مرکز دولتی مخالفت خود را با آن اعلام کردند. اما مدتی از این حرکت نگذشته بود که سربازان مسلح ناصرالدین شاه به سرعت در سطح شهر تبریز مستقر شده و ضمن سرکوب و متفرق کردن مردم و بازاریان، شهر را با زور و تهدید اسلحه مجبور به بازکردن مغازه ها می نمایند. در این زمان بود که قیام زنان تبریز به رهبری زینب پاشا آغاز می شود زینب پاشا به همراه گروه خود به بازار تبریز ریخته و ضمن درگیری با مأموران، بازاریان را دوباره مجبور به تعطیلی بازار کردند.

### مبارزه «زینب پاشا» و گروهش با احتکار

در حالی که «احتکار» در سالهای انقلاب مشروطیت در تبریز و آذربایجان بلای جان فقیران شده بود و محترکان و گرانفروشان از به ذلت نشاندن مردم، پولهای کلان به جیب می زدند. حرکت دیگر زینب پاشا و یارانش شناسایی محترکان و حمله به انبارشان بود. آنان آرد و گندم را از انبار بیرون کشیده و بین فقرای شهر و روستاهای اطراف پخش می کردند. برخی منابع تاریخی از فعال بودن ۳ هزار زن در کنار زینب پاشا برای مبارزه با محترکان سخن به میان آورده اند. سخنرانی های آتشین زینب و شخصیت کاریزماتیک وی در فرهنگ و تاریخ آذربایجان به گونه ای تأثیرگذار و ماندگار شده که حتی در مثل ها و اشعار فولکلور مردم این دیار نیز جای گرفته است. چنین حرکت های انقلابی و ضد استعماری از زنان تبریز به رهبری زینب پاشا ادامه یافت تا در زمانی که در سال های انقلاب مشروطیت قحطی و گرسنگی به دلیل احتکار و گران فروشی، شهر تبریز را فرا گرفته بود. دلاوری های این زن به حدی بوده است که برخی از شعرای مرد در زمانی که جامعه زنان را هنوزهم ضعیفه می خواند، در وصف دلاوری های او ابیاتی سروده اند. میرزا فرخ از شاعران آن دوران است که در شعری ۲۲ بیتی به شرح واقعه قیام زینب پاشا در بازار پرداخته و در آخر اقرار کرده که: «در چنان روزی این حقیر (میرزا فرخ) از ترس از خانه بیرون نیامدم.» در حالی که منابع تاریخی نام زینب پاشا به عنوان یکی از افراد تأثیرگذار در جریان مبارزات ضد استبدادی و ضد استعماری قاجار ثبت کرده است. اما متأسفانه همچنانکه از اوایل زندگی زینب پاشا اطلاعی در دست نیست از زمان مرگ زینب پاشا اطلاع درستی در دست نیست و سرنوشت وی نیز در منابع تاریخی در هاله ای از ابهام قرار دارد. در برخی منابع تاریخی درباره اواخر عمر زینب پاشا چنین آمده که وی در اواخر عمر به همراه تعدادی از یارانش قصد عزیمت به

کربلا را داشته که هنگام عبور از مرز کاروان آنها مورد آزار سربازان مرزی قرار می گیرند. وی علی رغم سن زیاد به همراه یارانش قرارگاه مرزی را با خاک یکسان می نماید. تاریخ از ورود زینب پاشا به کربلا خبر داده اما از آن به بعد از سرنوشت وی در تاریخ خبری وجود ندارد و در حال حاضر تندیس «زینب پاشا» این بانوی مبارز و دلاور ایرانی در موزه مشروطه تبریز موجود است.

منبع :

سایت خبری جهان نیوز ۱۳۸۹/۷/۱۸

## قتل عام و غارت شهر تبریز



به نوشته اوزون چارشلو، از سال ۹۹۲ هجری بحران مالی در کشور عثمانی آغاز شد. دولت در اثر کمبود درآمد و ازدیاد هزینه، به تدریج عیار سکههای نقره و طلا را کاهش داد و این امر باعث عصیانهای خونین و وحشتناک ینیچریان شد.

ابراهیم پچوی در جلد دوم تاریخ خود تحت عنوان: «تبریز قوللارنین عصیانی و جعفر پاشانن مزبور لره قتلعامی» چنین آغاز سخن میکند: قتلعام قولها وسیله وزیر مزبور از نوادر و غرایب روزگار بوده، در دولت علیه عثمانی نه همچو چیزی از سلاطین گذشته در تاریخ ثبت شده، و نه از زبان کسی مسموع افتاده است. بدین جهت ضرورت دارد که به تفصیل درباره آن حادثه قلمرسی کنیم. داستان بدین قرار است:

جعفر پاشا بنابه مقتضیات زمان، سکههای شاهی را که از زمان سلطان سلیم اول رایج بود، به نصف عیار معینه ضرب کرده و مواجب سربازان را بدان سکهها میپرداخت. مزدبگیران پس از مدتی معترض شده اظهار داشتند که: حقوق ما به نصف کاهش یافته است. جعفر پاشا به مزد بعضی از آنها از پنج الی ده آقچه افزود و موقتاً سر و صدا را خوابانید. ولی این ترفیع چاره درد آنان نشده، روزی عده بیشماری به تعرض برخاسته و سکههای نیم عیار را نپذیرفتند و در مقابل پاشا سخنهاي غلو راندند، نگهبانان قلعه به نحوی دفع غائله کردند و پاشا هم یکی دو ماه خودش را از انظار پنهان کرد.

قولها متفق شدند و آغای خودشان را به مقام وزارت برگزیدند. با مراجعه به دفترداری، به عتاب هر چه دلخواهشان بود ثبت دفتر کردند و مواجب خود را ترقی دادند. سپس به وزیر

جعفر پاشا هم پیغام فرستادند که بهتر است فرار نموده از دست آنان به آستانه سلطان شکایت نماید.

قلعه بزرگ تبریز ساخت عثمان پاشا سه در خروجی داشت، دوتای آن را دیوار کشیده و مسدود ساختند و برای یگانه در خروجی روزانه به نوبت ۵۰ نفر گمارده مانع خروج وزیر شدند. جعفر پاشا به مضمون :

مرغ زیر ک چون بدام افتد تحمل بایش

عمل نموده ضمن اشتعال انتقامجویی درونی، وسایل مصالحه را فراهم ساخت و برای ترفیع و آشتی، آنان را به باغچه جنب قلعه به ضیافت دعوت کرد. و با بذل انعام و احسان و انجام روبوسی و صرف شام، طرفین سوگند یاد کردند که دیگر از گذشتهها سخن نرانند و مخالف یکدیگر نباشند. در مواقع ضرور به نماینده مختار مراجعه نمایند.

دو سه هفته از این ماجرا گذشت. روزی جعفر پاشا دستور داد وسایل پخت و پز و پذیرایی را در باغچه قلعه فراهم ساختند و قولها را دوباره به ضیافت شام دعوت کرد. منزل رضوان آغامهر دار جعفر پاشا از طرفی به سرای جعفر پاشا پیوستگی داشت و دیوار دیگرش به دیوار قلعه چسبیده بود. شب هنگام پس از صرف شام، در حالی که سران نظامی و اکثر قولهای نامی، به عیش و عشرت و شرابخوری پرداخته، نوای چنگ و چغانه با قهقهه‌های مستانه به هم آمیخته بود، گروههای جنگی و نگهبانان توانای جعفر پاشا از منزل رضوان آغا دیوار قلعه را سوراخ کرده تمام اسباب و آلات و تجهیزات وزیر را بار اسبان چاپک کرده تا صبحدم پاشا را با مال و متعلقاتش از قلعه بزرگ بیرون بردند و به «قلعه محله» که فرهاد پاشا در تبریز بنا کرده بود، انتقال دادند.

روز بعد ساعاتی از طلوع آفتاب گذشته بود که قولها از خروج شبانه جعفر پاشا آگاه شده و برافروختند به حال دژم دستهجمعی به پیش کتخدای جعفر پاشا شتافتند. کتخدا که از توطئه قبلا آگاهی داشت صحنهسازی کرد، و با پر خاش و دشنامهای رکیک، اقدام جعفر پاشا را محکوم دانسته و چنان با طعن و لعن از قضیه سخن راند و کار زشت وزیر را نکوهید که شاکیان ایشان را کاسه گرمتر از آش تلقی کردند. سربازان مزدور و منقلب، پس از گشت شهر، دریافتند که پاشا در قلعه دیگر استقرار یافته است. پیغامها فرستادند و نقض عهد وی را گوشزد

کردند. پاشا جواب داد که: در میان شما اوباش و اشقیا رسوخ کرده و قصد جانم را داشتند، تا آنها را که مطابق لیست به پنجاه نفر میرسد. جهت تنبیه به من نسیارید و یا از قلعه بیرون نکنید من اطمینان پیدا نکرده به قلعه نخواهم آمد.

تبادل پیامها ادامه داشت، تا اینکه سربازان مزدور نماینده فرستاده و درخواست کردند که ما پنجاه نفر مزبور را از قلعه اخراج میکنیم، پاشا به قلعه تشریف بیاورند.

در خلال این رفت و آمدها، جعفر پاشا پنهانی به رؤسای عشایر کردستان مأمور فرستاده و خبر داده بود که در فلان محل تجمع قزلباشان را به من اطلاع دادهاند، برای دفع آنان تدبیر لازم اتخاذ کردهام ولی در تبریز حرامزادههایی هستند که هرگاه از برنامه من آگاه شوند، بدون شبهه چگونگی را به قزلباشها خواهند رسانید. از اینرو بدون اینکه از اطرافیان کسی با خبر شود، در فلان روز در فلان محله تبریز همدیگر را ملاقات خواهیم کرد، انشاءالله بعد از تنبیه قزلباشان، در محل مسکونی آنان اموال و غنایم انباشته است که غارت آنجا برای شما منافع فراوان حاصل خواهد کرد.

رؤسای اکراد به شوق چپاول، همدیگر را خبر داده با یغماگران مسلح بیشمار، در روز معین به سوی شهر روی نهادند. سردار عثمانی هم از قلعه محله (نام دیگر قلعه قومله) بیرون آمد و خیل اکراد را در کنار آجی چای (شوراب) ملاقات و نخستین شب را با آنها گذرانید.

در همین روزها باز هم نماینده سربازان مزدور به حضور پاشا آمده، تشریف آوردن سردار را به قلعه بزرگ درخواست و تکرار کردند. جعفر پاشا این بار نماینده سربازان را با انعام و خلعت و خوشروئی پذیرفته و قرار گذاشتند که قولها آماده استقبال باشند تا فردا پاشای عثمانی وارد قلعه بزرگ تبریز شوند. مردم تبریز و قولهای مستقر در قلعه، از برنامه جعفر پاشا و آمدن اکراد هیچگونه اطلاعی نداشتند.

در همان روز ملاقات اکراد، جعفر پاشا به کتخدای خود که در قلعه قولها را رهبری میکرد، پیغام فرستاد که فردا صبح قولها را با لباسهای نو و آراسته و مسلح در دو سوی مسیر در خارج قلعه جهت استقبال آماده نمائید و به آنها آموزش دهید که از شلیک گلوله خودداری نموده، در ستونهای منظم صف بکشند و سلام نظامی انجام دهند. ضمناً به کتخدا سفارش کرده و

مخفیانه تعلیم دادند: به محض اینکه تمام قولها از قلعه خارج شدند و در صفها ترتیب یافتند فوراً در قلعه را از پشت بسته، در برج نگهبانی آماده فرمان شلیک توپ بزرگ باشند.

فردای ورود اکراد به دروازه تبریز، جعفرپاشا بر اسب سوار شده در حالی که خون در چشمانش حلقه میزد و آثار خشم و غضب در چهره‌اش هویدا، و همه را به حیرت و نگرانی انداخته بود به محل آمد. گروههای اکراد اشقیا، همراه وی در برابر قلعه به صف قولها نزدیک میشدند، رؤسای اکراد از اسب پیاده شده دستبوسی کردند و منتظر فرمان پاشا گشتند.

جعفرپاشا به اکراد چنین خطاب کرد: پادشاه (سلطان مراد) فرمان قتلعام قولهای تبریز را صادر فرموده‌اند، حالا به بینیم شما فرمان پادشاه را چگونه اجرا خواهید کرد.

همین که این سخن تمام شد توپ بزرگ از بالای برج قلعه شلیک گردید و لوله عالم را فراگرفت، پاشا خود سوار بر اسب شمشیر کشید و به گروه تبریزیان حمله برد و در مقابل چشم اکراد ۷ نفر از آنان را به خاک انداخت. اکراد مسلح، زیاده از هزار نفر سگبان، هشتصد نفر ینیچری سوار همراه پاشا، چنان حمله برق‌آسا به قولهای نگو‌نبخت تبریز بردند که چندین صد نفر از آنها در حال عرصه هلاک شدند. بقیه قصد فرار داشتند به محض اینکه به دروازه شهر رسیدند در قلعه را مسدود یافتند و سراسیمه به سوی کوه فرار کردند. پاشای خونآشام در دروازه شهر خیمه زد، آنان که غیبت نموده بودند همه را به دست آورده و جمله را قتلعام کرد. بعد از آن در قلعه را باز کرده، غارت اموال، اسارت عیال و اولاد تبریزیان را وسیله اکراد و سگبانان و سایر عساکر همراه، فرمان داد. اهل و عیال و دوشیزگان صاحب جمال به تصرف اکراد و سگبانان افتادند، آنان را مانند اسرا خرید و فروش کردند. خلاصه کلام، در آن روز هشتصد نفر به قتل رسیدند و بیشتر از ۱۲۰۰ نفر فرار کردند و دیگر نام و نشانی از آنان به دست نیامد.

پچوی گفتارش را با این نظریه به پایان میرساند:

... انتقام اشقیای تبریز برای حفظ ناموس سلطنت، جای بحث نیست. ولی این همه اهانت به زنان با ناموس و عائله مردم و رخصت زنا، برای کسانی که ذرهای ایمان در دلشان هست، قابل قبول نبوده و جایز نمیباشد. جعفرپاشا در خیلی از جنگها شرکت موثر کرده بود، حسنات

کارهای گذشته او را این عمل زشت و نابکار تماماً از بین برده و در پیشگاه حق و عدالت، مسلماً جوابگو نخواهد شد.

در کتاب پچوی آمده است: ۱ گناه مردم تبریز در این جنایت هولناک این بوده که کسبه و اصناف نمیتوانستند سکههای نیم عیار را از عثمانیان پذیرفته و به دیگران رد و بدل نمایند. وجود سکههای مزبور داد و ستد عمومی را مختل میکرد. درباره فجایع عثمانیان در آذربایجان، دو مطلب هم از منابع غیرعثمانی نقل میکنم: «ژاک دومرگان، درباره تبریز، نوشته زیر را از فصل نهم کتاب زینتالمجالس استخراج کرده است که در تاریخ ۱۰۰۴ هجری نگارش یافته است.»

آذربایجان ... حاکمنشین آن مراغه بوده و در روزگار ما تبریز است. لیکن از وقتی که ترکها (رومیه) آن را در ۹۹۳ هجری اشغال کردند، آنها در اینجا برج و باروی وسیعی برای مسکن پادگان و ساخلو مهمی ساختند. و سکنه تقریباً منحصر آ مرکب از ترکها هستند. از ایرانیان جز تعداد کمی باقی نماندهاند که سختترین یوغ بندگی را به گردن دارند. اما درباره سکنه قدیمی، آنها یا به هنگام غارت شهر و مردم آن قتلعام شدهاند، یا به کشورهای روم یا عراق به اسارت رفتهاند ۲...

جان کارت رایت تاجر انگلیسی که در سال ۱۰۱۵ هجری به تبریز آمده است ... درباره تاراج شهر تبریز و ستمگریهای عثمانیان و خرابیهای وارده در اثنای هجوم سربازان سلطان و تسلط عثمان پاشا وزیر سلطان مراد سوم بر شهر مزبور، به تفصیل در سفرنامه خود سخن رانده است. او معتقد است که توصیف دردها و بدبختی تبریزیان و تشریح سنگدلی و بیرحمیهای لشکریان عثمانی از عهده وی خارج است. و این مهم، نویسندگانی به غایت دانشمند و زبردست میخواهد. ۳.

پی نوشت ها :

۱. پچوی، ابراهیم. تاریخ پچوی. مطبعه عامره، استانبول، ۱۲۸۳ق. جلد دوم، صص ۱۱۵-۱۲۰.

۲. دومرگان. ژاک. مطالعات جغرافیائی ایران. ترجمه دکتر کاظم ودیعی. انتشارات چهر، تبریز، ۱۳۴۸. جلد اول، ص ۳۴۷.

۳. طاهری، ابوالقاسم. جغرافیای تاریخی گیلان، مازندران، آذربایجان از نظر جهانگردان. تهران، ۱۳۴۷ ص ۸۹.

موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران

## قیام شیخ محمد خیابانی در تبریز



روز ۱۷ فروردین ۱۲۹۹ قیام مسلحانه شیخ محمد خیابانی علیه دولت و ثوق الدوله در تبریز آغاز شد. شیخ محمد خیابانی از جمله مبارزینی بود که در سالهای پایانی حکومت قاجار در نقاط مختلف کشور به مقابله با استعمار و استبداد پرداخت. خیابانی در ۱۲۵۶ ش. در خامنه - از توابع تبریز - متولد شد. او پس از چند سال کار و تحصیل مقدماتی در روسیه که محل اقامت پدرش بود به تبریز بازگشت و به تحصیل علوم دینی پرداخت. وی علاوه بر فقه و اصول، ادبیات - عرب را فرا گرفت و به کسوت روحانیت درآمد. مدتی امام جماعت مسجد جامع تبریز شد و سپس به دوره دوم مجلس شورای ملی که در آبان ۱۲۸۸ آغاز به کار کرد، راه یافت. هنگام اولتیماتوم روسیه تزاری برای بیرون راندن مستشاران خارجی و ادامه اقامت مستشاران روسی در ایران که با موافقت احمد شاه رو به رو شد و به تعطیلی مجلس دوم انجامید، شیخ محمد خیابانی به مبارزه علیه حضور استعماری بیگانگان ادامه داد. او طی نطق‌های پرشوری در مجلس، نمایندگان را از تسلیم شدن در برابر روسها برحذر داشت. پس از تعطیلی مجلس دوم به تبریز بازگشت و مبارزات سیاسی خود را سازمان تازه‌ای بخشید.

مهمترین بخش این مبارزات، قیام وی در برابر پیمان ۱۹۱۹ و ثوق الدوله بود.

پس از پایان جنگ جهانی اول که با تخلیه مناطق شمالی ایران از نیروهای روس همراه بود، دولت انگلیس - رقیب دیرینه روس - به بهانه‌های مختلف، از جمله مبارزه با یکی از دولت‌های متحدین (عثمانی) یا مبارزه با نفوذ بلشویسم به ایران، به تقویت روز افزون نیروهای خود در ایران پرداخت و برای تسلط بیشتر و بسط و نفوذ سیاسی و اقتصادی خود دولت و ثوق‌الدوله را برای انعقاد قراردادهای گوناگون تحت فشار قرار داد. یکی از پیمانهای استعماری دربار لندن که موجب افزایش قابل ملاحظه سلطه سیاسی انگلیسی‌ها در ایران شد، پیمان موسوم به «قرارداد ۱۹۱۹» بود. به موجب این قرارداد که در مرداد ۱۲۹۸ با دولت و ثوق‌الدوله منعقد شد، امتیاز راه‌آهن و راههای شوسه در سراسر کشور به انگلیس واگذار شد و ارتش و دستگاه مالیه ایران زیر نظر مستشاران سیاسی و اقتصادی بریتانیا قرار گرفت. کابینه و ثوق‌الدوله به دنبال تحمیل این قرارداد ننگین با موج مخالفت‌های عمومی و اعتصابات صنفی و کارگری در کشور سقوط کرد. روحانیون مبارز از جمله شیخ محمد خیابانی و سید حسن مدرس در جریان مخالفت‌ها و اعتراضات عمومی مردم علیه پیمان ۱۹۱۹، به و ثوق‌الدوله که عاقد این پیمان بود، به شدت اعتراض کردند.

این افشاگری‌ها به شناخت بیشتر مردم از ماهیت اهداف بیگانگان در ایران انجامید. شیخ محمد خیابانی در آستانه انتخابات دوره چهارم مجلس، مردم را از رأی دادن به سیاسیون وابسته به انگلیس یا روسیه برحذر داشت. او قرارداد ۱۹۱۹ را مضر به حال مملکت و ناقض حاکمیت ملی و استقلال ایران خواند و در تهران با وعظ، خطابه و نگارش مقاله به تشریح ابعاد خطرناک این پیمان پرداخت. او برای واداشتن و ثوق‌الدوله به لغو معاهده، در بهار ۱۲۹۹ش. به مبارزه مسلحانه روی آورد و در روزهای میانی فروردین همان سال در برنامه‌ای از پیش طراحی شده، تمامی ادارات و مراکز دولتی تبریز را تصرف کرد. وی با گسترش این قیام به دیگر شهرهای آذربایجان، توانست، این خطه را از حاکمیت دولت و ثوق‌الدوله خارج سازد. در کشاکش قیام شیخ محمد خیابانی، دولت و ثوق‌الدوله سقوط کرد و کابینه مشیرالدوله زمام امور را به دست گرفت. مشیرالدوله برای پایان دادن به قیام خیابانی، مخبرالسلطنه حاکم تبریز را مأمور فرو نشاندن این قیام کرد. مخبرالسلطنه پس از چند دوره مذاکره بی‌حاصل با شیخ محمد خیابانی، سرانجام به کمک قوای قزاق عملیات نظامی بزرگی را علیه نیروهای وفادار به خیابانی به راه انداخت. در جریان این نبرد نیروهای شیخ سرکوب شده و شیخ محمد خیابانی نیز در ۲۲ شهریور ۱۲۹۹ به شهادت رسید. دولت مشیرالدوله از بیم عکس‌العمل مردم قتل

خیابانی را تا مدتها «خودکشی» اعلام کرد، اما این ترفند، بی حاصل بود به طوری که مشیرالدوله و مخبرالسلطنه که هر دو در مجلس چهارم وکیل بودند، نزد بسیاری از نمایندگان به «قاتل» مشهور شده و روزنامه «طوفان» نیز در مقاله‌ای این دو را عامل قتل خیابانی و آشوبهای تبریز معرفی کرد.

منبع :

آرشیو مقالات موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی

## موزه علما و مفاخر آذربایجان در تبریز



در تابستان سال ۱۳۹۲ موزه علما و مفاخر آذربایجان با حضور سید محمد حسینی، وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی در استان آذربایجان شرقی در محل تالار خاقانی خانه فرهنگ تبریز گشایش یافت.

به گزارش خبرگزاری کتاب ایران (ایبنا) به نقل از مرکز روابط عمومی و اطلاع رسانی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، موزه موقت علما و مفاخر آذربایجان در راستای طرح «مفاخر آذربایجان نمادهای عزت و سربلندی ایران اسلامی» ایجاد شده است. در این موزه، ۵۰ اثر هنری و ۵۰ زندگینامه از مفاخر و علمای آذربایجان نگهداری و در معرض دید علاقه‌مندان و بازدیدکنندگان قرار گرفت. همچنین در حاشیه این آیین با حضور وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی و مسوولان استانی آذربایجان شرقی کتاب «آشنایان ره عشق» که با همین موضوع آماده و چاپ شده، رونمایی شد.

افتتاح ساختمان تئاتر شهر تبریز، بازدید و افتتاح نگارخانه، دیدار با مسوولان استانی و سخنرانی در مراسم افتتاح موزه علما و مفاخر از جمله برنامه‌های سفر سید محمد حسینی، وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی به استان آذربایجان شرقی بود

منبع: خبرگزاری کتاب ایران (ایبنا)

## نقش زنان در مبارزات آذربایجان در عصر مشروطیت



عصر قاجار در بررسی تحولات تاریخ زنان یکی از اعصار مهم تاریخی ایران زمین به حساب می‌آید. چرا که تا آن زمان زنان به عرصه فعالیتهای اجتماعی و سیاسی قدم نهاده بودند، و تنها پاره‌ای از زنان قدرتمند درباری می‌توانستند در کنار شوهران و فرزندان خویش به ایفای نقش سیاسی بپردازند. اما در عصر قاجار زنان به عنوان مخالفت با سیستم استبدادی جاری کشور قدم به عرصه نهاده و از طریق شرکت در تظاهرات و ایجاد انجمنها وظیفه تاریخی خود را انجام داده‌اند. یکی از مناطقی که زنان در آنجا به فعالیت جدی سیاسی دست زدند تبریز بود. در آنجا زنان به طور جداگانه با دولتیان مبارزه نمودند و در مخالفت با عین‌الدوله وارد عرصه شدند. گروهی از زنان مسلح چادر به سر که چادر را به کمر بسته بودند در بازار ظاهر شده دست به اسلحه برده و دکانین بازار را که به زور دولتیان باز شده بود مجدداً بستند. پس از این واقعه هر وقت ظلم و ستم حکومت ازدیاد می‌یافت این دسته از زنان به رهبری زینت پاشا خارج و کانون فساد را ویران می‌کردند و از دیده‌ها ناپدید می‌گشتند و کسی نیز به هویت آنان پی نمی‌برد. پس از استقرار مشروطیت و تشکیل مجلس اول زنان که همپای مردان مبارزه کرده بودند و در عوض هیچ حقی به دست نیاورده بودند در نقاط مختلف کشور اتحادیه‌ها و انجمنهایی تشکیل دادند تا در راه کسب حقوق خویش مبارزه کنند. زنان تبریز نیز در این راه از کوشش نایستادند به طوری که تلگرافی از سوی انجمن ملی تبریز به تهران آمده است: «وضع انقلاب شهر از امروز صبح به تحریر نمی‌آید تمامی اهل شهر در هیجان، حق طایفه نسوان با بچه‌های شیرخوار در مساجد محلات جمع، اهالی بی طاقتی و بی صبری را به درجه اعلائی رسانده، تسکین و تسلی اهالی امکان ندارد و حق تعالی تفضل فرمایند.»<sup>۱</sup>

اندکی بعد زنان تبریز به منظور انسجام بخشیدن به فعالیتهای خود انجمنی به نام «کمیته زنان» تأسیس کردند و مبارزات خود را با زنان شهرهای دیگر منطبق ساختند. ملک‌زاده در کتاب تاریخ انقلاب مشروطیت می‌گوید: «زنان تبریز به زنده‌ی شیراز نامه نوشتند و آنها را بر ضد اعیان و اشراف تحریک به انقلاب کردند.» این کمیته در جریان فشارهای عین‌الدوله در تبریز و محاصره آن تلگرافی به کمیته زنان ایرانی مقیم استانبول کردند و از آنها خواستار شدند که ستم‌دگی تبریزیان را به گوش جهانیان برسانید و افکار عمومی مردم سراسر دنیا را به این امر جلب کنند. مضمون تلگرافی که در این مورد به پادشاه انگلستان ارسال شد چنین است:

عالیجنابا. ما ایرانیان ساکن قسطنطنیه به نمایندگی از طرف ناسیونالیستهای ایران به اتکای روابط دوستانه تاریخی و باستانی که همیشه بین ما و دولت و ملت انگلستان وجود داشته است، از آن جناب استدعا داریم به موضوع زیر بذل توجه فرمایند. به موجب تلگرافی که آخر وقت دیشب مستقیماً از تبریز به ما رسیده و رونوشت آن به ضمیمه تقدیم است، عین‌الدوله اولتیماتومی به مدت ۴۸ ساعت به ناسیونالیستهای تبریز داده و تسلیم بی درنگ آنها را خواستار شده است. در متن این اتمام حجت اشاره شده است که در غیر این صورت سپاهیان عین‌الدوله به قتل عام دست خواهند زد. مدت اولتیماتوم از دیروز شروع شده است.

برای استحضار آن جناب به عرض می‌رساند که ما هیچ گاه به خود اجازه نداده‌ایم که تقاضاهای افراط‌آمیز و فوق‌العاده‌ای از شاه بنماییم. به عکس خواستهای ما موجه و قابل تصدیق می‌باشد. خواستهای ما فقط عبارت از اعاده انتظامات و تجدید برقراری مشروطیت است که از طرف اعلیحضرت مظفرالدین شاه به ما اعطا گردیده است. رفتار شاه کنونی طی دو سال گذشته نیاز به انتقاد از طرف ما ندارد و چون عالیجناب به خوبی بدان واقف هستند ضمناً باید به استحضار آن جناب برسانیم که کمیته زنان ما در اینجا اطمینان تقریباً رسمی از علیاحضرت ملکه الکساندرا دریافت داشته است، مبنی بر اینکه دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان با همکاری دولت روسیه هم اکنون مشغول اقداماتی برای پایان دادن به عملیات خونریزی، راهزنی و چپاولگری علنی سپاهیان شاه در تبریز هستند. متأسفانه باید بگوییم که شاه نه تنها به یک چنین یادداشت مشترکی ترتیب اثر نداده بلکه اعتنایی هم به آن نکرده است. دلایلی در دست داریم که نشان می‌دهد مقامات رسمی روسیه به طور غیررسمی به شاه

کمک می‌کنند و در امر اعاده انتظامات و برقراری مجدد مشروطیت در ایران مداخله و کارشکنی می‌کنند.

مهر: شورای عمومی ایرانیان مقیم در قسطنطنیه ۲

سر ادوارد گری به رئیس کمیته زنان ایرانی در قسطنطنیه چنین جواب می‌دهد: «علیاحضرت ملکه به اینجانب امر نمودند که وصول تلگراف شما را که به اینجانب محول شده است اعلام دارم، بایستی به اطلاع شما برسانم که دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان با همکاری دولت روسیه اینک مشغول اقداماتی است تا انتظامات برقرار گردد. با تقدیم احترامات. ادوارد گری» ۳

بدین ترتیب فعالیت زنان در این مبارزات که حتی منجر به اسلحه در دست گرفتن و جنگیدن شد یکی از عوامل مؤثر شناسایی خواسته‌های بر حق ایرانیان در خارج از کشور شد و زمینه‌های بعدی خروج روسیه از ایران را فراهم نمود.

---

۱. حسن معاصر. تاریخ استقرار مشروطیت در ایران. ص ۸۲۲.

۲. روزنامه مجلس. سال اول، یکشنبه ۱۳ ربیع‌الثانی ۱۳۲۵، ش ۸۷.

۳. همان منبع، ص ۸۲۳.

موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران

## نگاهی به خانه مشروطه تبریز



خانه مشروطه، معروف‌ترین و پرافتخارترین خانه تاریخی تبریز است که در اوج انقلاب مشروطه محل تصمیم‌گیری‌های سرنوشت ساز سران مشروطه بوده است. قدمت این خانه که اکنون در ضلع غربی بازار تبریز و در محلی به نام راسته کوچه روبروی مسجد جامع این شهر واقع شده به ۱۱۰ سال می‌رسد. خانه مشروطه در اصل متعلق به حاج مهدی کوزه کنانی از فعالان مشروطه در تبریز بود که در اختیار مشروطه‌چیان قرار می‌گرفت. در این خانه عکس‌ها مجسمه‌ها و قسمتی از اشیایی که مورد استفاده قرار می‌گرفت به نمایش گذاشته شده است. علاقه‌مندان همه روزه می‌توانند از این خانه بازدید کنند. بنا به لحاظ اهمیت تاریخی در سال ۱۳۵۴ شمسی به شماره ثبت ۱۱۷۱ در فهرست آثار ملی به ثبت رسیده و در سال ۱۳۶۷ توسط سازمان میراث فرهنگی کشور خریداری شده است. اقدامات مرمتی آن نیز پس از تملک به مرحله اجرا در آمده و سعی شده است به الگوهای معماری، تاریخی توجه کافی شود.

## سخن پایانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در پایان این کتاب را به تمام مردم تبریز تقدیم می‌کنم که در تمام عرصه‌های تاریخی و مهم ایران از جمله انقلاب مشروطه حضور پیدا کردند و جان فشانی‌های بسیاری برای آزادی ایران انجام دادند. روح تمامی کسانی که برای آزادی و سربلندی ایران جنگیدند و به شهادت رسیدند غریق رحمت الهی.

امیر قربانی

بیست و هشتم آذر ماه یکهزار و سیصد و نود و دو

